

دعوت‌های بی‌سازش  
سلسله‌های مهدی

حافظ سوم



علاقمند

شش‌شنبه

دکتر سید محمد بنی‌هاشمی



سلسله درس های مهدویت

حلقه سوم

# شناخت امام علی<sup>علیه السلام</sup>

دکتر سید محمد بنی هاشمی

سرشناسه: بنی هاشمی، سید محمّد، ۱۳۳۹  
عنوان و نام پدیدآور: شناخت امام علی (ع): سلسله درس های مهدویت، حلقه سوم  
سید محمّد بنی هاشمی.  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸.  
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.  
شابک جلد سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۰-۶  
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۸-۲  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا.  
یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیر نویس.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. مهدویت.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. احادیث.  
رده بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۸ س ۸۳ ب / ۲۲۴ BP  
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۳۹۴۱۵



شابک ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۰-۶ ISBN 978 - 964 - 539 - 150 - 6

## شناخت امام علی (ع)

سید محمّد بنی هاشمی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: صاحب کوثر

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه افسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)  
فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۶۴ تلفن: ۰۱۳۳۵۶۶۸۰۱ (خط ۴) ۷۵۲۱۸۳۶ (۰۹۳۵)

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

دیگر مراکز بخش: نشر نیکمعارف، ۰۱۰۶۶۹۵۰۰۱ • نشر آفاق، ۰۲۲۸۴۷۰۳۵ • دارالکتب الاسلامیه، ۰۵۵۶۲۰۴۱۰

نشر رایحه، ۰۸۸۹۷۶۱۹۸ • بخش آینده، ۰۳۳۹۳۰۴۹۶

۳۶۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



این حلقه به نیابت از:

سومین سفیر و نایب خاص خاتم الاوصیاء علیه السلام

جناب حسین بن روح نوبختی رحمته الله

به پیشگاه؛

پدر بزرگوار خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم

حضرت عبدالله بن عبدالمطلب علیه السلام

تقدیم می گردد.



## فهرست مطالب

### بخش اول: عاقبت به خیری اهل ولایت

۱۵	فصل اول: سعادت اهل ایمان به سبب ولایت
۱۵	درس اول: معرفت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> ؛ معیار ارزش شخصیت انسان
۱۶	دینداری یعنی تسلیم نسبت به ولایت ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۷	مقایسه سینه دیندار با حسنه بی دین
۱۹	تفکیک شخصیت افراد از اعمال آنها
۲۳	درس دوم: نجات اهل ایمان به برکت ولایت ائمه <small>علیهم السلام</small>
۲۳	تاریکی گناهان
۲۵	پاکی اهل بهشت
۲۷	پاک شدن با آتش جهنم
۳۰	پاکی از گناهان با تحمل شداید محشر
۳۴	درس سوم: تطهیر از گناهان در دنیا
۳۴	پاک شدن در دنیا به وسیله بلا یا
۳۶	تطهیر از گناهان با سختی جان دادن
۳۹	انواع جان دادن مؤمن و کافر
۴۲	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۳



۴۳	درس چهارم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (۱)
۴۴	دو نمونه از عذابهای برزخی
۴۷	نگرانی ائمه علیهم السلام: از برزخ شیعیان
۴۸	شفاعت اهل بیت علیهم السلام: در برزخ
۵۵	درس پنجم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (۲)
۵۵	فشار قبر مؤمنان
۵۸	عذاب آتش در برزخ
۶۳	وضعیت انسانها در عالم برزخ
۶۶	درس ششم: عاقبت به خیر شدن مؤمنان
۶۶	انواع تطهیر و اقسام شفاعت
۷۰	مرحله قطعی نجات مؤمنان
۷۵	درس هفتم: ایمان در وقت مرگ
۷۵	ایمان مستقر و مستودع
۷۹	توفیق الهی در کسب ایمان مستقر
۸۱	نشانه ایمان مستقر و مستودع
۸۳	سلب ایمان در یک روز
۸۴	بهشتی بودن همه مؤمنان در دنیا
۸۵	دعا برای حفظ دین تا هنگام مرگ
۹۰	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۴ تا ۷
۹۱	<b>فصل دوم: رابطه ایمان و عمل</b>
۹۱	درس هشتم: صیانت از ایمان به وسیله و زرع
۹۱	معنای و زرع
۹۴	نزدیک نشدن به حریم الهی
۹۶	اثر ناخشنودی مادر در هنگام مرگ
۹۸	تأثیر و زرع در تعمیق ایمان



## فهرست مطالب □ ۹

۱۰۰	راه عاقبت به خیری
۱۰۱	تأکید شدید ائمه <small>علیهم السلام</small> بر رعایت ورع
۱۰۲	پیام امام باقر <small>علیه السلام</small> به دوستان خود
۱۰۵	درس نهم: رابطه ولایت و محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> با طاعت و معصیت
۱۰۵	تبعیت، لازمه محبت
۱۰۷	تلازم ایمان با عمل
۱۱۰	منبع خیرات بودن ولایت ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۱۲	مغرور نشوید!
۱۱۳	بازدارندگی محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> از گناه
۱۱۵	حالات مختلف دوستدار اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۱۸	تأثیر متقابل محبت ائمه <small>علیهم السلام</small> و طاعات
۱۱۸	بغض اهل بیت <small>علیهم السلام</small> بر اثر اصرار بر گناه
۱۲۰	آثار مرگ با محبت یا بغض اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۲۳	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۸ و ۹

## □ بخش دوم: معرفت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت

۱۲۷	فصل اول: عصارة دین: معرفت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۱۲۷	درس دهم: عصارة دین: معرفت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۱۲۷	معرفت امام عصر <small>علیه السلام</small> ، شرط لازم دینداری
۱۳۰	موضوعیت داشتن معرفت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۱۳۰	هدف از خلقت: معرفت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۱۳۲	حکمت جناب لقمان
۱۳۵	فصل دوم: دینداری در زمان غیبت
۱۳۵	درس یازدهم: دینداری در زمان غیبت
۱۳۵	غضب الهی در غیبت امام <small>علیه السلام</small>

۱۳۶	..... سنت قطعی الهی در سلب نعمت‌ها
۱۳۹	..... امتحان سخت دینداری در زمان غیبت
۱۴۰	..... مردن یاد امام <small>علیه السلام</small> در زمان غیبت
۱۴۲	..... بی دین شدن ناخودآگاه
۱۴۲	..... گریه امام صادق <small>علیه السلام</small> به خاطر گرفتاری‌های مؤمنان در زمان غیبت
۱۴۵	..... حفظ دین در زمان غیبت
۱۴۶	..... دقت در غذای روح
۱۴۹	..... دینداری غریبانه
۱۵۱	..... فصل سوم: معرفت امام <small>علیه السلام</small> ؛ تنها راه حفظ دین در زمان غیبت
۱۵۱	..... درس دوازدهم: درخواست معرفت از خداوند در زمان غیبت
۱۵۱	..... چه باید کرد؟
۱۵۲	..... نقش دعا در کسب معرفت
۱۵۵	..... اهمیت دعای مأثور
۱۵۷	..... نگرانی از بی دینی در زمان غیبت
۱۵۹	..... محتوای دعاها در زمان غیبت
۱۶۱	..... درس سیزدهم: فضیلت پایداری بر ولایت امام <small>علیه السلام</small> در زمان غیبت
۱۶۱	..... شگفت‌ترین ایمان
۱۶۳	..... برادران پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> در زمان غیبت
۱۶۴	..... کمی مؤمنان حقیقی در زمان غیبت
۱۶۶	..... کسب ثواب یاری امام <small>علیه السلام</small> در زمان ظهور با معرفت ایشان
۱۷۰	..... پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۰ تا ۱۳
۱۷۳	..... فصل چهارم: شناخت اوصاف امام عصر <small>علیه السلام</small>
۱۷۳	..... درس چهاردهم: مراتب معرفت امام <small>علیه السلام</small>
۱۷۳	..... حد واجب معرفت امام <small>علیه السلام</small>



فهرست مطالب □ ۱۱

۱۷۴	..... معرفت به اسم و صفت
۱۷۶	..... مراتب معرفت به صفت
۱۸۰	..... مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد)
۱۸۳	..... معرفت قلبی به امام <small>علیه السلام</small>
۱۸۷	..... درس پانزدهم: امام <small>علیه السلام</small> ، طبیب جسم و روح
۱۸۷	..... ۱- طبیب تَوَازُّ بِطَبِّهِ
۱۹۱	..... طبیب جسم
۱۹۱	..... نمونه اول
۱۹۳	..... نمونه دوم
۱۹۹	..... نمونه سوم
۲۰۲	..... نمونه چهارم
۲۰۶	..... طبیب روح
۲۰۸	..... درس شانزدهم: ابشار علم و کشتی نجات
۲۰۸	..... ۲- علم مصیوب
۲۱۲	..... دستگیری علمی امام عصر <small>علیه السلام</small>
۲۱۲	..... نمونه اول
۲۱۳	..... نمونه دوم
۲۱۵	..... کرامتی از مرحوم شیخ انصاری
۲۱۷	..... کرامتی دیگر از شیخ انصاری
۲۲۰	..... ۳- سفینه نجات
۲۲۱	..... داستان دعای مشلول
۲۲۸	..... درس هفدهم: فراخوان به سوی خدا و فریادرس بینوا
۲۲۸	..... ۴- داعی الله
۲۳۰	..... ۵- فریادرس بیچارگان
۲۳۵	..... توشل در حال عافیت و بلا
۲۳۸	..... تشرّف مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی

۲۴۵	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۴ تا ۱۷
۲۴۷	درس هجدهم: پناه از شیطان
۲۴۷	۶- کشف حصین
۲۵۲	روش‌های شیطان برای گمراه کردن انسان
۲۶۰	تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان
۲۶۳	درس نوزدهم: گواه بر خلق
۲۶۳	۷- شاهد خدا بر خلق
۲۷۰	عرضه اعمال بندگان بر پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام
۲۷۶	حضور امام علیؑ در تشییع جنازه شیعیان
۲۸۱	درس بیستم: آب گوارا و مهربانترین
۲۸۱	۸- ساقی تشنگان
۲۸۴	۹- رفیق مونس
۲۸۷	۱۰- پدر دلسوز، برادر وفادار و مادر مهربان
۲۹۵	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۸ تا ۲۰
۲۹۷	فهرست منابع



بخش ۱

عاقبت چنکیری اهل ولایت

از مباحث حلقه دوم روشن شد که ایمان همان معرفت امام علی<sup>علیه السلام</sup> و پذیرش ولایت اوست. از آنجا که عاقبت به خیری، دائر مدار ایمان است، در این بخش به این بحث می پردازیم که اهل ولایت نهایتاً بهشتی و عاقبت به خیر می شوند؛ هر چند که به سبب گناهانشان در یک یا چند مرحله از مراحل پیشین (دنیا، هنگام جان دادن، عالم برزخ، قیامت، عذاب موقت جهنم) به عذاب الهی گرفتار شوند.

البته ملاک ایمان، دارا بودن ولایت اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> تا هنگام مرگ است. پس کسی که پیش از مرگ، این ولایت را از دست بدهد، مشمول عاقبت به خیری نخواهد شد.



# فصل ۱

## عبادت اهل ایمان بسبب ولایت

### درس اول: معرفت اهل بیت علیهم السلام؛ معیار ارزش شخصیت انسان

در مباحث حلقهٔ اول روشن شد که اسلام به عنوان دین، همان ایمان قلبی و تسلیم شدن به پیشگاه خدای متعال است. از مباحث حلقهٔ دوم نیز دانستیم حقیقتِ ایمان و روح اسلام عبارت از پذیرفتن ولایت اهل بیت علیهم السلام و تبری از دشمنان ایشان است. پس می‌توانیم مدعی شویم که دین در اصطلاح کتاب و سنت مساوی است با معرفت اهل بیت علیهم السلام و تسلیم شدن نسبت به ایشان؛ که لازمه‌اش بیزاری جستن از دشمنان آنهاست.

از همین جهت در ذیل آیهٔ شریفه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»<sup>۱</sup> امام باقر علیه السلام چنین فرموده‌اند:

### التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوِلَايَةِ.<sup>۱</sup>

(منظور از اسلام عبارت است از) تسلیم شدن نسبت به حضرت  
علی بن ابی طالب علیه السلام به وسیله قبول ولایت ایشان.

#### دینداری یعنی تسلیم نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام

تسلیم شدن نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام در واقع تسلیم در برابر  
خدای متعال است و اطاعت از ائمه علیهم السلام از اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
جدا نیست، بلکه تنها راه تحقق تسلیم و اطاعت نسبت به خداوند،  
همانا تسلیم شدن به ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد. بنابراین، دین  
خلاصه می شود در قبول ولایت اهل بیت و اصل و حقیقت دین همین  
است. سایر اجزایی که گاهی در تعریف دین ذکر می شوند، نسبت به این  
اصل، جنبه فرعی دارند. کارهای نیک اعم از واجب و مستحب، همگی  
فروع دین محسوب می شوند و اگر آنچنانکه باید، انجام پذیرند، حالت  
تسلیم انسان را نسبت به خدا و اهل بیت علیهم السلام عمیق تر می سازند.

پس دینداری در واقع به روح تسلیم و بندگی خدا اطلاق می شود که  
اعمال خارجی، اثر و نتیجه آن است. ارزش اعمال نیز به همان روح و  
حقیقتی است که باید داشته باشند و اگر حقیقت دین در آنها وجود  
نداشته باشد، اعمال جوارحی، صورتهای ظاهری هستند که هیچ ارزشی  
ندارند.

### مقایسه سینه دیندار با حسنه بی دین

در مقام مقایسه، شخص دینداری که همه اعمالش پسندیده و نیکو نمی باشد، از فرد بیدینی که کارهای ظاهراً زیبایی دارد، بهتر و ارزشمندتر است. زیرا اولی از حقیقت دین بهره مند است ولی دومی هر چند کارهای به ظاهر خوبی دارد، اما این کارها فقط ظاهر امر است و از روح بندگی و تسلیم او در پیشگاه خداوند حکایت نمی کند. هیچ کس نمی تواند با اعمال ظاهراً پسندیده خود، خدا را بفریبد. آنچه اهمیت دارد، معرفت و تسلیم قلبی است و همه اعمال باید برخاسته از همان معرفت باشد که در این صورت اثرش از دیاد معرفت قلبی است. اگر چنین معرفتی وجود نداشته باشد، هیچ یک از آن اعمال ارزش ندارد و در پیشگاه خداوند مردود است. از همین جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام ما را چنین هشدار داده اند:

أَيُّهَا النَّاسُ! دِينَكُمْ! دِينَكُمْ! تَمَسَّكُوا بِهِ. وَ لَا يَزِيلَنَّكُمْ وَ لَا يَرُدُّكُمْ أَحَدٌ عَنْهُ. لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ. لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ تُغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ. ۱

ای مردم! مراقب دین خود باشید! مراقب دین خود باشید! به آن تمسک کنید. و کسی شما را از آن خارج نسازد و برنگرداند. زیرا کار بد در دین از کار خوب در غیر دین بهتر است. چون کار بد در دین بخشوده می شود، اما کار خوب در غیر دین پذیرفته نمی شود.

«حَسَنه» به عملی گفته می‌شود که صرف نظر از قصد انجام دهنده آن، خوب و پسندیده است. «سَيِّئه» عملی است که بدون در نظر گرفتن تَبَّتِ قَلْبِي انجام دهنده آن، بد و ناپسند است. دیندار به کسی اطلاق می‌شود که در مسیر بندگی خدا قرار دارد و کارهای خوبش نشان دهنده روح تسلیم و پذیرفتن ربوبیت پروردگارش است. چنین کسی اگر سَيِّئه‌ای مرتکب شود، در حقیقت از وظیفه خود غافل شده و خداوند از روی رحمت و فضل خویش وعده مغفرت و گذشت نسبت به آن سَيِّئه داده است. چنین کسی خودش محبوب خداست هر چند که عمل معصیت او مَبْغُوضِ درگاه الهی است. اما فرد بی‌دین، چون تسلیم خدا و باب بندگی او نشده، خودش مَبْغُوضِ خداست و اگر حسنه‌ای هم انجام دهد، چون از سر تسلیم و عبودیت نسبت به خدا نبوده، مقبول درگاه او نیست و ارزشی هم ندارد. بنابراین، معصیتی که انسان متدین انجام می‌دهد، از جهت عاقبت امر - نه از جهت نفس عمل - از کار خوبی که انسان بی‌دین انجام می‌دهد، بهتر است. زیرا اولی را خداوند می‌بخشاید ولی دومی هیچ‌یک از کارهای خوبش، در حقیقت اطاعت از خدا نیست و لذا پذیرفته نمی‌شود.

خلاصه اینکه خداوند از انسانها بندگی می‌خواهد و بندگی هم خلاصه می‌شود در پذیرفتن ولایت اهل بیت (ع). اعمال عبادی هم وقتی که در این مسیر باشد، ارزش پیدا می‌کند؛ وگرنه هیچ کار خوبی برای انسان باقی نمی‌ماند. آنچه شخصیت خود انسان را تشکیل می‌دهد، معرفت و ولایت اوست نه اعمال عبادی. بنابراین اهل معرفت، خودشان - به لحاظ شخصیت دینی خویش - محبوب خدا هستند و



نسبت به اعمال بد آنها هم و عدهٔ مغفرت داده شده است. متقابلاً منکران ولایت، خودشان مبعوض خدا هستند و اعمال خوب آنها شخصیت بی بهره از نور ایمانشان را تغییر نمی دهد.

### تفکیک شخصیت افراد از اعمال آنها

عاقبت انسان (سعادت یا شقاوت او) وابسته به ایمان یا کفر اوست. اگر شخصیت آدمی از بعد ایمان و تدبیر مورد قبول خداوند قرار گیرد، اهل نجات است و در غیر این صورت هلاک می گردد. اعمال خوب هم در صورتی برای انسان فایده دارد که خودش خوب باشد. اگر اعمال خوب در مسیر بندگی خداوند باشد، مقبول اوست. این وقتی است که شخص، ولایت اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته باشد؛ وگرنه هیچ یک از آن اعمال در مسیری که خداوند می خواهد، نیست و به همین جهت مردود است. البته گناهان اهل ولایت، شخصیت روحی و معنوی آنها را تحت تأثیر سوء خود قرار می دهد و چه بسا ایشان را از مسیر بندگی هم خارج کند، اما اگر چنین نشود - یعنی مؤمن ایمان خود را از دست ندهد - دست ولایت و سرپرستی خداوند نخواهد گذاشت که او در تاریکی گناهان باقی بماند و بالآخره او را از تاریکی خارج کرده، به روشنایی توبه و مغفرت الهی می رساند. این ولایت البته خاص مؤمنان است؛ یعنی کسانی که ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت گرامی ایشان را پذیرفته اند و با این کار، خود را تحت عنایت و سرپرستی آن بزرگواران قرار داده اند. عبدالله بن ابی یعفور می گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: من تماس زیادی با مردم دارم و بسیار تعجب می کنم از کسانی که اهل ولایت شما نیستند

و خود را پیرو فلان و فلان می‌دانند، اما امانتدار، راستگو و اهل وفای به عهد می‌باشند؛ و در مقابل کسانی هستند که ولایتِ شما را پذیرفته‌اند، اما آن امانتداری و راستگویی و وفای به عهد را ندارند. چگونه چنین می‌شود؟

وقتی امام علی این سخن را شنیدند، راست نشستند و با خشمگینی رو به من کردند و سپس فرمودند:

لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ. وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ مَنْ دَانَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ.

کسی که خدا را با پیروی از امام ستمگری که منصوب از طرف خدا نیست، دین‌ورزی کند، دین ندارد. و کسی که با قبول ولایت امام عادل منصوب از طرف خدا، دین‌ورزی کند، قابل سرزنش کردن نیست.

(ابن ابی‌یعفور می‌گوید:) عرض کردم: آنها دین ندارند و اینها هم قابل سرزنش کردن نیستند؟! فرمودند: بله! آنها دین ندارند و اینها هم قابل سرزنش نیستند. سپس فرمود:

أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؟! يَعْنِي [مِنْ] ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ؛ لِوِلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ. وَقَالَ: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ». إِنَّمَا عَنِي بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ، فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، خَرَجُوا بِوِلَايَتِهِمْ [إِيَّاهُ] مِنَ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ

اللَّهُ لَهُمُ النَّارُ مَعَ الْكُفَّارِ. «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۱</sup>

آیا فرموده‌ی خدای عزوجل را نمی‌شنوی: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور و روشنایی خارج می‌سازد.»؟! منظور (خارج کردن) از تاریکی‌های گناهان به سوی روشنایی توبه و مغفرت است. و علت آن، قبول ولایت پیشوایان عادل منصوب از جانب خداست. و نیز فرمود: «آنها که کافر شدند، سرپرست ایشان طاغوت است؛ آنها را از روشنایی خارج و به تاریکی‌ها وارد می‌سازند.» مقصود این است که آنها نور اسلام را دارا بودند، اما چون ولایت پیشوای ستمگری را که منصوب از جانب خدا نیست پذیرفتند، به خاطر قبول ولایت ایشان، از نور اسلام خارج شدند و به تاریکی‌های کفر وارد گردیدند. آنگاه خداوند هم برای ایشان، همراهی با کافران را در آتش واجب گردانید. (چنانکه می‌فرماید: «آنها اهل آتش هستند که همیشه در آن باقی خواهند بود.»)<sup>۲</sup>

در این حدیث صریحاً به بی‌دینی منکران ولایت هر چند که کارهای خوب هم داشته باشند، اشاره شده است. در مقابل تصریح شده است که اهل ولایت، خودشان - صرف نظر از گناهانشان که شایسته نکوهش می‌باشد - قابل سرزنش نیستند. یعنی شخصیت دینی

---

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فیمن دان الله عزوجل بغير امام من الله

جل جلاله، ح ۳.

۲ - بقره / ۲۵۷.

آنان تا وقتی اهل ایمان هستند، ارزش خود را از دست نمی‌دهد. اعمال و صفات نکوهیده آنها را باید تخطئه کرد، ولی ولایت و ایمان ایشان قابل تقبیح نیست. اهل معرفت، خودشان خوب هستند؛ هر چند که اعمالشان بد باشد. اما منکران، خودشان بد هستند؛ هر چند که کارهایشان خوب باشد. یعنی کارهای خوب آنها را تحسین می‌کنیم، ولی خودشان را تقبیح می‌نماییم؛ زیرا در مسیر بندگی خدا نیستند.



## درس دوم: نجات اهل ایمان به برکت ولایت ائمه علیهم السلام

### تاریکی گناهان

وعده‌ای که به اهل ایمان داده شده، این است که اگر پرونده اعمالشان سیاه است، خدا ایشان را به حال خود وانمی‌گذارد، بلکه موجبات پاک شدنشان را فراهم می‌سازد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>۱</sup>.

چنانکه در درس گذشته دیدیم، امام صادق علیه السلام مقصود از «ظلمات» را تاریکی گناهان دانسته‌اند و در توضیح آیه شریفه فرموده‌اند: «يَعْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ». آری؛ گناهان، قلب و روح انسان را آلوده و تاریک می‌کنند. از همین امام بزرگوار نقل شده است که فرمودند:

إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ

وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا.<sup>۱</sup>

هنگامی که شخص گناه می‌کند، نقطه سیاهی در قلبش پدید می‌آید. پس اگر توبه کند، (آن نقطه) از بین می‌رود و اگر (بر آن گناه) بیفزاید، آن سیاهی زیاد می‌شود تا اینکه بر قلب او چیره و مسلط می‌گردد. پس بعد از آن دیگر هیچ‌گاه رستگار نمی‌شود.

گناهان باعث سیاهی و تاریکی قلب انسان می‌شوند و در صورت توبه نکردن، این سیاهی، قلب او را فرا می‌گیرد به طوری که دیگر هیچ‌گاه سعادت‌مند نمی‌گردد. این در وقتی است که شخص، ایمان خود را از دست می‌دهد و بی‌دین از دنیا می‌رود. حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) در همین خصوص فرموده‌اند:

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْطَةٌ بِيَضَاءٍ. فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا، خَرَجَ فِي النُّكْطَةِ نُكْطَةٌ سَوْدَاءٌ. فَإِنْ تَابَ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ. وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبِيَاضَ. فَإِذَا غَطَّى الْبِيَاضَ، لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا. وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۲، ۳</sup>

بنده‌ای نیست مگر آنکه نقطه سفیدی در قلبش می‌باشد. پس چون گناهی مرتکب شود، یک نقطه سیاه در آن پدید آید. آنگاه اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می‌رود. و اگر به انجام گناه ادامه دهد، آن سیاهی افزایش می‌یابد تا آنکه سفیدی را می‌پوشاند.

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الذنوب، ح ۱۳.

۲ - مطلقین / ۱۴.

۳ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الذنوب، ح ۲۰.

پس چون سفیدی پوشیده شود، آن شخص هرگز به خیر (و سعادت) بر نمی‌گردد. و این همان گفتار خداوند عزوجل است: چنین نیست، بلکه آنچه انجام می‌دادند، بر قلبهایشان زنگار پدید آورد.

به این ترتیب انجام هر گناهی قلب انسان را تا حدی آلوده و تاریک می‌کند و اگر توبه نکند و به ارتکاب گناه ادامه دهد، تاریکی، همه قلب را فرا می‌گیرد و دیگر راهی برای سعادت شخص باقی نمی‌ماند.

### پاکی اهل بهشت

دانستیم که هر گناهی در حدّ خودش قلب انسان را تیره و تاریک می‌کند و صاحب قلب ناپاک نمی‌تواند وارد بهشت شود. بنابراین تا آثار آلودگی گناهان در قلب او از بین نرود، عاقبت به خیر و بهشتی نخواهد شد.

امام باقر علیه السلام چنین فرموده‌اند:

الذُّنُوبُ كُلُّهَا شَدِيدَةٌ. وَ أَشَدُّهَا مَا تَبَّتْ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَ الدَّمُ.  
لِأَنَّهُ إِمَّا مَرْحُومٌ وَ إِمَّا مُعَذَّبٌ. وَ الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ.<sup>۱</sup>

همه گناهان (از جهت نافرمانی خدا و شدت عقوبت) سخت هستند. و سخت‌ترین آنها گناهانی است که بر آن، گوشت و خون برآید. زیرا شخص گناهکار یا بخشوده می‌شود و یا مبتلا به عذاب می‌گردد (تا پاک شود). و جز پاک، کسی وارد بهشت نمی‌شود.

در این حدیث شریف چند مطلب اساسی مورد توجه و تأکید قرار گرفته است:

**اول اینکه:** همه گناهان - بدون استثنا - سخت و شدید هستند. سختی گناه به خاطر شدت زشتی و عقوبت آن می باشد. نافرمانی پروردگار به هر صورت و در هر درجه اش بسیار زشت است. اگر انسان قبیح گناه را بفهمد، می یابد که با انجام یک گناه، مستحق کیفر سنگینی از جانب خداوند می گردد. درست است که بعضی گناهان، کبیره و بعضی دیگر صغیره نامیده شده اند، اما این تقسیم بندی در مقایسه گناهان با یکدیگر می باشد؛ و الا هر گناهی به خودی خود - بدون مقایسه با سایر گناهان - چون معصیت خدای کریم و مهربان است، بسیار زشت می باشد و موجب استحقاق کیفر سخت می گردد.

**دوم:** در میان همه گناهان، گناهی که گوشت و خون انسان بر آن می روید، سخت تر و سنگین تر است. اگر کسب و کار انسان از راه حرام باشد یا حقوق مالی خود را - نظیر خمس - نپردازد یا حق الناس (مظالم عباد) در اموالش باشد، در همه این حالات، تغذیه اش از مال حرام بوده و گوشت و خورش با حرام رشد کرده است. همچنین است اگر بر انجام گناه یا گناهانی اصرار ورزد و مدت طولانی اهل انجام آن باشد؛ این هم مصداق رویش گوشت و خون بر حرام است. این گونه گناهان به فرمایش امام باقر علیهما السلام سخت ترین گناهان هستند؛ چون بیشترین و عمیق ترین تأثیر آلودگی را در انسان دارند و در حقیقت بیش از سایر گناهان، قلب انسان را تاریک و کثیف می کنند.

**سوم:** پاک شدن از آثار زشت گناهان به دو صورت امکان دارد؛ یا



اینکه خداوند صاحب آن گناهان را عفو کند و او را مورد رحمت خویش قرار دهد و یا اینکه با چشیدن عذابهای مختلف از آلودگی گناهان خارج گردد. هرچه گناهان بیشتر و شدیدتر باشند، پاک شدن از آثار آنها سخت تر و در نتیجه، عذابهای سنگین تری انسان را تهدید می کند. اما هر اندازه از گناهان شخص که آمرزیده شود و مورد عفو الهی واقع شود، عذابش هم از او برداشته خواهد شد.

**چهارم:** علت اینکه گناهکار باید یا بخشوده و یا عذاب شود، این است که تا صاحب گناه از آلودگی گناهان پاک نشود، وارد بهشت نمی گردد. خداوند بهشت را فقط برای پاکان قرار داده است و بنابراین هیچ کس با وجود آلودگی گناه نمی تواند بهشتی شود.

نتیجه ای که از این حدیث شریف گرفته می شود، این است که: انسان برای رسیدن به سعادت ابدی، باید از تاریکی گناهان خارج و به روشنایی مغفرت الهی وارد گردد. این تحوّل به دو شکل ممکن است انجام شود که یکی از آن دو برای بنده خوشایند و آسان است و دیگری ناخوشایند و سخت. بهترین و مطبوعترین راه برای انسان، این است که نسبت به همه گناهانش مورد عفو و رحمت الهی قرار گیرد و برای پاک شدن از هیچ گناهی مورد عذاب قرار نگیرد. اما اگر چنین نشود، تنها راه بهشتی شدن، این است که با انواع عذابهای الهی از آلودگی گناهان خارج گردد.

### پاک شدن با آتش جهنم

سخت ترین عذاب الهی که اهل ایمان ممکن است به آن گرفتار شوند، آتش جهنم می باشد که از همه عذابهای دیگر شدیدتر و تحمل آن

مشکل تر است. این عذاب برای شیعیانی است که بزرگترین گناهان را - نسبت به سایرین - مرتکب شده‌اند که اگر مورد عفو و رحمت الهی قرار نگیرند، تنها راه پاک شدنشان آتش جهنم می‌باشد. از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که فرمودند:

قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: فَهَلْ يَدْخُلُ جَهَنَّمَ أَحَدٌ مِنْ مُحِبِّكَ وَ  
مُحِبِّي عَلِيٍّ عليه السلام؟

قال: مَنْ قَدَرَ نَفْسَهُ بِمُخَالَفَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ وَقَعَ الْمُحَرَّمَاتِ  
وَ ظَلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ خَالَفَ مَا رُسِمَ لَهُ مِنْ  
الشَّرِيعَاتِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدِيراً طَفِيساً.

يَقُولُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا فُلَانُ أَنْتَ قَدِرُ طَفِيسٍ  
لَا تَصْلُحُ لِمُرَافَقَةِ مَوَالِكَ الْأَخْيَارِ وَ لَا لِمُعَانَقَةِ الْحُورِ الْحَسَنَاتِ  
وَ لَا الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ. لَا تَصِلُ إِلَيَّ مَا هُنَاكَ إِلَّا بِأَنْ تُطَهَّرَ  
عَنْكَ مَا هَاهُنَا. يَعْنِي مَا عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ. فَيَدْخُلُ إِلَى الطَّبَقِ  
الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ فَيُعَذَّبُ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِ.<sup>۱</sup>

از رسول خدا ﷺ سؤال شد: آیا از دوستان شما و دوستانان  
علی عليه السلام هم کسی وارد جهنم می‌شود؟

فرمودند: کسی که خود را با نافرمانی (از دستورات) محمد ﷺ و  
علی عليه السلام آلوده ساخته و مرتکب محرمات شده و به مردان و زنان  
بایمان ستم روا داشته و از عمل به احکام شرع تخلف ورزیده

است، (چنین کسی) روز قیامت آلوده و کثیف محشور می‌شود. (در آن روز) حضرت محمد ﷺ و علی علیه السلام می‌فرمایند: ای فلانی، تو آلوده و کثیف هستی، نه صلاحیت همنشینی با موالی نیک خود داری و نه شایستگی هم‌آغوش شدن با حوران زیبا و نه لیاقت (مصاحبت با) فرشتگان مقرب. به آن نعمتها نخواهی رسید مگر آنکه آلودگی گناهان را از خود بشویی. آنگاه او را به طبقه بالای جهنم داخل می‌کنند، پس به کیفر برخی از گناهانش می‌رسد.

آری؛ کسی که مرتکب گناه می‌شود، خود را آلوده و کثیف می‌کند و به همین جهت از ورود به بهشت و همنشینی با موالی خود محروم می‌شود. تا وقتی از کثافت گناهان پاک نشده، هرگز به آن نعمتهای بهشتی نمی‌رسد. سخت‌ترین عذاب الهی در قیامت به صورت جهنم بروز می‌کند و کسانی از اهل ایمان که مرتکب گناهان بزرگ شده‌اند، فقط با آتش جهنم پاک می‌گردند. البته به خاطر ایمان و محبتی که به اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند، در بالاترین طبقه جهنم - که از جهت عذاب سبکتر است - مورد عذاب واقع می‌شوند. در ادامه فرموده‌اند:

هُؤُلَاءِ أَشَدُّ مُجِيبًا عَذَابًا وَ أَعْظَمُهُمْ ذُنُوبًا. لَيْسَ هُوَ لِأَوْلِيَانَا  
يُسَمُّونَ بِشِيعَتِنَا وَ لَكِنَّهُمْ يُسَمُّونَ بِمُجِيبِنَا وَ الْمُوَالِينَ لِأَوْلِيَانِنَا  
وَ الْمُعَادِينَ لِأَعْدَائِنَا. إِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ شِيعَتِنَا وَ اتَّبَعَ آثَارَنَا وَ  
اِقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا.

اینها در میان دوستان ما، سخت‌ترین عذاب و بیشترین گناه را دارند. البته اینها شیعه ما نامیده نمی‌شوند، بلکه دوستداران ما

نامیده می‌شوند و کسانی که با دوستان ما دوستی و با دشمنان ما دشمنی می‌کنند. همانا شیعه ما کسانی هستند که دنبال ما می‌آیند و از ما پیروی کرده، به اعمال ما اقتدا می‌نمایند.

شیعه واقعی در لسان اهل بیت (ع) به کسی اطلاق می‌شود که علاوه بر اعتقاد به ولایت خاندان رسالت، در عمل، خود را مقید به پیروی از آن ذوات مقدس کند. اگر چنین نکند، تنها عنوان «محب» بر او صدق می‌کند. البته گاهی به کسی که فقط در حد اعتقاد به ایشان است نیز اطلاق «شیعه» شده است<sup>۱</sup> که در این صورت باید به تفاوت معنای این لفظ در هر تعبیری توجه شود.

به هر حال در میان اهل ایمان (شیعیان اعتقادی)، کسانی که گناهان بزرگ مرتکب شده‌اند، در صورتی که مورد عفو و رحمت الهی قرار نگیرند، باید با آتش جهنم پاک شوند تا لیاقت ورود به بهشت و استفاده از نعمتهای آن را پیدا کنند. اینها با چنین عذاب سخت و دردناکی از تاریکی گناهان، خارج و به روشنایی مغفرت الهی وارد می‌شوند.

### پاکی از گناهان با تحمل شداید محشر

یکی دیگر از راههای تطهیر از آلودگی گناهان، تحمل سختی‌های روز قیامت می‌باشد. در آن روز صرف نظر از آتش جهنم که فوق‌العاده ناراحت کننده می‌باشد، شدایدی در محشر هست که تحمل هر یک از

۱ - به عنوان نمونه در ابتدای همین حدیث شریف چنین آمده است: اتقوا الله معاشیر الشیعة... که اشاره به همه دوستان اهل بیت (ع) و اهل ولایت ایشان می‌باشد.



آنها هم برای انسان بسیار مشکل و سخت است. چه بسا مؤمنی که از آلودگی بعضی گناهانش با آتش جهنم و از بعضی دیگر با تحمل بعضی از شداید محشر پاک گردد. در همان حدیث شریف از قول رسول خدا ﷺ چنین نقل شده است:

مِنْهُمْ مَنْ يُصِيبُهُ الشَّدَائِدُ فِي الْمَحْشَرِ بَعْضُ ذُنُوبِهِ ثُمَّ يَلْقَاهُ  
مِنْ هُنَا وَمِنْ هُنَا مَنْ يَبْعَثُهُمُ إِلَيْهِ مَوَالِيَهُ مِنْ خِيَارِ شِعَتِهِمْ كَمَا  
يَلْقَى الطَّيْرُ الْحَبَّ.

گروهی از آنان (اهل ایمان) به خاطر بعضی گناهانشان به تحمل سختی‌های محشر مبتلا می‌شوند، سپس بعضی از شیعیان خاص - که از سوی امامانشان فرستاده شده‌اند - آنها را (که با تحمل سختیهای محشر پاک شده‌اند) همچون مرغی که دانه از زمین بر می‌چیند، از این گوشه و آن گوشه محشر بر می‌چینند. در اینجا برای آنکه عذاب بودن شداید محشر، قدری ملموس گردد، خوب است به نمونه‌ای که در قرآن کریم اشاره رفته، توجه شود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ \* يَوْمَ  
تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ  
حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ  
عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ»<sup>۱</sup>

ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید زیرا زلزله قیامت، چیز بزرگی است. روزی که آن زلزله را ببینید، هر زنی که مشغول شیر دادن

می‌باشد، از ترس و وحشت، شیرخواره را وا گذاشته، فراموش می‌کند و هر زن بارداری، جنین خود را سقط می‌نماید و مردم را (به جهت اینکه عقل و هوش خود را از ترس و وحشت از دست داده‌اند) مست می‌بینی، اما آنها مست نیستند ولی عذاب خداوند سخت است.

مواجهه با همین صحنه‌ها و درک این سختی‌ها، خود، عذابی دردناک و شدید است. امیرالمؤمنین (ع) در ضمن نامه خود به اهل مصر چنین فرموده‌اند:

يا عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ بَعْدَ الْبَعْثِ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنَ الْقَبْرِ، يَوْمٌ يَشِيبُ فِيهِ الصَّغِيرُ وَ يَسْكُرُ فِيهِ الْكَبِيرُ وَ يَسْقُطُ فِيهِ الْجَنِينُ وَ تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ، يَوْمٌ عَبُوسٌ قَمَطِرِيرٌ، يَوْمٌ كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا، إِنَّ فَرْعَ ذَلِكَ الْيَوْمِ لَيَرَهُبُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ لَا ذَنْبَ لَهُمْ. ۱

ای بندگان خدا، همانا پس از مبعوث شدن (در قیامت) روزی سخت‌تر از قبر (عالم برزخ) در پیش است. روزی که در آن، کودکان پیر می‌شوند و هوش از سر بزرگسالان می‌رود و ارحام، جنین‌های خود را سقط می‌کنند و هر زن شیرده، بچه شیرخوار را - در حال شیر دادن - رها می‌کند. روزی که (به خاطر ناراحتی و ترس رو بودن انسانها در آن) به شدت گرفته و عبوس است. روزی که شر آن همه جا را فرا می‌گیرد، ترس و وحشت آن روز، فرشتگان بی‌گناه را هم به ترس و وحشت می‌اندازد.

اینها بعضی از سختی‌های روز قیامت است که قبل از رسیدگی به نامه اعمال انسان و روشن شدن تکلیف او اتفاق می‌افتد. اگر کسی بتواند این مصادیق را به درستی تصوّر کند، شاید بتواند تا حدّی سخت بودن شدايد محشر را باور کند. اما انسان تا در دنیا به سر می‌برد، محال است بتواند درک صحیحی از شدايد محشر داشته باشد. تنها کسانی که چیزهایی شبیه به این مصیبت‌ها را در دنیا دیده‌اند، می‌توانند با قیاس به آنها نوع و سنخ عذابهای اخروی را بچشنند. ولی آنها هم باید بدانند درجه سختی شدايد محشر بسیار بیش از آن مصائبی است که در دنیا دیده‌اند.

به هر حال با چشیدن این سختی‌ها، گروهی دیگر از مؤمنان گناهکار پاک شده، لیاقت ورود به بهشت را پیدا می‌کنند.

## درس سوم: تطهیر از گناهان در دنیا

### پاک شدن در دنیا به وسیلهٔ بلایا

در درس گذشته به کسانی اشاره کردیم که در قیامت از آلودگی گناهان پاک می‌گردند. اما کسانی که گناهان کمتر و سبکتری داشته باشند، اگر مورد عفو و رحمت الهی قرار نگیرند و بخشوده نشوند، با مصیبت‌ها و بلاهای دنیوی پاک می‌شوند. این نوع تطهیر برای انسان از تحمل عذابهای اخروی سهل‌تر می‌باشد؛ چون گرفتاری‌های دنیوی از بلاهای اخروی به مراتب سبکتر هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین می‌فرمایند:

و مِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ ذُنُوبُهُ أَقْلًا وَ أَخَفَّ قَيْطَهُرُ مِنْهَا بِالشَّدَائِدِ وَ  
النَّوَابِ مِنَ السَّلَاطِينِ وَ غَيْرِهِمْ وَ مِنَ الْآفَاتِ فِي الْأَبْدَانِ فِي  
الدُّنْيَا يَدُلُّ فِي قَبْرِهِ وَ هُوَ طَاهِرٌ<sup>۱</sup>

۱ - بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۴، ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

و کسانی از اهل ایمان که گناهانشان کمتر و سبکتر است (در همین دنیا) از آن گناهان پاک می‌شوند، به وسیله سختی‌ها و انواع گرفتاری‌هایی که از جانب سلاطین و دیگران به آنها می‌رسد و با دردها و مرض‌هایی که به بدن‌های ایشان در دنیا وارد می‌شود؛ تا آنکه پاک و پاکیزه در قبر خویش سرازیر گردند. یکی از رموز و اسرار گرفتاری‌های دنیوی، این است که انسان با انجام گناهان، مستحق عذاب الهی می‌گردد و خدای متّان - که می‌تواند به خاطر این گناهان، او را به انواع عذابهای اخروی و دنیوی مبتلا گرداند - با ابتلای او به برخی از ناراحتی‌ها و دردهای دنیا، از آلودگی گناهان پاکش می‌سازد. ظلم و ستمی که از ناحیه زورمندان به او می‌رسد و امراضی که به آنها مبتلا می‌شود، نتیجه همان گناهانی است که انجام داده و اکنون با تحمل این رنجها - به لطف و تفضل الهی - پاک می‌گردد و پس از مرگ، عذابی نمی‌بیند. هر چند این نوع تطهیر در مقایسه با عفو کلی خداوند از گناهانش، سخت‌تر و سنگین‌تر می‌باشد، اما اگر خداوند عقوبت گناهانش را در عوالم پس از مرگ مقدر می‌فرمود، به مراتب برایش سخت‌تر و تحملش مشکل‌تر می‌شد. پس به مقتضای «عدل» الهی عذاب می‌شود، ولی به اقتضای «فضل» خداوند عذابش تخفیف داده می‌شود.

در همین خصوص، شخصی به نام «یعقوب بن شعیب» به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: شخصی است که مرتکب گناهان متعدّد و مختلف می‌شود، اما در عین حال، اهل معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. سرنوشت چنین شخصی چگونه است؟ حضرت در پاسخ به او فرمودند:

هَذَا يُرْجَى لَهُ. وَ النَّاصِبُ لَا يُرْجَى لَهُ. وَإِنْ كَانَ كَمَا تَقُولُ،  
لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُسَلِّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْئاً يُكْفِرُ اللَّهُ عَنْهُ بِهِ  
إِمَّا فَقْرًا وَإِمَّا مَرَضًا.<sup>۱</sup>

به حُسن عاقبت چنین فردی امید هست، اما امیدی به دشمن  
اهل بیت (ع) نیست. و اگر چنین باشد که می‌گویی (یعنی واقعاً  
اهل ولایت ائمه (ع) باشد) از دنیا بیرون نمی‌رود تا آنکه خداوند  
بر او بیماری یا فقری مسلط گرداند که کفاره گناهانش باشد.

روشن است که خدای متعال به خاطر ارزشی که برای ولایت و  
محبت اهل بیت (ع) قرار داده، وسیله‌ای را در دنیا برای پاک کردن  
شخص از آلودگی گناهانش قرار می‌دهد تا او عاقبت به خیر گردد. اما  
کسی که گوهر ولایت را ندارد، امیدی به حُسن عاقبتش نیست.

### تطهیر از گناهان با سختی جان دادن

یکی دیگر از راههای پاک شدن از آلودگی گناهان در دنیا، این است  
که خداوند، جان دادن مؤمن را سخت می‌گرداند تا او با تحمل این رنج  
تطهیر شود و پاک از دنیا برود. رسول خدا (ص) فرمودند:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقْرُبُ مَوْتَهُ وَقَدْ بَقِيَ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ فَيَسْتَدُ نَزْعَهُ وَ  
يُكْفِرُ بِهِ عَنْهُ. فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ وَ قَوِيَتْ عَلَيْهِ، يَكُونُ لَهُ بَطْرٌ وَ  
اضْطِرَابٌ فِي يَوْمِ مَوْتِهِ فَيَقِلُّ مَنْ بِحَضْرَتِهِ فَيُلْحَقُهُ بِهِ الدُّلُّ  
فَيَكْفُرُ عَنْهُ.<sup>۲</sup>

۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۱، ح ۲۷، از محاسن برقی.

۲ - بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۴، ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری (ع).

و گروهی از مؤمنان که مرگشان نزدیک شده و هنوز گناهی به گردنشان باقی مانده است، جان دادنشان سخت می شود و همین کفاره گناهشان می گردد. پس اگر (با وجود سختی جان دادن) چیزی (از آلودگی گناهان) باقی بماند و گناهشان سنگین تر از (عقوبت) سخت جان دادن باشد، به ناخشنودی و نگرانی در روز مرگشان مبتلا می شوند به طوری که اطرافیانشان از آنها کناره می گیرند و همین باعث ذلت و خواری ایشان می گردد، پس به همین سبب از گناهانشان پاک می شوند.

ملاحظه می شود که سختی عقوبت با شدت گناه مقایسه می شود و اگر عقوبت سخت جان دادن به حدی نباشد که کفاره گناهانش باشد، عقوبت دیگری در هنگام مرگ، گریبانگیر شخص می شود که عبارت است از احساس خواری و ذلت در نزد اطرافیان و این فشار روحی او را از گناهانش پاک می گرداند. در همین مورد از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در مورد گروهی از گناهکاران امت خویش فرمودند:

إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ، ابْتَلَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدَهُمْ فِي جَسَدِهِ.  
فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ، وَالْأَضِيقَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ. فَإِنْ  
كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ، وَالْأَشَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ حَتَّى  
يَأْتِيَ اللَّهَ وَلا ذَنْبَ لَهُ ثُمَّ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ.<sup>۱</sup>

اگر مؤمنان اهل گناه باشند، خدای تبارک و تعالی ایشان را به بلاهای جسمانی (بیماری های مختلف) مبتلا می کند. اگر با این وسیله پاک شدند که هیچ، وگرنه خداوند روزی خود را بر آنها



تنگ می‌کند (مبتلا به فقر می‌شوند). اگر با این وسیله پاک شدند که هیچ، وگرنه خداوند مرگشان را بر آنها سخت می‌کند تا اینکه بدون گناه به پیشگاه خداوند حاضر شوند. سپس ایشان را (که پاک شده‌اند) وارد بهشت می‌گرداند.

با این ترتیب، عقوبت مؤمن در دنیا متناسب با میزان زشتی و بزرگی گناهانش می‌باشد. هر قدر آلودگی شخص به خاطر گناه، بیشتر باشد، کیفرهای دنیوی اش - تا هنگام مرگ - هم سخت‌تر و شدیدتر خواهد بود. البته ناگفته نماند که تناسب زشتی گناه با شدت عقوبت، یک امر ضروری و لایتخلف نیست، بلکه به طور کلی به مشیت و اراده آفریدگار عالم بستگی دارد. او مطابق با سنت خویش - که دست خودش را نمی‌بندد - با گناهکاران چنین رفتار می‌کند؛ هرچند که در مورد هر مؤمنی و نسبت به هر گناهی می‌تواند خلاف سنتی که خود قرار داده است، عمل نماید. آنچه در احادیث آمده، بیان سنت‌های الهی می‌باشد که به وسیله ذات مقدسش وضع شده است. اینکه کدام گروه از مؤمنان مشمول کدام سنت پروردگار واقع شوند، علاوه بر شدت و بزرگی گناهانشان، به مشیت خداوند متعال در مورد ایشان مربوط می‌شود و اینکه بخواهد تا چه اندازه با «فضل» یا «عدل» خود با آنها رفتار نماید. حدیث دیگری از امیرالمؤمنین (ع) در همین خصوص وارد شده است:

مَا مِنَ الشَّيْءِ عَبْدٌ يُقَارِفُ أَمْرًا نَهَيْتَاهُ عَنْهُ فَيَمُوتُ حَتَّى يُبْتَلَى  
بِبَلِيَّةٍ تُمَحِّصُ بِهَا ذُنُوبَهُ إِمَّا فِي مَالٍ وَإِمَّا فِي وَلَدٍ وَإِمَّا فِي  
نَفْسِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا لَهُ ذَنْبٌ. وَإِنَّهُ لَيَبْقَى عَلَيْهِ

الشَّيْءُ مِنْ ذُنُوبِهِ فَيُشَدَّدُ بِهِ عَلَيْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ.<sup>۱</sup>

هیچ شیعه‌ای مرتکب گناه نمی‌شود مگر آنکه پیش از مرگ به یک گرفتاری مبتلا می‌گردد که گناهانش به وسیله آن پاک شود. این گرفتاری یا به اموالش می‌خورد یا به فرزندانش و یا به خودش تا آنکه خدای عزوجل را پاک و پاکیزه ملاقات نماید. و اگر چیزی از آلودگی گناهان بر او باقی بماند، مرگش بر او سخت می‌شود (تا از آن آلودگی هم پاک گردد).

همان‌طور که گذشت، اینکه هر مؤمنی به کدام گرفتاری مبتلا شود، به مشیت خداوند در حق او بستگی پیدا می‌کند.

همه آنچه در اینجا بیان شد، مربوط به اهل ایمان است. کافران، حساب دیگری دارند که فعلاً محل بحث نیست. تنها به یک نکته اشاره می‌کنیم که: گاهی مرگ بر کافر سهل و آسان می‌شود و بر مؤمن سخت. در این صورت نباید تصور شود که خداوند، کافر را بیش از مؤمن دوست می‌دارد.

### انواع جان دادن مؤمن و کافر

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که: چگونه می‌شود کافری راحت جان دهد و برخی از مؤمنان هم به راحتی جان دهند و در مقابل، برخی از مؤمنان و کافران هستند که سخت جان می‌دهند؟ در واقع سؤال این بوده که: آیا ایمان و کفر، علت آسان یا سخت جان دادن نیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

---

۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۷، ح ۱۴، از خصال.

مَا كَانَ مِنْ رَاحَةٍ لِلْمُؤْمِنِ هُنَاكَ فَهُوَ عَاجِلٌ ثَوَابِهِ. وَ مَا كَانَ مِنْ شَدِيدَةٍ، فَتَمَحِيصُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ لِيَرِدَ الْآخِرَةَ نَقِيًّا نَظِيفًا مُسْتَحِقًّا لِثَوَابِ الْأَبَدِ لَا مَانِعَ لَهُ دُونَهُ. وَ مَا كَانَ مِنْ سَهْوَةٍ هُنَاكَ عَلَى الْكَافِرِ، فَلْيُوقِ أَجْرَ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا لِيَرِدَ الْآخِرَةَ وَ لَيْسَ لَهُ إِلَّا مَا يُوجِبُ عَلَيْهِ الْعَذَابَ. وَ مَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ، فَهُوَ ابْتِدَاءُ عَذَابِ اللَّهِ لَهُ بَعْدَ نَفَادِ حَسَنَاتِهِ. ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ.<sup>۱</sup>

راحتی مؤمن در هنگام مرگ، مصداق پاداش زودهنگامش می‌باشد و سختی کشیدن او در آن هنگام برای پاک شدنش از گناهانش است تا اینکه پاک و پاکیزه وارد آخرت شود در حالی که چیزی مانع استحقاقش نسبت به گرفتن پاداش ابدی نباشد. اما راحت جان دادن کافر به این جهت است که پاداش کارهای خوبش را در دنیا به طور کامل دریافت کند تا اینکه وقتی وارد آخرت می‌شود، چیزی جز آنچه مایهٔ عذاب گردد، برایش نباشد. و سختی کشیدنش در هنگام مرگ، در واقع شروع عذاب الهی در حق اوست پس از آنکه پاداش خوبی‌هایش را دریافت کرده باشد. همهٔ اینها به این جهت است که خداوند عادل می‌باشد و ظلم و ستمی نمی‌کند.

با این ترتیب، مؤمنانی که مرتکب گناه شده‌اند، پیش از مرگ، کیفر اعمال زشت خود را دریافت می‌کنند. کافرانی هم که کارهای خوبی داشته‌اند، پاداش خود را در همین دنیا پیش از مرگ می‌گیرند و اگر

کارهای خوبشان زیاد باشد، با آسان شدن مرگ، همه پاداش خود را دریافت می‌کنند. اما کافرانی که پیش از مرگ، پاداش خوبی‌هایشان را گرفته‌اند، دیگر حسنه‌ای برایشان نمانده تا مرگ برایشان آسان گردد، لذا مبتلا به سختی جان دادن می‌شوند.

بنابراین هم برای کفار و هم مؤمنان، احتمال سخت یا راحت جان دادن وجود دارد و این امر بستگی به اعمال خوب یا بد ایشان پیدا می‌کند. نتیجه اینکه ایمان و کفر، علت سهل یا سخت جان دادن انسان نیست و اعمال خوب یا بد انسان تعیین‌کننده نوع مرگ اوست.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۳

- ۱- طبق فرمایش امام باقر علیه السلام «اسلام» همان تسلیم شدن نسبت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. این معنا را تبیین کنید.
- ۲- توضیح دهید که چرا سیئه فرد دین‌دار از حسنه شخص بی‌دین بهتر است.
- ۳- در روایات به چه کسانی «شیعه» و به چه کسانی «محب» اطلاق شده است؟
- ۴- آیا اهل ایمان به عذاب جهنم گرفتار می‌شوند؟ چگونه؟
- ۵- تطهیر از گناهان در محشر چگونه محقق می‌شود؟
- ۶- انواع راه‌های پاک شدن از آلودگی گناهان در دنیا را بیان کنید.
- ۷- آیا سختی یا راحتی جان دادن با ایمان و کفر ارتباطی دارد؟ توضیح دهید.

## درس چهارم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (۱)

در دو درس گذشته به چهار طریق پاک شدن مؤمنان گناهکار از آلودگی گناهان اشاره شد که دو صورت آن در دنیا و قبل از مرگ و دو شکل آن در قیامت محقق می شود. یک صورت دیگر باقی می ماند که مربوط به عالم پس از مرگ و قبل از قیامت است که عالم قبر و برزخ نامیده می شود. در فرمایش رسول خدا ﷺ چنین آمده است:

فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ أْتَى بِهِ وَ لَمَّا يُلْحَدُ فَيُوضَعُ فَيَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ  
فَيُطَهَّرُونَ<sup>۱</sup>

پس اگر چیزی (از آلودگی گناهان) باقی بماند، او را در حالی که هنوز دفن نشده می آورند. پس به خاک سپرده می شود و اطرافیان از گرد او پراکنده می شوند، آنگاه (در عالم قبر) پاک می گردد.

۱ - بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۴، ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

انسان وقتی از دنیا می‌رود، با اینکه هنوز دفن نشده - در صورتی که با گرفتاری‌های دنیوی پاک نشده باشد - عذابهای برزخی‌اش شروع می‌شود. آنگاه که به خاک سپرده می‌شود نیز این عذابها ادامه می‌یابد تا آنکه از آلودگی گناهان - قبل از آغاز قیامت - به کلی پاک گردد یا اینکه حداقل بخشی از آنها تا قبل از وقوع قیامت از بین برود.

### دو نمونه از عذابهای برزخی

قبل از استناد به آیات و روایات در این موضوع، به دو نمونه واقعی از عذابهای برزخی پیش از دفن اشاره می‌کنیم. مورد اول از عالم جلیل‌القدر و محدث گرانقدر مرحوم حاج شیخ عباس قمی نقل شده که فرمود:

روزی در وادی السلام نجف اشرف برای زیارت اهل قبور و ارواح مؤمنین رفته بودم. در این میان از ناحیه دور نسبت به جایی که من بودم، ناگهان صدای شتری که می‌خواهند او را داغ کنند بلند شد و صیحه می‌کشید و ناله می‌کرد به طوری که گویی تمام زمین وادی السلام از صدای نعره او متزلزل و مرتعش بود. من با سرعت برای استخلاص آن شتر بدان سمت رفتم. چون نزدیک شدم، دیدم شتر نیست، بلکه جنازه‌ای را برای دفن آورده‌اند و این نعره از این جنازه بلند است و آن افرادی که متصدی دفن او بودند، ابدأ اطلاعی نداشته، با کمال خونسردی و آرامش مشغول کار خود بودند.<sup>۱</sup>



مورد دوم به یکی از علمای بزرگ نجف اشرف مرحوم آیه الله آقای سید جمال الدین گلپایگانی مربوط می شود. ایشان در جوانی در اصفهان تحصیل می کردند و با مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی هم درس و هم مباحثه بودند. از ایشان نقل شده است که:

در دوران جوانی که در اصفهان بودم، نزد دو استاد بزرگ، مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان، درس اخلاق و سیر و سلوک می آموختم و آنها مربی من بودند. به من دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و شبهای جمعه بروم بیرون اصفهان و در قبرستان تخت فولاد قدری تفکر کنم در عالم مرگ و ارواح و مقداری هم عبادت کنم و صبح برگردم.

عادت من این بود که شب پنجشنبه و جمعه می رفتم و مقدار یکی دو ساعت در بین قبرها و در مقبره ها حرکت می کردم و تفکر می نمودم و بعد چند ساعت استراحت نموده و سپس برای نماز شب و مناجات بر می خاستم و نماز صبح را می خواندم و پس از آن به اصفهان می آمدم.

شبی بود از شبهای زمستان، هوا بسیار سرد بود، برف هم می آمد. من برای تفکر در ارواح و ساکنان وادی آن عالم از اصفهان حرکت کردم و به تخت فولاد آمدم و در یکی از حجرات رفتم و خواستم دستمال خود را باز کرده چند لقمه ای از غذا بخورم و بعد بخوابم تا در حدود نیمه شب، بیدار و مشغول کارها و دستورات خود از عبادت کردم.

در این حال در مقبره را زدند تا جنازه ای را که از ارحام و بستگان صاحب مقبره بود و از اصفهان آورده بودند آنجا بگذارند و

شخص قاری قرآن که متصدی مقبره بود مشغول تلاوت شود و آنها صبح بیایند و جنازه را دفن کنند. آن جماعت جنازه را گذاردند و رفتند و قاری قرآن مشغول تلاوت شد.

من همین که دستمال را باز کرده و می‌خواستم مشغول خوردن غذا شوم، دیدم که ملائکه عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن شدند. عین عبارت خود آن مرحوم است. چنان گرزهای آتشین بر سر او می‌زدند که آتش به آسمان زبانه می‌کشید و فریادهایی از این مرده برمی‌خاست که گویی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می‌کرد. نمی‌دانم اهل چه معصیتی بود... ابدأ قاری قرآن اطلاعی نداشت، آرام بر سر جنازه نشسته و به تلاوت اشتغال داشت.

من از مشاهده این منظره از حال رفتم، بدنم لرزید، رنگم پرید و اشاره می‌کنم به صاحب مقبره که در را باز کن من می‌خواهم بروم. او نمی‌فهمید، هر چه می‌خواستم بگویم، زبانم قفل شده و حرکت نمی‌کرد. بالأخره به او فهماندم: چفت در را باز کن، من می‌خواهم بروم.

گفت: آقا هوا سرد است، برف روی زمین را پوشانیده، در راه گرگ است، تو را می‌درد. هر چه می‌خواستم بفهمانم به او که من طاقت ماندن ندارم، او ادراک نمی‌کرد. به ناچار خود را به در اطاق کشاندم. در را باز کرد و من خارج شدم و تا اصفهان، با آنکه مسافت زیادی نیست، به سختی آمدم و چندین بار به زمین خوردم. آمدم در حجره. یک هفته مریض بودم و مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان می‌آمدند حجره و استمالت می‌کردند و به

من دوا می دادند. و جهانگیرخان برای من کباب باد می زد و به زور به حلق من فرو می برد تا کم کم قدری قوه گرفتم.<sup>۱</sup>

### نگرانی ائمه علیهم السلام از برزخ شیعیان

مطابق آنچه از اهل بیت علیهم السلام رسیده است، نگرانی ایشان در مورد اهل ایمان بیشتر به عالم قبر و برزخ آنها مربوط می باشد. شخصی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

وَاللّٰهِ اتَخَوْفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ.

قسم به خدا بر شما در برزخ نگران هستم.

آنگاه در پاسخ به سؤال: «و ما البرزخ؟» فرمودند:

الْقَبْرُ مِنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.<sup>۲</sup>

(برزخ) عالم قبر است از هنگام مرگ شخص تا روز قیامت.

اینکه فرموده اند نگران برزخ شیعیان هستند، نشان می دهد که نتیجه و اثر گناهان اهل ایمان، بیشتر در عالم قبر ایشان منعکس می شود و چون عذاب قیامت سخت تر و سنگین تر است، خدای متعال خواسته است مؤمنان نتیجه گناهان خود را در برزخ ببینند و پاک شوند تا در قیامت کمتر به عذاب الهی مبتلا شوند. از طرف دیگر شفاعت اهل بیت علیهم السلام در عالم برزخ به گستردگی قیامت نیست. ایشان هر چند از طرف خداوند هم قدرت و هم اجازه اعمال شفاعت را به طور گسترده در عالم برزخ دارند، اما به فرموده خودشان، آن گونه که در

۱ - معادشناسی، ج ۱، ص ۱۴۰ - ۱۴۲.

۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۲، ح ۳.

قیامت از اهل ولایت دستگیری می‌نمایند، در عالم قبر چنین نمی‌کنند. لذا به مؤمنان در مورد تحمل کیفر گناهانشان در برزخ هشدارهای جدی داده‌اند.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است:

وَاللّٰهُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ. فَأَمَّا إِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا،  
فَنَحْنُ أَوْلَىٰ بِكُمْ.<sup>۱</sup>

قسم به خدا بر شما جز از برزخ نمی‌ترسم. اما وقتی که کار به ما برسد، پس ما سزاوارتر (از دیگران به شما) هستیم.

مقصود از اینکه فرموده‌اند: «إِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا» این نیست که ائمه علیهم السلام در عالم برزخ، قدرت رسیدگی و تعیین تکلیف شیعیان خود را ندارند. آنها در هیچ عالمی از اعمال ولایت خویش ناتوان نیستند، اما بنای خداوند و خواست خود ائمه علیهم السلام - که عین خواست خداست - چنین است که اهل ایمان در برزخ عموماً نتیجه اعمال خوب یا بد خود را ببینند.

### شفاعت اهل بیت علیهم السلام در برزخ

دیدن آثار گناهان در برزخ، قاعده‌ای است که خود ائمه علیهم السلام وضع کرده‌اند و لذا شفاعت کردن ایشان در برزخ، به عنوان استثنا از این قاعده کلی به شمار می‌آید. نمونه‌ای از شفاعت و دستگیری اهل بیت علیهم السلام در برزخ، ماجرای است که مرحوم ملا ابوالحسن مازندرانی نقل کرده است:

۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۴، ح ۲، از تفسیر قمی.

دوستی داشتم فاضل و پرهیزگار به نام ملا جعفر، پسر عالم صالح ملا محمدحسین که اهل مازندران بود و در آنجا می‌زیست. سالی که وبای عام آمد و همه جا را فراگرفت و بسیاری را به هلاکت رسانید، عده زیادی از همشهریان ملا جعفر پیش از مرگ او مردند و او را وصی اموال خود قرار دادند. او تمام آن مالها را به دست گرفت؛ ولی پیش از آنکه آنها را به مصرف شرعی برساند، به مرض وبا از دنیا رفت و همه آن اموال تلف شد.

ملا ابوالحسن می‌گوید: در سالی که به زیارت عتبات و مجاورت قبر مولا ایمان اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف شده بودم، شبی مردی را در خواب دیدم که زنجیری از آهن بر گردنش بسته بودند و از آن شعله‌های آتش زبانه می‌کشید. دو سر زنجیر را دو نفر در دست داشتند. زبان آن مرد از دهانش بیرون آمده و به روی سینه‌اش افتاده بود. از دور که مرا دید، خود را به طرف من کشید. وقتی نزدیک شد، متوجه شدم که ملا جعفر است! خیلی تعجب کردم. همین‌که خواست با من حرف بزند و کمک بخواهد، زنجیر را عقب کشیدند و او را از من دور کردند و نتوانست چیزی بگوید. بار دیگر نزدیک آمد و باز به همان نحو او را برگردانیدند. بار سوم خود را نزدیک من رسانید؛ ولی باز هم موفق به گفتن چیزی نشد. از مشاهده این حالت، ترس و اضطراب شدیدی به من دست داد. فریاد بلندی زدم و از خواب جستم.

یکی از علما - که در کنار من خوابیده بود - از فریاد من بیدار شد. ماجرا را برای او تعریف کردم. آن ساعت، موقع مناجات و باز

کردن درهای صحن و حرم شریف بود. گفتم: سزاوار است  
برخیزیم و به حرم مطهر برویم و پس از زیارت، برای ملا جعفر  
طلب مغفرت کنیم تا اگر آنچه دیده‌ام رؤیای صادق باشد، شاید  
خداوند او را مورد رحمت خود قرار دهد. پس برخاستیم و قصد  
خود را به انجام رسانیدیم.

مدتی نزدیک به بیست سال از آن تاریخ گذشت و دیگر از حال  
ملا جعفر خبری به دست نیامد. من عقیده داشتم آن حالت که از  
او در خواب دیدم، به واسطه تقصیری است که در سال وبایی  
نسبت به اموال مردم از او سرزده بود؛ تا اینکه خداوند به زیارت  
خانه‌اش بر من منت نهاد. پس از انجام مناسک حج - موقعی که  
خواستیم به مدینه برگردیم - من به بیماری سختی گرفتار شدم  
که قدرت حرکت نداشتم. وقتی وارد مدینه شدیم، به همراهان  
خود گفتم: مرا غسل دهید و لباسم را عوض کنید و به حرم مطهر  
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ببرید. می‌ترسم مرگ مرا مهلت ندهد و از این فیض  
محروم شوم. آنها خواهش مرا انجام دادند. همین که داخل روضه  
منوره شدم، حالت غش بر من عارض شد. مرا در گوشه‌ای  
خواباندند و دنبال کار خود رفتند.

چون به هوش آمدم، مرا برداشتند و نزدیک ضریح مقدس بردند.  
پس از زیارت، مرا به پشت ضریح مطهر نزدیک خانه صدیقه  
طاهره علیه السلام - که یکی از مواضع زیارت است - رسانیدند. در آنجا  
نشستم و هر چه توانستم زیارت کردم و از آن حضرت شفا  
خواستم و عرض کردم: روایات زیادی به ما رسیده است مبنی بر  
اینکه نسبت به پسر حسین علیه السلام خیلی محبت دارید. و من

مجاور قبر شریف او هستم. شما را به حق او قسم می‌دهم که به من شفا مرحمت فرمایید. بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار دادم و حاجات خود را بیان کردم و برای دوستانی که از این جهان چشم بسته و در دل خاک خفته‌اند، طلب شفاعت کردم و از آنها یک به یک نام بردم. همین‌که به نام ملا جعفر رسیدم، آن خواب یادم آمد و حال منقلب شد و در طلب مغفرت و درخواست شفاعت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای او الحاح بسیار کردم و گفتم: من بیست سال پیش او را در خواب به حال بدی دیده‌ام که نمی‌دانم رؤیای صادق است یا از خوابهای پریشان. آنچه توانستم از دعا و تضرع در حق او انجام دادم. پس در خود احساس سبکی و راحتی کردم. برخاستم و به خانه رفتم. به برکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اثری از مرض و کسالت در من باقی نبود.

از مدینه بیرون آمدیم. در اُحد - که کوه معروفی در پشت مدینه و اولین منزل از منازل بین راه بود - یک روز توقف کردیم. من شهدای اُحد را زیارت کردم و در گوشه‌ای دراز کشیدم و به خواب رفتم. در خواب دیدم که ملا جعفر به طرف من می‌آید. چهره‌اش شاد بود. لباس سفیدی پوشیده بود. عمامه‌ای با حنک بر سر داشت و عصایی در دست گرفته بود. وقتی نزدیک آمد، سلام کرد و گفت: آفرین بر برادری و دوستی تو! شایسته است دوست در حق دوست این‌گونه باشد. من در این مدت، گرفتار سختی و شدت و بلا و محنت بودم، ولی تو در حرم مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنوز از جا برنخاسته بودی که من از عذاب نجات یافتم. دو سه



روز پیش، مرا به حمام بردند و از آلودگی‌ها و کثافات پاک کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله این جامه را برایم فرستاد و این عبا را صدیقه طاهره صلی الله علیه و آله به من مرحمت فرمود. الحمد لله، حال من به خیر و عافیت انجامید. اکنون آمده‌ام که تو را بدرقه کنم و به تو بشارت دهم که دل خوش دار؛ به سلامت به خانه برمی‌گردی و همه اهل بیت تو صحیح و سالمند. با شکرگزاری و خوشحالی از خواب بیدار شدم.<sup>۱</sup>

این داستان و امثال آن نشان می‌دهد که دست پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام در عالم برزخ هم مانند دنیا و قیامت کاملاً باز است و هر وقت اراده نمایند، از دوستان خود دستگیری می‌کنند. اما همان‌طور که بیان شد، بنای خودشان در برزخ بر این نیست و جز در موارد استثنایی این قدرت الهی را اعمال نمی‌کنند. به این رؤیای صادقانه توجه کنید:

حاج علاءالدین ایلخانی در یادداشتی که برای مؤلف فرستاده است می‌نویسد: شب جمعه‌ای به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشرف شدم. پس از زیارت در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم، چشمم به چادر بزرگی که جلوی ایوان مطهر حرم آن حضرت نصب بود، افتاد. نظر مرا جلب کرد. به یاد مرحوم حاج جعفر افتادم؛ چون مخارج چادر را ایشان داده بودند. قُربَةً إِلَى اللَّهِ، زیارتی و فاتحه‌ای از طرف او خواندم و به منزل رفتم.

۱ - مردگان با ما سخن می‌گویند، ص ۴۹ - ۵۳، به نقل از دار السلام میرزا حسین

شب، ایشان را در خواب دیدم. در اتاقی نشسته بودم که مثل هیأتی بود که افراد می آمدند و می نشستند. یکدفعه دیدم حاج جعفر از در اتاق وارد شد. لباس خیلی خیلی کثیف و پاره‌ای در تن او بود. تا چشمم به او افتاد، به یاد آوردم که از دنیا رفته است. او را مخاطب قرار دادم و گفتم: حاجی جعفر! چرا لباست این قدر کثیف است و مندرس؟! بدون آنکه جواب مرا بدهد گفت: فلانی! دستم به دامن! خیلی گرفتارم. به هیچ عنوان تا حساب مردم را ندهم، مرا رها نمی کنند. پسر مسعود را ببین و به او بگو حساب مردم را بدهد تا مرا رها کنند.

من - مثل اینکه دارم با یک فرد زنده صحبت می کنم - گفتم: من مسعود را دیدم و به او گفتم: حساب مرا برس و بدهی های پدرت را بده. در جواب من گفت: وقتی انحصار وراثت ما تمام شد، بدهی پدرم را می دهم... ناگهان صحبت مرا قطع کرد و گفت: به او بگو اینجا انحصار وراثت سرشان نمی شود. من به او گفتم: تو برو دامن فاطمه زهرا علیها السلام را بگیر (چون در دنیا خیلی به ایشان و ائمه اطهار علیهم السلام علاقه داشت). در جواب من گفت: مگر حضرت زهرا علیها السلام یک زن معمولی است که من دامن او را بگیرم؟! مگر آن حضرت را می بینم که از او استمداد بطلبیم؟! مقام بزرگ خدا چه پایه است؟ مقام فاطمه زهرا علیها السلام مادون مقام خداست! سپس گفت: چیزی به شما می گویم: خداوند راجع به حق الناس گوش ندارد و به حرف هیچ کس گوش نمی دهد!

من از خواب بیدار شدم. فردا صبح به پسرش مسعود تلفن کردم و از او خواستم که بدهی مردم را بدهد؛ با همکاری من مقداری

از وام پدرش را ادا کرد.

یک سال از این خواب گذشت. باز شب جمعه‌ای او را به خواب دیدم. این دفعه دیدم حاج جعفر لباسی خیلی شیک و مشکی رنگ به تن دارد؛ با سر و روی تمیز و اندامی لاغر؛ برعکس سابق که خیلی چاق و قیافه ناراحت کننده‌ای داشت. تا چشمش به من افتاد، گفت: فلانی! خدا به تو اجر دهد! خیلی به درد من خوردی.<sup>۱</sup>

آری؛ اگر کسی دستش به دامان اهل بیت (علیهم‌السلام) برسد و آنها هم بخواهند شفاعت او را بکنند، از هر عذابی در برزخ نجات می‌یابد. ولی از آنجا که خداوند چنین نخواست و اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز چیزی بر خلاف مشیت الهی نمی‌خواهند، بنابراین اکثر شیعیان گناهکار در برزخ، دستشان به دامان پیشوایان خود نمی‌رسد و مواردی مانند مرحوم ملا جعفر مازندرانی را باید استثنا تلقی کرد. اما در قیامت چنین نیست و شفاعت اهل بیت (علیهم‌السلام) به صورت گسترده و فراگیر شامل مؤمنان می‌گردد. البته در آنجا هم زمان و حد شفاعت نسبت به افراد مختلف معین نشده و هیچ‌کس نمی‌داند که در محشر چه وقت و تا چه اندازه مورد شفاعت قرار می‌گیرد. چه بسا این شفاعت پس از تحمل صدها هزار سال آتش جهنم شامل کسی بشود. در درس ششم، این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد.

## درس پنجم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (۲)

### فشار قبر مؤمنان

در درس گذشته روشن شد که اهل ایمان آثار تک‌تک گناهان خود را پس از مرگ مشاهده می‌کنند و در جای خود به سزای اعمالشان می‌رسند. یکی از این کیفی‌های برزخی فشار قبر است. نمونه‌ای از این قبیل به یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ به نام «سعد بن معاذ» مربوط می‌شود.

وقتی خبر فوت سعد را به پیامبر ﷺ دادند، حضرت دستور تغسیل او را دادند و خود در مراسم غسل دادن و کفن کردن او حاضر بودند. سپس در تشییع جنازه سعد با پای برهنه و بدون اینکه عبا روی دوش خود بیندازند، شرکت فرمودند. در هنگام تشییع هم گاهی طرف راست جنازه و گاهی هم جانب چپ آن را می‌گرفتند تا اینکه او را وارد قبر کردند. پیامبر ﷺ شخصاً وارد قبر شدند و بدن سعد را در قبر

خوابانندند و سپس فرمودند: به من سنگ و گل بدهید. آنگاه با دست مبارک خودشان درزهای بین خشت‌هایی که روی قبر گذاشته بودند را پوشاندند و در همان حال فرمودند:

إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَّبِلِي وَ يَصِلُ إِلَيَّ إِلَيْهِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا  
إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ.

من می‌دانم که (بدن سعد) خواهد پوسید و پوسیدگی به او می‌رسد. اما خداوند دوست می‌دارد بنده‌ای را که وقتی کاری انجام می‌دهد، محکم کاری کند. (کار را سرسری نگیرد بلکه آن را درست و صحیح به انجام برساند).

پس از خاکسپاری، مادر سعد خطاب به او گفت: ای سعد، بهشت بر تو گوارا باد! پیامبر ﷺ در پاسخ به مادر سعد فرمودند:

يَا أُمَّ سَعْدٍ، مَا لَا تَجْزِي عَلَيَّ رَبِّكَ. ۱ فَإِنَّ سَعْدًا قَدْ أَصَابَتْهُ  
ضَمَّةٌ.

ای ام سعد، ساکت باش! با این قطعیت چیزی را به خدای خود نسبت مده. چرا که سعد تحت فشار (قبر) قرار گرفت.

سپس رسول خدا ﷺ از مراسم تشییع بازگشتند و مردم نیز برگشتند و به حضرت عرض کردند: ای رسول خدا، ما دیدیم که شما در مورد سعد کارهایی انجام دادید که برای کسی نکرده بودید. شما بدون کفش و بدون عبا جنازه او را تشییع کردید! حضرت فرمودند:

۱ - در بعضی احادیث فرمایش پیامبر ﷺ به مادر سعد چنین نقل شده است:

«يَا أُمَّ سَعْدٍ، لَا تَخْتِمِي عَلَيَّ اللَّهُ.» (بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۱، ح ۱۰۲، از کافی) معنای فرمایش پیامبر ﷺ در این نقل تفاوتی نمی‌کند.

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ بِلا رِداءٍ وَ لا حِذاءٍ، فَتَأَسَّيْتُ بِها.

همانا فرشتگان بدون عبا و کفش (در تشییع) بودند، من هم به آنها تأسی کردم.

عرض کردند: شما گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه را می‌گرفتید. فرمودند:

كَانَتْ يَدِي فِي يَدِ جِبْرِئِيلَ أَخَذَ حَيْثُ يَأْخُذُ.

دست من در دست جبرئیل بود، هر جا را که او می‌گرفت، من هم می‌گرفتم.

(معلوم شد که فرشتگان زیادی از جمله حضرت جبرئیل امین در تشییع جنازه سعد شرکت داشتند.) سپس با تعجب به پیامبر عرض کردند: شما دستور به غسل او دادید و بر او نماز گزاردید و او را در قبر جا دادید، آنگاه فرمودید: سعد تحت فشار (قبر) قرار گرفت؟! فرمودند:

نَعَمْ؛ إِنَّهُ كَانَ فِي خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءًا<sup>۱</sup>.

بله؛ زیرا او نسبت به نزدیکان خود قدری بداخلاق بود.

این نمونه‌ای از کیفر برزخی اعمال زشت انسان مؤمنی است که با وجود جلالت قدر او گریبانگیرش شد. ملاحظه می‌شود که تشییع کردن پیامبر ﷺ و فرشتگان الهی<sup>۲</sup> و حتی دفن کردن و به خاک سپردن شخص رسول خدا ﷺ هم مانع تحقق این کیفر نگردید.

فشار قبر از سخت‌ترین عذابهای برزخی است که مؤمن گناهکار

۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۰، ح ۱۴، از علل الشرایع و امالی صدوق.

۲ - در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تشییع جنازه سعد، هفتاد

هزار فرشته شرکت کردند. (بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۱، ح ۱۰۲، از کافی)

بلافاصله پس از دفن شدن، آن را می چشید. از پیامبر خدا ﷺ نقل شده است که فرمودند:

ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النِّعَمِ<sup>۱</sup>

فشار قبر برای مؤمن کفاره ضایع کردن نعمتها از جانب اوست. ضایع نمودن نعمتهای الهی این است که انسان آنها را در جهتی که مورد رضا و دستور خداوند بوده، استفاده نکند و حتی از آنها در مسیر مخالفت با پروردگار، سوء استفاده نماید. کیفر برزخی این ناشکری نمودن، تحمّل فشار قبر می باشد. متأسفانه این بی توجهی و ناشکری نسبت به نعمتهای الهی، دردی فراگیر در میان اهل ایمان است. به همین جهت وقتی ابوبصیر از امام صادق (ع) می پرسد که آیا کسی (از مؤمنان) از فشار قبر رهایی می یابد، حضرت می فرمایند:

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا. مَا أَقَلُّ مَنْ يَفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ!<sup>۲</sup>

از فشار قبر به خدا پناه می بریم، چه اندک هستند کسانی که از فشار قبر خلاصی می یابند!

### عذاب آتش در برزخ

غیر از فشار قبر، وجود عذابهای دیگری هم برای اهل ایمان در برزخ امکان پذیر است. نمونه ای از آن، داستان مرحوم حاج حسین جلودار شوشتری است. مؤلف کتاب «مردگان با ما سخن می گویند» چنین آورده است:

۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۱، ح ۱۶، از ثواب الاعمال و امالی صدوق.

۲ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۱، ح ۱۰۲، از کافی.



آقا سید محمد طباطبایی شوشتری، داماد مرحوم آقای سید محمد امام شوشتری رحمه الله، در یادداشتی برای این جانب چنین ذکر کرده است:

مرحوم حاجی علیرضا صغره‌چی شوشتری - که ۱۱۰ سال عمر کرد و تقریباً بیست سال قبل فوت شد و در شوشتر شخص مشهوری بود - نقل کرد که: پدر بزرگ من قبلاً بنا بود و بعدها معمار شد. به من - که طفل بودم - علاقه مفرطی داشت. مرا همراه خودش برای بنایی می‌برد و زیر دست او تربیت شدم.

وقتی که سنم به هفده رسید، در «قلعه تل» - که در ایزه و نزدیک مالمیر واقع است - بنای قابلی شده بودم. خانی<sup>۱</sup> بود ثروتمند. به شوشتر آمد و به پدر بزرگم گفت: یک بنا به ما بده ببرم قلعه ده خودمان تا برای ما حمام بسازد. پدر بزرگم مرا به او معرفی کرد. من همراه خان به «قلعه تل» رفتم. شش ماه کار کردیم تا خشت زدیم. حمام تقریباً تمام شده بود. خُرده کاریهایی داشت.

شخصی از شوشتر آمد. به من گفت: علیرضا، پدر بزرگت فوت شد. چهلم او هم تمام شد. خیلی ناراحت شدم؛ چون خیلی به پدر بزرگم علاقه داشتم. آمدم به خان گفتم: من باید بروم شوشتر. خان گفت: کارت را تمام کن و برو. من اعتنا نکردم. نصف شب با قافله رو به شوشتر کردم. وقتی که به شوشتر رسیدم، دیدم پدر بزرگم فوت شده است. به خدمت آقا سید محمد امام جمعه شوشتر رفتم و عرض کردم: آقا، شما دعایی در نظر دارید که

انسان، مرده را خواب ببیند؟ ایشان مرحوم ملا عباس شیباب<sup>۱</sup> را به من معرفی فرمود و گفت: برو نزد ملا عباس. او دعا دارد. رفتم نزد ملا عباس شیباب. ایشان دعایی نوشت و به من دستور داد. گفت: شب وقتی که می‌خواهی بخوابی، وضو بگیر، دو رکعت نماز بخوان و این دعا را زیر سر بگذار و بخواب. من هم انجام دادم. همین که چشمم را خواب برد، در خواب دیدم یک بیابان گرم و صحرای خشکی است و یک نفر در آتش آویزان و مشتعل است. نزدیک آمدم. دیدم پدر بزرگم است که در آتش است! گفتم: ای بابا! تو نماز و روزه و همه کارهایت خوب بود. پس چرا این جور؟! گفت: راست می‌گویی. اشاره کرد به آن طرف و گفت: تقصیر آن شخص بود. رفتم طرف آن شخص، دیدم او به طوری آویزان است که سرش به طرف زمین و پای به طرف بالا و مشتعل از آتش است. گفتم: قضیه شما چیست؟ گفت: من حاج حسین جلو دارم. حکایت ما این است که ما عده‌مان زیاد بود و خانه برایمان کم بود. مجاور خانه ما منزل بزرگی بود مال دو دختر که خانه ارثی پدری آنها بود و خانه بزرگی بود. مدتها بود که من از آن دو دختر خواهش می‌کردم که اجازه بدهید مقداری از منزل شما را بخرم و ضمیمه منزل خود کنم زیرا عده ما زیاد است و جایمان کم است، گفتند: ما ارث پدر را نمی‌فروشیم. یک روز پدر بزرگت در خانه ما کار بنایی می‌کرد. ما به دخترها گفتیم: تا بنا در خانه است، اجازه دهید دیوار فاصل را خراب کنیم و مقداری جلو بیاوریم. گفتند: حاضر نیستیم. ما هم رفتیم و به

۱ - یکی از مادخان اهل بیت علی و از شعرای مشهور شوشتر بود.

خان محله گفتیم: شما بیاید و اینها را نصیحت کنید. خان آمد و آنها را صدا زد: فلانی! بیا. فلانی! بیا. یک تکه از خانه را به فلان کس بفروشید. گفتند: خان! ما ارث پدری را نمی‌فروشیم. خان گفت: غلط می‌کنید! مرده‌شور شما را ببرد! آنگاه به ما گفت: شما تصرف کنید.

طبق دستور خان حصار را خراب و مقداری از زمین آنها را وارد خانه خود کردیم. حال من اینجا گرفتارم و پدر بزرگت آنجا. من یک خواهشی از شما دارم بلکه برای ما چاره‌ای باشد و آن این است که به خانه من بروی. خانه ما کوچه پهلوی مسجد شیخ علی است. وارد کوچه می‌شوی و دست چپ تا آخر کوچه می‌روی. در دو لنگه بزرگی هست. آن خانه ماست. زیر دالان که وارد شدید، پله‌ای هست. می‌روید بالای دالان. اتاق کوچکی هست که دیوار فلان (مثلاً جنوبی یا شرقی) آن دو در نمای تیغه‌شده است. پشت تیغه دومی خمره کوچک - به قول خودشان «خمبلیزه» - هست که بیست و هفت لیره (سکه طلا) در آن هست و کسی از آن خبر ندارد. لیره‌ها را بدهید بلکه ما را از این برهوت نجات بدهید. پسر بزرگ من محمد علی نام دارد.

حاج علی‌رضا می‌گوید: از خواب بیدار شدم. اول اذان صبح برخاستم و نماز صبح را خواندم و طبق همان نشانه‌هایی که در خواب به من داده بود، به راه افتادم. با اینکه من اهل موکھی بودم و به محله اشکفتی نرفته بودم و کوچه‌های آنجا را درست تشخیص نمی‌دادم، طبق نشانه‌ای که در خواب به من داده بود، رفتم تا مسجد شیخ علی. به کوچه‌ای که گفته بود، وارد شدم تا

آخر کوچه که بن بست بود، رسیدم. در حیاط بزرگی را که گفته بود، دیدم. در زدم. جوانی آمد، در را باز کرد. گفتم: چه نام داری؟ گفت: محمد علی. گفتم: یک ساعت با تو حرف دارم. گفت: اجازه بدهید نماز صبح را بخوانم که قضا نشود. نزدیک طلوع آفتاب بود. نمازش را خواند. بعد که آمد، گفتم: پدر جناب عالی در برزخ گرفتار است. باید برای او چاره‌ای کنی.

گفت: می‌دانم که آن قسمت از حیاط ما غصبی است و عدواناً تصرف شده است. بعد از فوت پدرم، هر کس بهره میراث خود را گرفت و رفت و از من به تنهایی این کار ساخته نیست که او را نجات دهم؛ زیرا که به آن دخترها باید پول بدهم و از عهده من بر نمی‌آید.

گفتم: پدرت به من سفارش کرده و گفته است که زیر دالان پله‌ای هست. بالای دالان غرفه کوچکی هست که دو در نما دارد که ما تیغه کرده‌ایم؛ یعنی با آجر نازک بسته‌ایم. پشت در نمای دومی بیست و هفت لیره عثمانی دارم و کسی خبر ندارد. گذاشته بودم برای روز نبادا که اگر یک وقتی دستم خالی شد، خرج کنم. پیش نیامد. لیره‌ها سر جای خود ماندند و کسی خبر ندارد.

حاج علی رضا می‌گوید: به محمد علی گفتم: برو چکشی بیاور تا من به تو بگویم کجای دیوار را بشکاف. البته چون خانه شماست، شما اختیار دارید که خراب کنید.

چکشی آورد. گفتم: اینجا را پدرت نشان داد. دیوار نازک را بشکن. شکافت. همان خمره (کوزه) پیدا شد. بیست و هفت لیره در او بود. به اتفاق، لیره‌ها را به حسینیه مرحوم حاج شیخ جعفر

شوشتری بردیم. پسر مرحومش آقا شیخ محمدعلی تشریف داشتند. قضیه را گفتیم. مرحوم شیخ فرستاد آن دو دختر به حسینیه آمدند. تمام لیره‌ها را جلو ایشان گذاشت و گفت: هر قدر می‌خواهید، ببرید و حاجی را حلال کنید. دخترها هفت لیره بردند و گفتند: نوش جانش و خوش و حالش باشد! همان شب حاجی را خواب دیدند. گفت: خیر ببینید که ما را از برهوت نجات دادید! این نمونه‌ای از عذابهای برزخی است که نشانگر دقت در حساب و کیفر الهی می‌باشد و اینکه اگر لطف خداوند شامل شود، در همین برزخ موجبات رفع عذاب فراهم می‌گردد.

### وضعیت انسانها در عالم برزخ

اگر بخواهیم وضعیت انسانها را در عالم برزخ دسته‌بندی کنیم، خوب است به حدیثی از حضرت جواد الائمه علیه السلام توجه نماییم. ایشان از پدران گرامی خود نقل کرده‌اند که شخصی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «صِفْ لَنَا الْمَوْتَ»: مرگ (یا برزخ) را برای ما توصیف کنید. حضرت در پاسخ چنین فرمودند:

عَلَى الْخَيْرِ سَقَطْتُمْ. هُوَ أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرِدُ عَلَيْهِ: إِمَّا بِشَارَةٍ  
بِنَعِيمِ الْأَبَدِ؛ وَ إِمَّا بِشَارَةٍ بِعَذَابِ الْأَبَدِ؛ وَ إِمَّا تَحْزِينٌ وَ تَهْوِيلٌ وَ  
أَمْرٌ مِنْهُمْ لَا يَدْرِي مِنْ أَيِّ الْفِرَاقِ هُوَ.

بر انسان آگاه وارد شدید (از شخص مطلع سؤال کردید). مرگ (یا برزخ) یکی از سه چیز است که بر انسان وارد می‌شود: یا بشارتی

به نعمت همیشگی است؛ و یا تهدید به عذاب همیشگی است؛ و یا ناراحت کردن و ترساندن است که سرنوشتش مبهم می‌باشد، نمی‌داند جزء کدام گروه قرار می‌گیرد.

فَأَمَّا وَلِيُّنَا الْمُطِيعُ لِأَمْرِنَا، فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِنَعِيمِ الْآبِدِ. وَأَمَّا عَدُوُّنَا الْمُخَالِفُ عَلَيْنَا، فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِعَذَابِ الْآبِدِ. وَأَمَّا الْمُبْهَمُ أَمْرُهُ الَّذِي لَا يَدْرِي مَا حَالُهُ، فَهُوَ الْمُؤْمِنُ الْمُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ لَا يَدْرِي مَا يُؤْوِلُ إِلَيْهِ حَالُهُ يَأْتِيهِ الْخَيْرُ مَبْهَمًا مَخَوْفًا ثُمَّ لَنْ يُسَوِّيهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَعْدَائِنَا لَكِنْ يُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ بِشَفَاعَتِنَا. فَاعْمَلُوا وَاطِيعُوا وَلا تَتَكَلَّمُوا وَلا تَسْتَصْفِرُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَإِنَّ مِنَ الْمُسْرِفِينَ مَنْ لا تَلْحَقُهُ شَفَاعَتُنَا إِلا بَعْدَ عَذَابٍ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ<sup>۱</sup>.

اما اهل ولایت ما که مطیع فرمان ماست، پس او به نعمت همیشگی بشارت داده می‌شود. و اما دشمن ما که اهل مخالفت با ماست، پس او به عذاب همیشگی تهدید می‌شود. و اما آنکه سرنوشتش مبهم است و نمی‌داند عاقبتش چیست، او مؤمن گناهکار است که نمی‌داند کارش به کجا منتهی می‌شود، خبرها به صورت مبهم و ترسناک به او می‌رسد. خدای عزوجل چنین فردی را هرگز با دشمنان ما (از جهت خلود در عذاب) یکسان قرار نمی‌دهد، بلکه (بالآخره) با شفاعت ما او را از آتش می‌رهاند. پس (حال که چنین است) اهل عمل باشید و (ما را) اطاعت کنید.

و (به شفاعتِ ما بدون عمل) تکیه نکنید. و عقوبتِ خدای عزوجل را کوچک مشمرید. زیرا بعضی از گناهکاران هستند که شفاعتِ ما پس از سیصد هزار سال عذاب به آنان می‌رسد!

در این حدیث شریف به روشنی حساب مؤمنانی که اهل عمل و تقوای الهی هستند، از مؤمنان گناهکار جدا شده است. تنها کسانی که مطیع اوامر الله ﷻ هستند، با مرگ، بشارت به نعمت همیشگی داده می‌شوند. اهل گناه در حال بلا تکلیفی و سرگردانی همراه با ترس و هراس از سرنوشت خویش، باقی می‌مانند تا در نهایت وضعیتشان روشن شود و چه بسا تا سیصد هزار سال عذاب بکشند تا بعد به خاطر ایمانشان، از شفاعت اهل بیت ﷻ بهره‌مند گردند.

بنابراین همان‌طور که در خود حدیث فرموده‌اند، اهل ایمان نباید به ایمان و ولایت خود دل‌خوش کنند و نسبت به اعمال و وظایف خویش سستی به خرج دهند و بدون عمل، امید به سعادت اخروی داشته باشند. عذاب الهی یک سال و یک ماه و حتی یک روز و یک ساعت هم قابل تحمل نیست، چه رسد به سیصد هزار سال عذاب! پس نمی‌توان به امید شفاعت و دستگیری اهل بیت ﷻ نسبت به عمل بی‌تفاوت بود؛ چون معلوم نیست که این فضل الهی چه وقت شامل حال انسان می‌گردد.

## درس ششم: عاقبت به خیر شدن مؤمنان

### انواع تطهیر و اقسام شفاعت

در دروس گذشته بر اساس فرمایش رسول خدا ﷺ که فرزند گرامی ایشان امام حسن عسکری علیه السلام نقل فرموده‌اند، به پنج نوع تطهیر اهل ایمان از آلودگی گناهان اشاره کردیم. در این حدیث شریف با توجه به میزان آلودگی مؤمنان مراحل مختلف تطهیر بیان شده است. با این ترتیب اولین مرحله پاک شدن، مربوط به کسانی است که کمترین آلودگی را - در مقایسه با دیگران - دارند. خفیف‌ترین عذاب، بلایا و مصائب دنیوی است که در مرحله اول تطهیر قرار دارد. در مرحله بعد، تحمل سکرات مرگ و سختی جان‌کندن، باعث تطهیر مؤمنان گناهکار می‌شود. مرحله سوم هم عذابهای برزخی است. اگر آلودگی شخص بیش از آن باشد که در این سه مرحله (تا برزخ) پاک شود، آنگاه نوبت به قیامت و شداید آن می‌رسد. در ادامه حدیث به مرحله چهارم و پنجم



تطهیر این گونه اشاره شده است:

فَإِنْ كَانَ ذَنْبُهُ أَكْثَرَ وَأَعْظَمَ وَ أَكْثَرَ، طَهَّرَ مِنْهَا بِشِدَائِدِ عَرَصَاتِ يَوْمِ  
الْقِيَامَةِ. فَإِنْ كَانَتْ أَكْثَرَ وَأَعْظَمَ، طَهَّرَ مِنْهَا فِي الطَّبَقِ الْأَعْلَى  
مِنْ جَهَنَّمَ.<sup>۱</sup>

پس اگر گناهانش بزرگتر و بیشتر باشد، با تحمل سختی‌های روز  
قیامت از آنها پاک می‌شود. و اگر گناهانش از این هم بیشتر و  
بزرگتر باشد، با داخل شدن در بالاترین طبقه جهنم از آن پاک  
می‌شود.

سپس اشاره کرده‌اند که این مرحله پنجم مربوط به مؤمنانی است  
که بزرگترین گناهان را مرتکب شده‌اند و بیشترین عذاب را تحمل  
می‌کنند. ما در درس دوم، این قسمت از حدیث را نقل کرده و شرح  
نموده‌ایم. در هر کدام از این پنج مرحله - که دو تا در دنیا، یکی در برزخ  
و دو تا در قیامت است - انواع بیشتری هم قابل فرض هست که بحث از  
آنها فعلاً مورد نیاز نیست.

آنچه باید در اینجا مورد توجه قرار بگیرد، این است که این اقسام  
تطهیر با هم قابل جمع هستند. در مورد هر گناهکاری همه اینها قابل  
تحقق می‌باشند. ممکن است از آلودگی بعضی از گناهانش با بلاهای  
دنیوی پاک شود و از برخی دیگر با عذابهای برزخی و از برخی هم با  
عذاب اخروی؛ چنانکه ممکن است کسی از همه گناهانش فقط در دنیا  
یا فقط در برزخ یا تنها در قیامت پاک گردد.

فضل الهی و شفاعت اهل بیت علیهم السلام هم در همه این اقسام می‌تواند

۱ - بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۴، ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

مطرح باشد. چه بسا بعضی گناهان شخص در دنیا بخشوده شود و برخی دیگر در برزخ و بعضی هم در قیامت. شفاعت اهل بیت علیهم السلام هم در همه عرصه‌ها ممکن است شامل حال گناهکاری از اهل ایمان بشود. شفاعت هم در دنیا و هم در برزخ و هم در قیامت واقع می‌شود. البته چنانکه پیشتر گذشت، مطابق خواست پروردگار - که خواست اهل بیت علیهم السلام هم عین آن است - شفاعت گسترده در عالم برزخ برای نوع گناهکاران از اهل ایمان صورت نمی‌پذیرد و بنای کلی و قاعده اکثری این است که مؤمنان، نتایج و آثار طاعات و معاصی خود را در برزخ ببینند.

به هر حال هیچ مؤمنی نمی‌داند که از آلودگی گناهانش چه وقت (در دنیا، برزخ یا قیامت) و با چه نوع عذابی خارج و پاک می‌شود؛ همان‌طور که نمی‌داند کدام گناهش با شفاعت اهل بیت علیهم السلام یا نوع دیگری از فضل الهی ممکن است مورد عفو قرار گیرد. از همین جهت برای همه اهل ایمان، نگرانی و بلا تکلیفی از جهت اینکه بالأخره خداوند چگونه با ایشان رفتار می‌کند، تا پایان عمر وجود دارد. همیشه و نسبت به هر گناهی، امید به عفو و رحمت و ترس از عذاب و عقوبت در دنیا و برزخ و قیامت وجود دارد. همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، سرنوشت مؤمنان گناهکار از امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صورت مبهم و همراه با ترس و وحشت برای ایشان باقی می‌ماند؛ تا آنکه بالأخره شفاعت اهل بیت علیهم السلام شامل حالشان گردد.

مردی همسر خود را خدمت حضرت زهرا علیها السلام فرستاد تا از ایشان بپرسد که او از شیعیان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد یا نه. حضرت در پاسخ آن زن فرمودند:

قُولِي لَهُ: إِنَّ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمَرْنَاكَ وَتَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ،  
فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا. وَالْآ فَلَآ.

به او بگو: اگر به آنچه ما به تو فرمان داده‌ایم، عمل کنی و از آنچه ما تو را نهی کرده‌ایم، پرهیز نمایی، تو از شیعیان ما هستی. و گر نه، نه.

وقتی آن زن، پاسخ حضرت زهرا علیها السلام را برای شوهرش گفت، او برآشفت و گفت: وای بر من! کیست که اهل گناه و خطا نباشد؟! پس من برای ابد در آتش جهنم خواهم بود! زیرا کسی که از شیعیان ایشان نیست، هیچ‌گاه از آتش خارج نمی‌شود. زن خدمت حضرت زهرا علیها السلام برگشت و سخنان شوهرش را برای ایشان بازگو کرد. حضرت فرمودند:

قُولِي لَهُ: لَيْسَ هَكَذَا. شِيعَتُنَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَكُلُّ مُحِبِّينَا  
وَ مُوَالِي أَوْلِيَانِنَا وَ مُعَادِي أَعْدَانِنَا وَ الْمُسَلِّمِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ لَنَا،  
لَيَسُوا مِنْ شِيعَتِنَا إِذَا خَالَفُوا أَوْامِرَنَا وَ نَوَاهِينَا فِي سَائِرِ  
الْمُؤَبِّقَاتِ. وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ وَلَكِنْ بَعْدَ مَا يُطَهَّرُونَ مِنْ  
ذُنُوبِهِمْ بِالْبَلَايَا وَ الرِّزَايَا أَوْ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ بِأَنْوَاعِ  
شِدَائِدِهَا أَوْ فِي الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ بِعَذَابِهَا إِلَى أَنْ  
نَسْتَنْقِذَهُمْ بِحُبِّنَا مِنْهَا وَ نَنْقُلَهُمْ إِلَى حَضْرَتِنَا.<sup>۱</sup>

به او بگو: چنین نیست (که هر کس از شیعیان ما نباشد، در عذاب جهنم به طور همیشگی باقی بماند). شیعیان ما جزء برگزیدگان اهل بهشت هستند. و همه دوستداران ما و دوستان دوستان ما و

دشمنان دشمنان ما و هر کس که با دل و زبان خود تسلیم ماست، اگر با اوامر و نواهی ما در معاصی هلاک کننده مخالفت کنند، جزء شیعیان ما نیستند، اما با این حال اهل بهشت خواهند بود، ولی البته پس از آنکه از گناهان خود پاک گردند به وسیله بلاها و مصیبتها (در دنیا) و یا در عرصه های مختلف قیامت به واسطه سختی هایی که آنجا متحمل می شوند و یا وارد بالاترین طبقه جهنم شده، عذاب می شوند تا وقتی که ایشان را به خاطر محبتی که به ما داشته اند، نجات دهیم و آنها را به حضور خود منتقل سازیم.

تفاوتی که در نوع پاک شدن افراد از آلودگی گناهان خود بیان شده، بستگی به میزان کم یا زیاد بودن گناهان شخص دارد. اگر گناهان کمتر باشد، در همین دنیا تطهیر و تصفیه صورت می پذیرد و به عذاب قیامت که بسیار بسیار سخت تر و شدیدتر از مصائب و بلاهای دنیوی است، موکول نمی شود. ولی اگر فرد خیلی گناه کرده و آلوده شده باشد، پاک شدنش به قیامت و عذاب جهنم موکول می گردد.

### مرحله قطعی نجات مؤمنان

نتیجه مباحث گذشته این است که مؤمنان به حکم و عده الهی: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» همگی بالأخره از تاریکی گناهان خود خارج و به روشنایی مغفرت الهی وارد می شوند. این امر به صورتهای مختلف و در مراحل مختلف دنیا، برزخ یا حداکثر قیامت صورت می پذیرد. قدر مشترک و یقینی در مورد همه اهل ایمان این است که بالأخره بهشتی می شوند و از آلودگی هایی که در اثر

ارتکاب گناهان پیدا کرده‌اند، در نهایت پاک می‌گردند.

این همان چیزی است که «عاقبت به خیری» تعبیر می‌کنیم و چنین کسانی را سعادت‌مند و اهل نجات می‌نامیم. به تعبیر دیگر می‌توان گفت که اهل ایمان، مخلّد در عذاب الهی نیستند و اگر هم پاک شدن بعضی از آنها به ورود در آتش جهنّم موکول شود، اما این عذاب برای آنها دائمی نیست و پس از مدتی (که ممکن است سیصد هزار سال باشد) بالأخره از آن خارج می‌گردند.

بنابراین مؤمنان «اهل جهنّم» نیستند و «جهنمی» نامیده نمی‌شوند. اهل جهنّم کسانی هستند که برای همیشه در آن باقی می‌مانند و هرگز خارج نمی‌شوند. عذاب جهنّم برای مؤمنانی که گناهان شدید و بزرگ دارند، پاک کننده آنهاست، در حالی که برای اهل جهنّم پاک کننده نمی‌باشد. اینها اهل شقاوت هستند و همواره مبعوض درگاه الهی خواهند بود. پس عذاب جهنّم همیشه و برای همه کس جنبه «تطهیر» ندارد و فقط برای مؤمنان چنین می‌باشد. این امر فقط و فقط به برکت «ولایت» اهل ایمان نصیب ایشان می‌شود. خداوند در آیه شریفه «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» خود را، صرفاً ولیّ این افراد دانسته است. اینها به برکت قبول ولایت و سرپرستی ائمه علیهم‌السلام چنین عاقبتی خواهند داشت. کسی که تحت ولایت ایشان برود، در واقع خود را در پناه چتر نجات و رسیدگی آن بزرگواران قرار داده و زمام امر خود را به ایشان سپرده است. آنها هم به مقتضای ولایتشان پناهندگان به خود را ناامید نمی‌سازند و بالأخره آنها را دستگیری می‌کنند؛ یا در دنیا و یا در آخرت. ولی غیر اهل ایمان چنین پناهی ندارند و در واقع سرپرستی و ولایت

الهی را که در ولایت و سرپرستی پیامبر ﷺ و اهل بیت گرامی ایشان تجلی کرده است، نپذیرفته اند. اینها هر چند اسلام ظاهری داشته باشند - که همین اسلام ظاهری هم نور و هدایت خداست - ولی در مخالفت با کسانی که خدا ایشان را به عنوان ولی امر مسلمانان نصب کرده، به دنبال امامت ستمکارانی رفته اند که منصوب از طرف خدا نیستند و تسلیم آنچه خدا بر ایشان واجب فرموده، نشده اند. لذا خدا هم ایشان را به حال خود رها کرده، از آنها دستگیری نمی کند. به همین جهت دستخوش فریبهای شیطان قرار می گیرند و از نور اسلام خارج شده، به تاریکی های کفر فرو می روند و بدین ترتیب مستحق عذاب همیشگی خدای متعال می شوند.

امام صادق علی می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً. وَإِنَّ اللَّهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.<sup>۱</sup>

خداوند شرم نمی کند از عذاب کردن امتی که خدا را با امامی که از جانب خدا نیست، دینداری کنند، اگر چه آن امت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند. و خداوند شرم می کند از عذاب کردن امتی که خدا را با (قبول) امامی از جانب خدا دینداری کنند، هر چند که آنها در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند.

حیا و شرم از صفات مخلوقات است که نمی توان به خدای متعال

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فیمن دان الله عزوجل بغير امام من الله

منسوب دانست. این گونه صفات وقتی به خدا نسبت داده شوند، فقط آثار و لوازمشان مقصود می باشد. در مورد حیا می توان گفت که انسان وقتی از چیزی شرم داشته باشد، هرگز مرتکب آن نمی گردد. خدای متعال هم بعضی از اموری را که خود مقرر فرموده، نمی خواهد از آن عدول کند و خلاف آن را اراده نماید. از این اراده عدول نکردن، در برخی از روایات - مانند حدیث مذکور - تعبیر به شرم و حیا شده است. بنابراین سنت قطعی پروردگار که هرگز از آن عدول نمی کند، این است که اهل ولایت - یعنی کسانی که خدا را با قبول امامت امام منصوب از جانب خدا بندگی می کنند - را هیچ گاه عذاب جاوید نمی کند و بالأخره آنها را می بخشاید، ولی گروه مقابل اینها را هرگز مورد بخشایش قرار نمی دهد.

اینکه عذاب را در حدیث فوق به عذاب جاوید برگردانیم، به خاطر رعایت مجموعه احادیثی است که در این موضوع وارد شده که در بسیاری از آنها عذاب به طور مطلق نفی نشده، بلکه به تناسب میزان آلودگی شخص در اثر ارتکاب گناه، عذاب قیامت یا برزخ اثبات شده است. بنابراین در احادیثی که عذاب به صورت مطلق نفی شده، اطلاق آن به وسیله احادیث دیگری که عذاب مقید را ثابت کرده اند، قید می خورد. پس قدر مسلم از عذابی که رفع می شود، همان عذاب جاوید است.

نجات نهایی مؤمنان، مقتضای وعده ای است که خداوند به پیامبر گرامی اش داده و فرموده است:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»<sup>۱</sup>.

و پروردگارت چنان به تو می‌بخشد تا راضی شوی.  
مطابق احادیث ائمه علیهم السلام آنچه خداوند به پیامبرش می‌بخشد، حق شفاعت عظمی درباره مؤمنان است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

رِضَا جَدِّي أَنْ لَا يَبْقَى فِي النَّارِ مَوْحِدٌ.<sup>۲</sup>

رضایت جدمن (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) این است که هیچ موحدی در آتش باقی نماند.

موحد در لسان ائمه علیهم السلام - چنانکه در مباحث حلقه دوم به اثبات رسید - به امام شناس واقعی اطلاق می‌شود. کسی که خداوند را به خدایی پذیرفته، ولی به نبوت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم یا امامت امامان علیهم السلام معتقد نیست، اهل توحید به شمار نمی‌آید. بنابراین رضای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این است که همه معتقدان به ولایت ائمه علیهم السلام از آتش نجات پیدا کنند. تعبیر «لَا يَبْقَى» در حدیث فوق دال بر این واقعیت است که بعضی از مؤمنان در آتش جهنم وارد شده‌اند و سپس با شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن خارج گشته‌اند.

۱ - ضحی / ۵.

۲ - تفسیر کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۳۱۸، به نقل از مجمع البیان.



## درس هفتم: ایمان در وقت مرگ

آنچه از درس‌های گذشته روشن شد، این حقیقت است که مؤمنان به سبب ایمانشان عاقبت به خیر می‌شوند. برای آنکه فهم دقیق و صحیحی نسبت به آنچه درباره اهل ایمان بیان شد، داشته باشیم، لازم است به این نکته حساس و لطیف توجه کنیم که در بحث فعلی، «مؤمن» به کسی گفته می‌شود که در وقت مردن، به ولایت و امامت ائمه علیهم‌السلام معتقد باشد و با ایمان از دنیا برود. چه بسا کسی قبل از مرگ مؤمن باشد، ولی هنگام مردن ایمان نداشته باشد.

### ایمان مستقر و مستودع

مطابق آنچه از قرآن و سنت استفاده می‌شود، ایمان افراد دو گونه می‌تواند باشد؛ ایمان مستقر و ایمان مستودع. در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»<sup>۱</sup>.

و او کسی است که شما را از یک نفس آفرید، آنگاه به مستقر و مستودع تقسیم شدید.

دو تعبیر «مستقر» و «مستودع» اشاره به دو نوع اهل ایمان است که در تفسیر این آیه شریفه از ائمه (ع) نقل شده است. امام باقر (ع) می‌فرمایند:

المُسْتَقَرُّ مَا اسْتَقَرَّ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ فَلَا يَنْزَعُ مِنْهُ أَبَدًا. وَ  
المُسْتَوْدَعُ الَّذِي يُسْتَوْدَعُ الْإِيمَانَ زَمَانًا ثُمَّ يُسَلَّبُهُ. وَقَدْ كَانَ  
الزُّبَيْرُ مِنْهُمْ.<sup>۱</sup>

مستقر اشاره به کسی است که ایمان در دلش قرار گرفته پس هیچ‌گاه از او گرفته نمی‌شود. و مستودع به کسی گفته می‌شود که مدت زمانی ایمان در او به ودیعه گذاشته شده و سپس از او سلب می‌گردد. و زبیر جزء همین گروه دوم بوده است.

به طور کلی ایمان افراد دو گونه است: ایمان بعضی مستقر و ماندنی است و گروهی دیگر، ودیعه‌ای و عاریه‌ای. گاهی برای دومی تعبیر «معار»<sup>۲</sup> به کار رفته است که هر دو تعبیر نشانگر موقتی و متزلزل بودن این نوع از ایمان می‌باشند. مثالی که برای ایمان معار ذکر شده، زبیر بن عوام پسر عمه پیامبر اکرم (ص) می‌باشد که با وجود سابقه درخشانش در ایمان به خدا و رسول (ص) و دفاع سرسختش از امیرالمؤمنین (ع) در ماجرای سقیفه، مبتلا به سلب ایمان گردید و بی‌دین از دنیا رفت. در

۱ - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۲۲، ح ۸، از تفسیر عیاشی.

۲ - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۲۲، ح ۷، از قرب الاسناد، ص ۲۲۳، ح ۱۳، از

مورد سابقه ایمان زبیر بن عوام، امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَقَدْ مَشَى الزُّبَيْرُ فِي ضَوْءِ الْإِيمَانِ وَ نُورِهِ حِينَ قُبِضَ رَسُولُ  
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى مَشَى بِالسَّيْفِ وَ هُوَ يَقُولُ: لَا تُبَايِعُ إِلَّا عَلِيًّا. ۱

همانا زبیر هنگام رحلت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پرتو نور ایمان حرکت می کرد تا آنجا که با شمشیر (در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام) حرکت کرد در حالی که می گفت: با کسی جز علی علیه السلام بیعت نمی کنیم.

معلوم می شود که زبیر در وقت رحلت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منافق نبود، بلکه مؤمن بود و چهارمین نفری بود که در کنار سلمان و ابوذر و مقداد در دفاع از امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت قدم ماند. اما همین فرد کارش به جایی رسید که حاضر شد با آن حضرت وارد جنگ شود و حتی دیگران را نیز به جنگ با ایشان تهییج کند. او بالأخره ایمان خود را از دست داد و با حال کفر از دنیا رفت. این سرنوشت شوم در انتظار همه کسانی است که ایمان عاریه ای دارند.

با این وصف باید دید که چه کسانی مستقر و چه کسانی مستودع هستند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ النَّبِيِّينَ عَلَى نُبُوتِهِمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا. وَ جَبَلَ  
الْأَوْصِيَاءَ عَلَى وَصَايَاهُمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا. وَ جَبَلَ بَعْضَ  
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا. وَ مِنْهُمْ مَنْ أُعِيرَ  
الْإِيمَانَ عَارِيَّةً، فَإِذَا هُوَ دَعَا وَ أَلَحَّ فِي الدُّعَاءِ، مَاتَ

عَلَى الْإِيمَانِ<sup>۱</sup>

خداوند پیامبران را بر سرشت نبوتشان آفرید، پس هرگز (از سرشت خویش) بر نمی‌گردند. و اوصیا (ی‌ایشان) را بر سرشت وصایایشان (آنچه به آنها سفارش شده) آفرید، پس هرگز (از سرشت خود) بر نمی‌گردند. و بعضی از مؤمنان را بر سرشت ایمان آفرید، پس آنها هم (از ایمان خود) بر نمی‌گردند. و به گروه دیگری از مؤمنان ایمان به صورت عاریه داده شده است. پس اینها اگر دعا کنند و در دعا اصرار بورزند، با ایمان از دنیا می‌روند. پیامبران و اوصیای ایشان چون حجتهای خدا بر مردم هستند و خداوند از طریق آنها با مردم سخن گفته است، از لغزش و انحراف مصون داشته شده‌اند و خداوند هم ایمان آنها و هم نبوت و وصایت ایشان را تضمین فرموده است. پس احتمال اینکه در انجام رسالت یا اجرای وصیت الهی لغزش پیدا کنند، وجود ندارد. حساب این دو گروه روشن است.

نسبت به سایر مؤمنان، خداوند ایمان عده‌ای از ایشان را هم تضمین فرموده است، اما نسبت به بقیه چنین ضمانتی وجود ندارد. پس مردم عادی (غیر از پیامبران و اوصیای آنها) دو گروه می‌شوند؛ مستقر و مستودع. اینها اگر می‌خواهند جزء کسانی باشند که ایمانشان تا لحظه مرگ باقی بماند، پیش از هر چیز باید دین و اعتقادات خود را منحصراً از کتاب و سنت اخذ کنند و در کسب دین سراغ استحسانات به ظاهر عقلی و امور تقلیدی و تأویلات بی‌پایه نروند.

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب المعارین، ح ۵.

### توفیق الهی در کسب ایمان مستقر

محدث بزرگ شیعه و صاحب اثر بی نظیر «کافی» در مقدمه کتاب شریف خود حدیثی را از امام علیه السلام در همین خصوص نقل کرده که بخشی از آن چنین است:

مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ،  
زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ. وَ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ،  
رَدَّتْهُ الرِّجَالُ.<sup>۱</sup>

هر کس دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش بگیرد، اگر کوهها جابجا شوند، او تکان نمی خورد. و کسی که دینش را از دهانهای این و آن بگیرد، همان (گونه) افراد او را از دین برمی گردانند.

گرفتن از دهانهای افراد یعنی پیروی و تقلید بی دلیل از شخصیت‌هایی که عقایدی سست و بی پایه دارند؛ هر چند ممکن است دم از عقل و عقلانیت هم بزنند. کسی که دین خود را به این صورت کسب کند، به همین صورت هم آن را از دست می دهد. مرحوم علامه کلینی در توضیح این حدیث شریف فرموده‌اند:

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ وَ أَنْ يَكُونَ إِيْمَانُهُ ثَابِتًا مُسْتَقْرًّا، سَبَبَ لَهُ  
الْأَسْبَابَ الَّتِي تُؤَدِّيهِ إِلَى أَنْ يَأْخُذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ  
نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِعِلْمٍ وَ يَقِينٍ وَ بَصِيرَةٍ. فَذَلِكَ أَثْبَتُ  
فِي دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ الرُّوَاسِي. وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ خِذْلَانَهُ وَ أَنْ

يَكُونُ دِينُهُ مُعَارَاً مُسْتَوْدَعًا، سَبَبٌ لَهُ أَسْبَابُ الْإِسْتِحْسَانِ وَ  
التَّقْلِيدِ وَ التَّأْوِيلِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَ بَصِيرَةٍ.<sup>۱</sup>

اگر خداوند بخواهد به کسی توفیق دهد و ایمانش را ثابت و مستقر گرداند، اسبابی برایش فراهم می‌کند تا دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش با علم و یقین و بصیرت اخذ کند. چنین کسی در دینش از کوههای استوار ثابت‌قدم‌تر و محکم‌تر است. و خداوند اگر بخواهد کسی را به حال خودش واگذارد و دینش عاریه‌ای و ودیعه‌ای باشد، راه پیروی از سلیقه‌های شخصی و تقلید بی‌دلیل و تأویلات بی‌پایه بدون علم و بصیرت را برایش باز می‌گذارد.

توفیق و خذلان از ناحیه خداوند است. اگر توفیق الهی - مطابق فرمایش کلینی - شامل حال کسی گردد، اسبابی برای او فراهم می‌شود تا در دین خود بر غیر عقل سلیم و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت پاک ایشان اعتماد نکند، هر رأی و سلیقه‌ای را تحت عنوان حکم عقل بها ندهد، حق اظهار نظر و اعمال دیدگاه‌های شخصی را در دین برای خود یا دیگری قائل نشود، کورکورانه از شخصیت‌ها تقلید نکند، به هیچ‌کس اجازه تأویل غیر ماثور ادله و عدول از نصوص دینی ندهد و ... و اگر در هر یک از این زمینه‌ها بلغزد، مبتلا به خذلان الهی شده است.

پس یک عامل مهم در ثبات دین انسان، استحکام پایه‌های اعتقادی آن است که تنها از طریق التزام جدی و عمیق به قرآن و حدیث به دست می‌آید.

### نشانه ایمان مستقر و مستودع

عامل دیگر، توجه به عمل و تقید به اطاعت از دستورات دین است. این عامل به قدری اهمیت دارد که به عنوان تنها نشانه تشخیص ایمان مستقر و مستودع مورد تأکید قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْحَسْرَةَ وَ النَّدَامَةَ وَ الْوَيْلَ كُلَّهُ لِمَنْ لَمْ يَتَّعِ بِمَا أَبْصَرَهُ وَ لَمْ يَذَرِ مَا الْأَمْرُ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ مُقِيمٌ أَنْفَعُ لَهُ أَمْ ضَرٌّ.

حسرت و پشیمانی و عذاب، همگی از آن کسی است که از آنچه به حقیقتش پی برده سودی نبرد و نداند که آنچه بر آن اقامت گزیده، برایش مفید است یا مضر.

راوی می پرسد: «فِيمَ يُعْرَفُ النَّاجِي مِنْ هَؤُلَاءِ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟»: فدایت کردم؛ در میان ایشان (مؤمنان) اهل نجات چگونه شناخته می شوند؟ فرمودند:

مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَانْتَبِهَتْ لَهُ الشَّهَادَةُ بِالنَّجَاةِ. وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا، فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ<sup>۱</sup>.

هر کس عملش مطابق با گفتار یا اعتقادش باشد، گواهی بر اهل نجات بودنش داده می شود. و هر کس عملش با گفتار یا اعتقادش مطابق نیست، ایمانش عاریه می باشد. (معلوم نیست اهل نجات باشد.)

این حدیث شریف بسیار تکان دهنده و درس آموز است. اهل ایمان باید قدر لطف خداوند را در حق خویش بشناسند و این قدرشناسی با

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی علامة المعار، ح ۱.

بهره‌برداری صحیح و کامل از نعمت ایمان و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام محقق می‌گردد. اگر مؤمنی از این نعمت بی‌نظیر بهره‌برداری نکند، چیزی جز حسرت و پشیمانی و عذاب برایش نمی‌ماند. در اینجا نعمت بصیرت و تفقه در دین بسیار بسیار نقش اساسی دارد؛ چون راه بهره‌برداری صحیح از نعمت ایمان را به انسان می‌آموزد. انسان مؤمن باید بداند که چگونه می‌تواند از ایمانش سود سرشار معنوی ببرد.

چیزی که در این حدیث مورد تأکید فراوان قرار گرفته، همانا عمل کردن به اعتقاد و گفتار ایمانی است. کلمه «قول» در عربی هم به معنای اعتقاد به کار می‌رود و هم گفتار. در اینجا گفتار توأم با اعتقاد و برخاسته از آن، مراد است. بنابراین اگر کسی معتقد و مدعی است که ائمه علیهم‌السلام از جانب خدا سخن می‌گویند و آنچه فرموده‌اند، انسان را به سعادت ابدی می‌رساند، پس باید مطابق اعتقادش عمل کند. اگر چنین باشد می‌توان او را اهل نجات دانست؛ و گرنه ایمانش عاریه است و ممکن است تا هنگام مرگ از او ستانده شود.

مرحوم علامه مجلسی در قسمتی از بیان خود در مورد جمله آخر این حدیث شریف می‌فرمایند:

«وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا أَيَّ بَانَ يَكُونُ قَوْلُهُ حَقًّا وَ فِعْلُهُ بَاطِلًا كَمَا هُوَ شَأْنُ أَكْثَرِ الْخَلْقِ «فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ»  
ایمانه غیر ثابت فيه. فَيَحْتَمِلُ أَنْ يَبْقَى عَلَى الْحَقِّ وَ يَثْبُتَ لَهُ  
الْإِيمَانُ وَ تَحْصُلَ لَهُ النَّجَاةُ وَ أَنْ يَزُولَ عَنِ الْحَقِّ وَ يَعُودَ إِلَى  
الشَّقَاوَةِ وَ يَسْتَحِقَّ الْوَيْلَ وَ الْحَسْرَةَ وَ النَّدَامَةَ.<sup>۱</sup>



«و هر کس عملش مطابق با اعتقاد و گفتارش نباشد» یعنی اعتقاد و گفتارش حق و عملش باطل باشد، آنچنانکه بیشتر مردم چنین هستند «پس ایمانش عاریه‌ای است» و بی ثبات است. پس احتمال دارد بر اعتقاد حق باقی بماند و ایمان برایش ثبوت پیدا کند و اهل نجات گردد. چنانکه ممکن است از اعتقاد حق خود عدول کند و به شقاوت برگردد و استحقاق عذاب و حسرت و پشیمانی پیدا کند.

همان طور که مرحوم علامه مجلسی فرموده است، بیشتر مؤمنان در عمل، مسیری متفاوت با اعتقاد و ادعای خود طی می‌کنند و اینها همگی جزء کسانی هستند که ایمانشان عاریه است و به همین جهت نگرانی جدی نسبت به عاقبت امرشان وجود دارد.

### سلب ایمان در یک روز

حساسیت مطلب در حدی است که چه بسا کسی یک روزه تغییر مسیر دهد و از ایمان به کفر یا از کفر به ایمان بیفتد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْعَبْدَ يُصْبِحُ مُؤْمِنًا وَ يُمْسِي كَافِرًا، وَ يُصْبِحُ كَافِرًا وَ يُمْسِي مُؤْمِنًا. وَ قَوْمٌ يُعَارُونَ الْإِيمَانَ ثُمَّ يُسَلْبُونَهُ وَ يُسَمُّونَ الْمُعَارِينَ.<sup>۱</sup>

همانا بنده صبح مؤمن است و عصر کافر می‌گردد، و صبح کافر است و عصر مؤمن می‌شود. و گروهی هستند که به ایشان ایمان

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب المعارین، ح ۲.

عاریه داده شده، سپس از آنها گرفته می‌شود و اینها «عاریت داده شدگان» نامیده می‌شوند.

با این ترتیب کسانی که گوهر ولایت و اکسیر امامت را در اختیار دارند، باید بسیار مراقب باشند که مبادا با ارتکاب گناهان، خود را مستحق سلب این نعمت بی نظیر الهی گردانند. تحقق این عقوبت، احتیاج به مدت زمان زیادی ندارد و در یک روز و یک ساعت ممکن است اتفاق افتد.

#### بهشتی بودن همه مؤمنان در دنیا

چقدر زیبا فرموده است امام صادق علیه السلام وقتی که کسی در مجلس ایشان گفت: «أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ»: از خداوند درخواست بهشت می‌کنم. ایشان به او فرمودند:

أَنْتُمْ فِي الْجَنَّةِ. فَاسْأَلُوا اللَّهَ أَنْ لَا يُخْرِجَكُمْ مِنْهَا.

شما (اکنون) در بهشت هستید. پس از خدا درخواست کنید که شما را از بهشت بیرون نکند.

گفتند: «جُعِلْنَا فِدَاكَ نَحْنُ فِي الدُّنْيَا!»: جانهای ما به فدای شما، ما در دنیا هستیم (هنوز به بهشت وارد نشده‌ایم)! حضرت فرمودند:

الَسُّمُّ تُقْرُونَ بِإِمَامَتِنَا؟

آیا شما به امامت ما معترف نیستید؟

گفتند: «نعم.»: بلی. حضرت فرمودند:

هَذَا مَعْنَى الْجَنَّةِ الَّذِي مَنْ أَقْرَبَهُ كَانَتْ فِي الْجَنَّةِ. فَاسْأَلُوا اللَّهَ أَنْ لَا يَسْلُبَكُمْ ۱

مقصود از بهشت همین امامت است که هر کس اقرار به آن نماید در بهشت می باشد. پس از خدا درخواست کنید تا این را از شما نگیرد. آری؛ بهشت همان اعتقاد و اقرار به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام است؛ چون تنها و تنها همین امر، انسان را بهشتی می کند. پس کسانی که این نعمت گرانقدر را در اختیار دارند، باید با دعا و تضرع به پیشگاه الهی و نیز پاسداری و مراقبت شدید از آن، موجبات بقای این نعمت را فراهم آورند و خود را - با اعمال زشت خویش - مستحق سلب آن نکنند. پس برای حفظ و نگهداری از این نعمت بی بدیل، علاوه بر آنچه از علامه کلینی در مقدمه کتاب شریف کافی نقل کردیم، دو عامل مهم دیگر وجود دارد: دعا همراه با اصرار و الحاح برای بقای ایمان تا لحظه مرگ؛ و تقید به اطاعت از دستورات دین.

### دعا برای حفظ دین تا هنگام مرگ

در زمینه حفظ دین، ادعیه و سفارش های متعددی وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- یکی از دعاهای زیبا در این خصوص، این آیه شریفه قرآن است:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»<sup>۱</sup>

ای پروردگار ما، دل های ما را پس از آنکه هدایت کردی، از حق بر مگردان و از جانب خود به ما رحمتی ارزانی بدار. همانا تو بسیار بخشنده ای.

«زیغ» به معنای انحراف و عدول از حق است و از دعایی که در آیه شریفه ذکر شده، معلوم می‌شود که اگر رحمت خداوند شامل حال انسان نشود، قلبش از ایمان و حق منحرف می‌شود و به گمراهی می‌افتد. ذیل همین آیه شریفه از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

أَكْثَرُوا مِنْ أَنْ تَقُولُوا: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا. وَ لَا تَأْمِنُوا الزَّيْغَ.»<sup>۱</sup>

فراوان بگویند: «ای پروردگار ما، دل‌های ما را پس از آنکه هدایت کردی، از حق برمگردان.» و از انحراف (قلب) ایمن نباشید.

۲- دعای دیگری که برای همین منظور تعلیم داده شده، دعایی است که به عنوان تعقیب نمازهای واجب نقل شده است. محمد بن سلیمان دیلمی به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: فدایت شوم؛ همانا شیعیان شما می‌گویند: ایمان مستقر و مستودع دارد. به من چیزی بیاموزید که چون آن را بخوانم، ایمانم کامل گردد (زائل نشود). حضرت می‌فرمایند:

قُلْ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ فَرِيضَةٌ: رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَ بِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَ بِعَلِيِّ وَ لِيَا وَ لِإِمَامًا وَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. اللَّهُمَّ إِنِّي رَضِيْتُ بِهِمْ أَيْمَةً، فَارْضِنِي لَهُمْ. إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>۲</sup>

بعد از هر نماز واجب بگو: خداوند را به عنوان پروردگار و حضرت محمد را به عنوان پیامبر و قرآن را به عنوان کتاب و کعبه را به

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۹.

۲ - تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۱۸۰.

عنوان قبله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه صلوات الله علیهم را به عنوان ولی و امام پذیرفتم. خدایا، من امامت ایشان را قبول کردم. پس مرا نیز مقبول ایشان قرار ده. همانا تو بر هر چیزی توانا هستی.

۳- دعای دیگری به عنوان تعقیب نماز صبح و مغرب نقل شده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَنْ قَالَ فِي دُبْرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ دُبْرِ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ سَبْعَ مَرَّاتٍ:  
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»  
دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ  
الْبَلَاءِ... وَإِنْ كَانَ شَقِيًّا، مَحَى مِنْ الشَّقَاءِ وَ كُتِبَ فِي  
السُّعْدَاءِ.<sup>۱</sup>

هر کس در تعقیب نماز صبح و نماز مغرب، هفت بار بگوید:  
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»  
خدای عزوجل هفتاد نوع بلا را از او دور می‌کند... و اگر اهل شقاوت باشد، از آن محو شده، در زمره سعادت‌مندان قرار می‌گیرد. استمرار بر این ذکر شریف، می‌تواند انسان را از شقاوت خارج کند و به سعادت برساند. سعادت و شقاوت انسان هنگام مرگش روشن می‌شود. اگر با ایمان از دنیا برود، سعید و گرنه شقی می‌باشد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند:

حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتِمَ الرَّجُلُ عَمَلَهُ بِالسَّعَادَةِ. وَ حَقِيقَةُ

### الشَّقَاءُ أَنْ يَخْتِمَ الْمَرْءُ عَمَلَهُ بِالشَّقَاءِ.<sup>۱</sup>

حقیقت سعادت این است که انسان اعمال خود را ختم به (خیر و) سعادت کند. و حقیقت شقاوت هم این است که عملش را به (شر و) شقاوت ختم نماید.

ملاک سعادت و شقاوت، خاتمه کار انسان یعنی هنگام مرگش است. انسان باید دعا کند تا اعمالش ختم به خیر گردد.

۴ - دعای دیگری که برای همین منظور وارد شده، از حضرت هادی (ع) است:

### أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْمُعَارِينَ وَلَا تُخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ.<sup>۲</sup>

این دعا را زیاد تکرار کن: خدایا مرا از عاریه داران ایمان قرار مده و مرا از اینکه خود را (در عبادت تو) مقصر بدانم، خارج مکن.<sup>۳</sup> در این دعای شریف با صراحت به پیشگاه الهی عرضه می‌داریم که خداوند ایمان ما را مستقر قرار دهد.

۵ - مورد دیگر دعایی است که در اعمال روز عید غدیر از امام صادق (ع) نقل شده است.<sup>۴</sup> در انتهای آن چنین می‌خوانیم:

۱ - بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۵، از خصال.

۲ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الاعتراف بالتقصیر، ح ۴.

۳ - مقصود این است که انسان به لطف و عنایت الهی با وجود تلاش و کوشش در مسیر عبادت، همواره خود را در ادای حق پروردگار مقصر ببیند و هرگز تصور نکند که توانسته است از عهده آن برآید.

۴ - البته این دعای شریف در خصوص این موضوع وارد نشده اما در روز غدیر که

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ ... أَنْ تُبَارِكَ لَنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا... وَ تَمُنَّ عَلَيْنَا  
بِنِعْمَتِكَ وَ تَجْعَلَهُ عِنْدَنَا مُسْتَقَرًّا ثَابِتًا وَ لَا تَسْلُبْنَاهُ أَبَدًا وَ  
لَا تَجْعَلَهُ عِنْدَنَا مُسْتَوْدَعًا. فَإِنَّكَ قُلْتَ: «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ»<sup>۱</sup>.  
فَجْعَلَهُ مُسْتَقَرًّا ثَابِتًا.<sup>۲</sup>

خدایا، من از تو درخواست می‌کنم... که امروز ما را بر ما مبارک  
سازی... و با نعمت خود بر ما منت گذاری و آن (امامت و ولایت)  
را نزد ما مستقر و ماندنی قرار دهی و هیچ‌گاه آن را از ما نگیری و  
آن را نزد ما به صورت عاریه قرار ندهی. همانا تو خود گفتی:  
«آنگاه به مستقر و مستودع تقسیم شدید.» پس آن را مستقر و  
ماندگار (تا هنگام مرگ) قرار ده.

غیر از موارد فوق، اعمال و ادعیه فراوان دیگری هم در ارتباط با  
همین موضوع به مناسبت‌های مختلف وارد شده است که ما برای  
رعایت اختصار از نقل آنها در اینجا خودداری می‌کنیم.<sup>۳</sup>

---

۱ روز تجدید عهد ولایت و ایمان است خوانده می‌شود و به همین جهت در اینجا  
آورده شد.

۱ - انعام / ۹۸.

۲ - بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۰۷، ح ۲، از اقبال الاعمال.

۳ - علاقمندان می‌توانند به کتاب ارزشمند «با پسر در سكرات» از جناب آقای

سید مجتبی بحرینی از ص ۱۳۴ تا ۱۶۰ رجوع کنند.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۴ تا ۷

- ۱- آیا در عالم برزخ، اهل بیت علیهم‌السلام از شیعیان خود شفاعت می‌کنند؟  
فرمایش «والله ما اخاف علیکم الا البرزخ» را توضیح دهید.
- ۲- چه گناهایی موجب فشار قبر برای مؤمن می‌شود؟
- ۳- سه گروه انسانها از جهت وضعیت در عالم برزخ را بیان کنید.
- ۴- در فرمایش «ان الله لیستحیی ان یعذب امة دانت بامام من الله و ان کانت فی اعمالها ظالمة مسیئة» منظور از «حیای خدا» چیست؟  
اینکه فرموده‌اند چنان امتی را عذاب نمی‌کند، چگونه با روایات دیگر قابل جمع است؟
- ۵- در ذیل آیه «و لسوف یعطیک ربک فترضی» چه فرموده‌اند؟
- ۶- منظور از «ایمان مستقر» و «ایمان مستودع» را بیان کنید. نشانه هر یک چیست؟
- ۷- مطابق فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ملاک سعادت و شقاوت چیست؟



## فصل ۲

# رابطه ایمان و عمل

### درس هشتم: صیانت از ایمان به وسیله وَرَع

حال که دانستیم ایمان چه گوهر ارزشمندی است و باید از آن تا لحظه مرگ، محافظت کنیم، به بحث درباره ارتباط ایمان و عمل می پردازیم. منظور از عمل در اینجا طاعت و معصیت است؛ یعنی فرمانبری یا نافرمانی نسبت به دستورات شرع.

#### معنای وَرَع

عاملی که برای حفظ و صیانت از دین و ایمان بسیار مورد سفارش قرار گرفته است، رعایت «ورع» می باشد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اتَّقُوا اللَّهَ وَ صُوتُوا دینکم بِالْوَرَعِ.<sup>۱</sup>

تقوای الهی پیشه کنید و دین خود را به وسیله ورع محافظت نمایید.

---

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۲.

رعایت ورع به این است که انسان نسبت به حرامهای قطعی، حریم بگیرد. یعنی به شکلی حرکت کند که مطمئن باشد به حرام نمی افتد. این صرفاً با رعایت احکام فقهی در حد واجب و حرام تأمین نمی شود. زیرا «فقه» متکفل بیان احکام و حدود الهی است و در آن، مرزهای حلال و حرام یا واجب و مستحب و ... روشن می شود. وقتی کاری «حرام» دانسته می شود، به این معناست که نباید عمل انسان از آن مرز (حرام) فراتر رود. اما «ورع» نوعی احتیاط عقلی است برای حصول اطمینان از عدم وقوع در حرام. این احتیاط گاهی در احکام است و گاهی در موضوعات. احتیاط در حکم مربوط به وقتی است که به عنوان مثال برای فقیه از روی ادله شرعی اطمینان به حرمت چیزی حاصل نمی شود تا بتواند مطابق آن فتوا دهد. در این صورت ورع این است که انسان از مواردی که حکمش مشکوک و مشتبه به حرام می باشد، پرهیز کند. گاهی هم حکم شرعی روشن است اما بعضی مصادیق آن مشتبه می باشد. مقتضای ورع در این صورت هم پرهیز از مشتبهات است.

اموری که حرمت آنها برای انسان قطعی نیست، «شبهات» نامیده می شوند (خواه منشأ شبهه جهل به موضوع باشد یا جهل به حکم). «ورع» فضیلتی است که نه فقط با پرهیز از حرامهای قطعی بلکه با اجتناب از شبهات (اموری که حرام نیست، ولی به حرام شباهت دارد) حاصل می شود. ائمة اطهار (علیهم السلام) فرموده اند:

أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ.<sup>۱</sup>

با ورع ترین مردم، کسی است که در موارد شبهه ناک توقف کند.

احتیاط در امر دین، حکم عقل است که می‌گوید: تا قبل از رسیدن به مرز حرام قطعی، انسان باید توقف کند، تا مطمئن شود به حرام نمی‌افتد. انسان اگر درست روی مرز حرکت کند، احتمال لغزش برای او بسیار است. پس برای حصول اطمینان از اینکه به حرام نیفتد، عقل می‌گوید: احتیاط کن!

ما در امور مادی دنیوی، احتیاط‌های عقلی داریم و در مواردی که خطر جدی وجود دارد، بی‌مبالاتی نمی‌کنیم. مثلاً هیچ‌گاه روی لبه پرتگاهی که یخ زده است، راه نمی‌رویم و با خود نمی‌گوییم که ما یقین به پرت شدن نداریم، بلکه می‌گوییم: چون احتمال پرت شدن، یک احتمال عقلایی است، احتیاط کردن، شرط عقل است. بنابراین از لبه پرتگاه تا حدی که مطمئن شویم سقوط نمی‌کنیم، فاصله می‌گیریم.

حال که در امور مادی و دنیوی چنین احتیاطی پسندیده است، به طریق اولی در امر دین - که ضرر احتمالی بسیار عمیق‌تر می‌باشد - احتیاط کردن، شرط عاقل بودن است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سفارشی به جناب کمیل بن زیاد - که از خواص اصحاب ایشان بود - فرمودند:

یا کَمِیلُ، اَخُوكَ دِینُكَ. فَاحْتِطْ لِدِینِكَ بِمَا شِئْتَ.<sup>۱</sup>

ای کمیل، برادرت دین تو است. پس به هر صورتی که می‌خواهی، برای (حفظ) دین خود احتیاط کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام این سفارش را به صورت عمومی فرموده‌اند، بلکه به کمیل - که از نزدیکان اصحاب ایشان بوده است - چنین توصیه

۱ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۸، ح ۴، از امالی طوسی..

فرموده‌اند. بنابراین اهل ولایت و معرفت ائمه (علیهم‌السلام) باید این‌گونه سفارش‌ها را الگوی اعمال و رفتار خود قرار دهند، نه اینکه در پی آن باشند که راهی - هرچند خلاف احتیاط - برای حلال دانستن آنچه مشکوک است، پیدا کنند.

### نزدیک نشدن به حریم الهی

پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با بیان مثال بسیار زیبایی، لزوم پرهیز از مشبهات را به امت خود تذکر فرموده‌اند:

إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمِيٍّ. وَإِنَّ حِمِيَّ اللَّهِ حَلَالَةٌ وَحَرَامَةٌ. وَ  
الْمُشْتَبِهَاتُ بَيْنَ ذَلِكَ. كَمَا لَوْ أَنَّ رَاعِيًا رَعَى إِلَى جَانِبِ  
الْحِمِيٍّ، لَمْ تَلْبِثْ غَنَمُهُ أَنْ تَقَعَ فِي وَسْطِهِ، فَدَعُوا  
الْمُشْتَبِهَاتِ.<sup>۱</sup>

برای هر پادشاهی حریمی هست. و حریم خدا، حلال و حرام اوست. و موارد شبهه‌ناک، بین این دو محدوده (حلال و حرام قطعی) هستند. همان‌طور که اگر چوپانی (گله خود را) در کنار حریم مشخصی به چرا ببرد، بی‌درنگ گوسفندانش داخل آن حریم خواهند شد (در کنار مرز حرام خدا هم حرکت کردن همین‌طور است) پس از موارد شبهه‌ناک پرهیز کنید.

انسان وقتی نزدیک مرز حرام خدا حرکت کند، بدون آنکه خودش بفهمد، به حرام می‌افتد. یک چوپان وقتی گوسفندهایش را در کنار حریم محافظت شده‌ای رها کند، اطمینان ندارد که وارد آن حریم

نشوند و مرز آن را محترم بشمارند. چنین چوپان لابلای، یک لحظه که به خود می آید، متوجه می شود که گوسفندهایش وارد حریم ممنوعه شده اند و دیگر کاری از دستش بر نمی آید. ما انسانها نیز چنین هستیم. وقتی چسبیده به مرزهای حرام حرکت کنیم و به گمان خود بخواهیم از حلال، حد اکثر استفاده را ببریم، آن وقت بدون اینکه متوجه شویم، به حرام قطعی می افتیم. عقل و نقل می گویند که انسان به حلال قطعی بسنده کند و در پی عمل به موارد شبهه ناک نباشد تا از خطر افتادن به حرام قطعی در امان بماند.

اینجا موضع تسامح و تساهل نیست؛ چون ضرر احتمالی، یک ضرر جدی و جبران ناپذیر است. اگر دین انسان از دست او برود، به هیچ عنوان قابل جبران نیست. لذا عقل می گوید که انسان طریق احتیاط را پیش بگیرد.

با این توضیحات روشن می شود که چگونه می توان دین را با ورع حفظ و صیانت کرد. انسان مؤمن از ترس اینکه نکند ایمانش سلب شود، از همه گناهان می گریزد و به هیچ وجه خود را مجاز نمی شمرد که نسبت به گناهی - حتی یک گناه - بی تفاوت و لابلای باشد. هیچ کس نمی داند که کدام یک از گناهانش موجب ناخشنودی خداوند از او می شود. از اینرو هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ... أَخْفَى رِضَاءُ فِي طَاعَتِهِ. فَلَا تَسْتَصْفِرَنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ. فَرُئِمَا وَافَقَ رِضَاءُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ. فَلَا تَسْتَصْفِرَنَّ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ. فَرُئِمَا

### وَأَفَقَ سَخَطَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ ...<sup>۱</sup>

خدای تبارک و تعالی ... خشنودی خود را در طاعت خود پنهان کرده است. پس هیچ یک از طاعات الهی را کوچک بشمار. چه بسا همان باعث خشنودی او گردد در حالی که تو نمی دانی. و ناخشنودی خود را نیز در نافرمانی اش پنهان نموده است. پس هیچ یک از معاصی او را کوچک نشمار. چه بسا همان سبب نارضایتی او گردد در حالی که تو نمی دانی ...

انسان نمی داند که کدام گناهش ممکن است در هنگام مرگ مانع شود که با ایمان از دنیا برود. گاهی انسان به گناهی اهمّیت نمی دهد و همان، مانعی جدی بر سر راه ایمانش می شود.

### اثر ناخشنودی مادر در هنگام مرگ

از امام صادق (ع) روایت شده است که: فردی از اهل مدینه در زمان رسول خدا (ص) به مرضی گرفتار آمد که منتهی به فوت او گردید. در حال احتضار پیامبر (ص) بر بالینش حاضر شدند و به او تلقین «لا اله الا الله» کردند. او نمی توانست ادا کند و زبانش بند آمده بود. پیامبر (ص) بار دیگر تلقین فرمود، باز هم نتوانست بگوید. بالای سر او زنی حاضر بود. حضرت پرسیدند: آیا این مرد، مادر دارد؟ زن گفت: بله ای رسول خدا، من مادرش هستم. حضرت فرمودند: آیا شما از ایشان راضی هستید یا خیر؟ عرض کرد: خیر، من از او ناراحت هستم. پیامبر (ص) به زن فرمودند: «فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ تَرْضَى عَنْهُ»: من دوست

دارم که از او راضی شوی. عرض کرد: ای رسول خدا، به خاطر رضای شما از او راضی شدم.

سپس بار دیگر حضرت به آن مرد تلقین «لا اله الا الله» کردند، او هم گفت: «لا اله الا الله». بعد به او فرمودند:

قُلْ: يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، اِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ  
اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ.

بگو: ای کسی که (کار خیر) ناچیز را می‌پذیری و از (کار زشت) زیاد درمی‌گذری، از من ناچیز را بپذیر و زیاد را درگذر. همانا تو عفو کننده بخشایشگر هستی.

آن مرد نیز دعا را به زبان آورد. آنگاه پیاپی صلوات الله علیه از او پرسیدند: چه می‌بینی؟ عرض کرد: دو فرد سیاه را می‌بینم که بر من وارد شده‌اند. حضرت فرمودند: دوباره آن دعا را بخوان. او دعا را اعاده کرد. حضرت پرسیدند: چه می‌بینی؟ عرض کرد: آن دو سیاه از من دور شدند و دو سفید وارد شدند. سیاه‌ها رفتند و دیگر آنها را نمی‌بینم و سفیدها به من نزدیک شدند. الآن جان مرا می‌گیرند. در همین موقع از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

این نمونه‌ای بود از گناهی که در وقت مرگ، مانع با ایمان از دنیا رفتن شد و چه بسا صاحب آن گناه تصور نمی‌کرد که ناخشنودی مادرش در آن زمان گریبانگیرش گردد. گناهان دیگر هم ممکن است همین اثر را داشته باشند و لذا انسان مؤمن هیچ گناهی را سبک و کوچک نمی‌شمارد.

### تأثیر ورع در تعمیق ایمان

اینجا اهمیت هشدار امام باقر علیؑ به جابر بن یزید جعفی برای ما روشن می‌شود که فرمودند:

مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا، فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ. وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا، فَهُوَ لَنَا  
عَدُوٌّ. مَا تَنَاؤُ وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ.<sup>۱</sup>

هر کس مطیع خدا باشد، دوستدار ماست. و هر کس نافرمانی خدا را بکند، دشمن ماست. ولایت ما جز با عمل و ورع به دست نمی‌آید.

اینجا یک اصل و قاعده کلی که مطلوب ائمه طاهرین علیهم السلام است، مورد تأکید قرار گرفته و آن این است که: اهل ولایت باید اهل عمل به دستورات دین باشند. ایشان همین امر را به عنوان نشانه و علامت دوستداران خود معرفی کرده‌اند.

منظور از «مطیع» در اینجا کسی که هیچ‌گاه معصیت نکند، نیست، بلکه مراد کسی است که در اکثر حالات خود با توجه به محبت و ولایت پیشوایانش، اهل عمل به فرامین آنهاست و سعی می‌کند که از صف پیروان ایشان جدا نشود و کاری نکند که رنگ دشمنان ایشان به او بخورد. چنین فردی بنایش بر اطاعت از دستورات شرع است و اگر هم بلغزد، فوری پشیمان شده، خود را سرزنش می‌کند و به جبران اشتباهش می‌پردازد.

اما منظور از «عاصی» اگر کسی باشد که از روی عناد و دشمنی با

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعة و التقوی، انتهای ح ۳.



خدا، به نافرمانی او دست بزند، چنین شخصی قطعاً دشمن خداست، و دشمن خدا، دشمن اهل بیت علیهم السلام هم هست. ولی چنین معنایی برای «عاصی» در این حدیث که مخاطب آن مدعیان تشیع و دوستان اهل بیت علیهم السلام هستند، بعید به نظر می‌رسد. ظاهراً مراد از آن همان گناهکاری است که از روی طغیان و قصد مخالفت با خدا گناه نمی‌کند، ولی البته فریب خورده و با گناهی که مرتکب شده، خود را در صف دشمنان خدا و اهل بیت علیهم السلام قرار داده است. چنین شخصی از جهت عملش دشمن اهل بیت علیهم السلام است؛ چون کاری کرده که از آن مخالفان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام است.

به عنوان مثال: اگر اجتماعی از طرفداران و مخالفان اهل بیت علیهم السلام تشکیل شود که هر یک از اینها بارنگ لباسهایشان شناخته می‌شوند، این شخص گناهکار، با معصیت خود، لباس مخالفان را به تن کرده و اگر در همان لحظه عکسی از هر دو گروه گرفته شود، او هم جزء مخالفان محسوب می‌گردد. خطر بسیار بزرگ این است که خداوند در همان حال، او را از دنیا ببرد که در این صورت معلوم می‌شود که از جمله اشقیای بوده و نتوانسته است خود را در جرگه سعادت قرار دهد. پس باید از خدا کمک خواست و از راهنمایی‌های ائمه علیهم السلام بهره برد.

از جمله آخر حدیث استفاده می‌شود که با اهتمام داشتن به عمل و رعایت ورع، می‌توان ولایت اهل بیت علیهم السلام را به دست آورد. حصری که در این عبارت وجود دارد (ما تُنال... إلا...) روشن می‌سازد که - اگر نتوان گفت اصل ولایت اما لا اقل - درجاتی از آن بدون ورع و اهمّیت دادن به عمل به دست نمی‌آید. کسی که می‌خواهد ایمانش مستقرّ باشد و

در هنگام مرگ، نگران از دست رفتن ایمانش نباشد، باید از طریق ورع پایه‌های ایمان را در قلب خود مستحکم و قوی سازد تا به کوچکترین تهدیدی از دست نرود.

### راه عاقبت به خیری

از جمله سفارش‌های امام صادق علیه السلام که آن را به صورت کتبی مرقوم فرمودند، این است:

إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلُكَ حَتَّى تُقْبَضَ وَ أَنْتَ فِي أَفْضَلِ  
الْأَعْمَالِ، فَعَظِّمْ لِلَّهِ حَقَّهُ أَنْ تَبْدُلَ نِعْمَاءَهُ فِي مَعَاصِيهِ وَ أَنْ تَغْتَرَّ  
بِحِلْمِهِ عَنكَ وَ أَكْرَمِ كُلِّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذْكُرُنَا أَوْ يَسْتَحِلُّ مَوَدَّتَنَا.  
ثُمَّ لَيْسَ عَلَيْكَ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا إِنَّمَا لَكَ نِيَّتُكَ وَ عَلَيْهِ  
كَذِبُهُ.<sup>۱</sup>

اگر می‌خواهی اعمالی ختم به خیر شود تا اینکه در حال انجام بهترین کارها از دنیا بروی، پس حق خداوند را بزرگتر از این بدان که نعمتهای او را در مسیر انجام معاصی او صرف کنی و از بردباری خداوند نسبت به خود مغرور شوی. و هر کس ما (اهل بیت علیهم السلام) را (به خوبی) یاد می‌کند یا به ما اظهار محبت می‌نماید گرامی‌بادار. تو مسؤول راستگو یا دروغگو بودن او نیستی. تو از نیت (خیر) خود فایده می‌بری و ضرر دروغگو بودن او به خودش می‌رسد.

این سفارش‌ها بعضی از مصادیق ورع است که شیعیان باید به آنها

ملتزم گردند تا از عاقبت سوء در امان بمانند.

### تأکید شدید ائمه علیهم السلام بر رعایت ورع

ائمه علیهم السلام نسبت به رعایت ورع از جانب دوستان خود، حساسیت زیادی داشته‌اند. گاهی فرموده‌اند که اگر کسی اهل ورع نباشد، اصلاً او را مؤمن نمی‌دانند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّا لَأَنْعَدُ الرَّجُلَ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ لِجَمِيعِ أَمْرِنَا مُتَّبِعًا مُرِيدًا.  
أَلَا وَإِنَّ مِنْ أَتْبَاعِ أَمْرِنَا وَإِرَادَتِهِ الْوَرَعَ. فَتَزَيَّنُوا بِهِ يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ  
وَكَبَدُوا أَعْدَاءَنَا [بِهِ] يَنْعَشَكُمُ اللَّهُ.<sup>۱</sup>

ما کسی را مؤمن نمی‌شماریم مگر آنکه از همه امر ما پیروی کند و اراده انجامش را داشته باشد. آگاه باشید که یکی از موارد پیروی از امر ما و اراده انجام آن، ورع می‌باشد. پس خود را به آن زینت دهید تا خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد و با آن بر دشمنان ما سخت بگیرد و آنها را در تنگنا بگذارد، تا خداوند شما را سربلند قرار دهد.

شیعیان ائمه علیهم السلام باید با سلاح ورع به جنگ با دشمنان ایشان بروند و به این وسیله آنها را خوار و منکوب گردانند. اگر اهل ولایت، ورع نداشته باشند، زبان اعتراض و عیب‌جویی دشمنان ائمه علیهم السلام بر ایشان و حتی بر خود ائمه علیهم السلام باز می‌شود. در آن صورت به خاطر اعمال زشت مؤمنان، حضرات معصومین علیهم السلام مورد بی‌مهری و کم‌توجهی قرار می‌گیرند. مظلومیت ائمه علیهم السلام به آنجا می‌رسد که شخصی به نام

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۱۳.

«ابوالصباح کنانی» به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: به خاطر شما از مردم چه‌ها می‌بینیم؟! حضرت فرمودند: مگر از مردم به خاطر من چه می‌بینی؟! می‌گوید: میان ما و دیگری اختلافی به وجود می‌آید، او به من می‌گوید جعفری خبیث! حضرت فرمودند: یعنی مردم شما را به سبب من سرزنش می‌کنند؟! می‌گوید: آری. حضرت در پاسخ می‌فرمایند:

مَا أَقَلَّ وَاللَّهِ مَنْ يَتَّبِعُ جَعْفَرًا مِنْكُمْ! إِنَّمَا أَصْحَابِي مَنْ اشْتَدَّ  
وَرَعُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ وَ رَجَا ثَوَابَهُ. فَهَؤُلَاءِ أَصْحَابِي.<sup>۱</sup>

قسم به خدا چه کم هستند کسانی از شما که پیروی جعفر را می‌کنند! تنها کسانی اصحاب من هستند که اهل ورع شدید باشند و برای خالق خویش عمل کنند و امید به پاداش او داشته باشند. اینها اصحاب من می‌باشند.

آری؛ این است نتیجهٔ ورع نداشتن شیعه؛ یا بهتر بگوییم ورع شدید نداشتن ایشان.

### پیام امام باقر علیه السلام به دوستان خود

این بحث را با پیامی از امام باقر علیه السلام برای همهٔ دوستداران خود، به پایان می‌بریم. وقتی «خَيْثَمَةُ» برای خدا حافظی خدمت امام علیه السلام می‌رسد، ایشان چنین می‌فرمایند:

يَا خَيْثَمَةُ، أَبْلَغُ مَنْ تَرَى مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ. وَ أَوْصِيهِمْ بِتَقْوَى  
اللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ أَنْ يَعُودَ غَنِيَّهُمْ عَلَى فُقِيرِهِمْ وَ قَوِيَّهُمْ عَلَى

اهل بیت علیهم السلام باید ورع را رعایت کنند.

اینکه فرموده‌اند: ما دوستان خود را از طرف خدا جز به وسیلهٔ عمل بی‌نیاز نمی‌کنیم، منظور از عمل، در درجهٔ اول عمل قلب است که همان معرفت صحیح نسبت به اهل بیت علیهم السلام و تسلیم شدن به ولایت ایشان است. ارزش هر عمل خارجی هم به این عمل قلب برمی‌گردد. در مرتبهٔ بعد، دستورات شرع است که باید جدی گرفته شوند.

پس در مجموع مشخص شد که آنچه اصل دین را تشکیل می‌دهد و باعث نجات انسان در آخرت می‌گردد، معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد؛ به شرطی که انسان با این اعتقاد از دنیا برود. برای حفظ و صیانت ایمان تا لحظهٔ مرگ، رعایت حدود الهی و شریعت اسلام به طور کامل و در حد ورع، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

## درس نهم: رابطه ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام با طاعت و معصیت

### تبعیت، لازمه محبت

حال که روشن شد «دین» چیزی جز معرفت اهل بیت علیهم السلام و قبول ولایت ایشان نیست و تجلی این امر در شدت محبت به ایشان است، باید به این واقعیت هم توجه کنیم که از آثار ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام، اطاعت از دستورات ایشان و تبعیت از آنان است؛ به طوری که هر چه محبت بیشتر باشد، تبعیت و پیروی از ایشان بیشتر و کاملتر است. خدا به پیامبرش چنین دستور می‌دهد:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»<sup>۱</sup>

بگو (ای پیامبر): اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست داشته باشد.

دوست داشتن اهل بیت (ع) جدا از دوستی و محبت نسبت به خدا نیست. بنابراین، دوستدار اهل بیت (ع) اگر می‌خواهد مورد توجه و عنایت الهی قرار گیرد، باید از پیامبر (ص) و ائمه (ع) پیروی کند. گناهان قطعاً مبنغوض خدا و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) است و کسی که به ایشان محبت دارد، نمی‌تواند در عمل به دستورات آنها بی‌تفاوت و لأبالی باشد. بنابراین اگر کسی نسبت به انجام فرامین ایشان بی‌تفاوت بود، از همین جا می‌توان فهمید که نسبت به محبت آنها صداقت ندارد. این حقیقت را امام باقر (ع) برای جابر چنین تعبیر فرموده‌اند:

حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ: أَحِبُّ عَلِيًّا وَ اتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟<sup>۱</sup> فَلَوْ قَالَ: إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ، فَرَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ (ع)، ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ، مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ. لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ. أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ) اتَّقَاهُمْ وَ اعْمَلْتَهُمْ بِطَاعَتِهِ.<sup>۲</sup>

آیا کافی است که کسی ادعا کند که من علی را دوست دارم و ولایت آن حضرت را قبول دارم، اما با وجود چنین ادعایی اهل عمل نباشد؟! پس اگر بگویید: من رسول خدا را دوست دارم - که رسول خدا (ص) از علی (ع) بهتر است - اما از سیره آن حضرت

۱ - در نسخهٔ مجالس و بعضی کتب دیگر «و رسول» آمده است. (مرآة العقول ج

۸ ص ۵۱). مرحوم مجلسی این عبارت را اظهر دانسته‌اند.

۲ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعة و التقوی، ح ۳.

پیروی نکند و به سنت ایشان عمل نکند، محبت (مورد ادعای) او به رسول خدا ﷺ فایده‌ای به حالش ندارد. پس (حال که چنین است) تقوای الهی را داشته باشید و برای رسیدن به آنچه نزد خداست، عمل کنید. میان خدا و هیچ‌کس خویشاوندی نیست. محبوبترین بندگان نزد خدای عزوجل (و گرامی‌ترین آنها نزد او) با تقواترین آنها و آن کسانی هستند که فرامین الهی را بیشتر و بهتر اطاعت می‌کنند.

### تلازم ایمان با عمل

به نظر می‌آید در احادیثی نظیر حدیث فوق، ائمه علیهم السلام خواسته‌اند حساب ایمان را از حساب اسلام اصطلاحی جدا کنند؛ اسلامی که فقط با بیان شهادتین - و حتی بدون اعتقاد قلبی - محقق می‌شود و از لحاظ فقهی در دنیا آثاری دارد. چنین اسلامی به قلب و عمل انسان کاری ندارد و لذا این اسلام لزوماً با ایمان همراه نیست. مسلمان غیر مؤمن ممکن است همه اعمالش بر خلاف آنچه به زبان اقرار کرده است، باشد، ولی یک فرد با ایمان نمی‌تواند چنین باشد. چون ایمان کار قلب است، مؤمن نسبت به اعمال، حالت بی‌تفاوتی و بی‌خیالی نمی‌تواند داشته باشد. مسلمان ممکن است چیزی را به زبان بگوید و بعد هر کاری که خواست انجام دهد؛ هر چند که آن کار، کشتن پیامبر ﷺ یا امام علی باشد! اما ایمان چنین نیست که شخص بگوید - آری فقط بگوید - من پیامبر ﷺ یا علی را دوست دارم و بعد هر کاری که خواست، انجام دهد. محبت یک امر قلبی است و مانند گفتن شهادتین نیست که ممکن است از روی، نفاق و تظاهر باشد. در اصل محبت نمی‌توان تظاهر کرد. این امر



قلبی هر چند در انسان قوت داشته باشد، به همان اندازه در طاعت و فرمانبری او از پیشوایان دین مؤثر است.

بنابراین از حدیث فوق با توجه به آنچه علامه مجلسی رحمته الله در شرح آن در مرآة العقول فرموده‌اند، چنین استفاده می‌کنیم که: اهل ولایت اگر به خاطر اتکال و دلگرمی به محبت امیرالمؤمنین علیه السلام در عمل نسبت به سنت و سیره ایشان کوتاهی کنند، آن وقت مخالفان (منکران ولایت) می‌توانند با آنها چنین احتجاج کنند که ما هم بر محبت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتکال و اعتماد کرده، دیگر به سنت و سیره ایشان کاری نداریم و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام بهتر است، پس اگر با داشتن محبت علی علیه السلام و بدون عمل می‌توان سعادتمند شد، ما هم با داشتن محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بدون آنکه از ایشان اطاعت کنیم، می‌توانیم به سعادت برسیم. در این صورت شیعیان جوابی به مخالفان نمی‌توانند بدهند.

البته همان‌گونه که از متن حدیث پیداست، چنین سخنی از طرف مخالفان، بیش از یک ادعای محض نیست، و گرنه محبت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از محبت نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام جدا نمی‌باشد. طبق نص صریح قرآن در آیه مباهله به ضمیمه عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، وجود مقدس علی علیه السلام نفس و جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شمرده شده است. بنابراین کسی حقیقتاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوست دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام را هم دوست داشته باشد و اگر ایشان را دوست نداشت، می‌فهمیم که در ادعای محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم راستگو نیست.

پس به طور کلی مدعیان تشیع باید بدانند که نمی‌توانند در عمل

کردن به دستورات دین و احکام شرع کوتاهی کنند و با اتکال بر محبت اهل بیت علیهم السلام تقیدی در عمل به وظایف شرعی خویش نداشته باشند. مخاطب امام باقر علیه السلام در حدیثی که از قول جابر روایت شده مدعیان تشیع هستند. حضرت در ابتدای آن چنین فرموده‌اند:

يا جَابِرُ، اَيَكْتَفِي مَنْ يَسْتَحِلُّ الشَّيْخَ اَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا اَهْلَ الْبَيْتِ؟! فَوَاللهِ ما شِيعْتُنَا اِلَّا مَنْ اتَّقَى اللهَ وَ اطَاعَهُ وَ ما كَانُوا يُعْرِفُونَنِي - يا جَابِرُ - اِلَّا بِالتَّوَضُّعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ الْاَمَانَةِ وَ كَثْرَةِ ذِكْرِ اللهِ وَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ وَ الْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ وَ التَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ اَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ الْغَارِمِينَ وَ الْاَيْتَامِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ كَفِّ الْاَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ اِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ كَانُوا اَمْنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْاَشْيَاءِ.

ای جابر، آیا کسی که ادعای تشیع دارد، کافی است که از محبت ما اهل بیت دم زند؟! به خدا سوگند شیعه ما نیست مگر آن که تقوای الهی داشته باشد و از او اطاعت کند. ای جابر، شیعیان ما (در گذشته) شناخته نمی شدند جز با این ویژگیها: تواضع، خشوع، امانتداری، بسیار یادکردن از خدا، روزه، نماز، نیکی به پدر و مادر، مراعات همسایگان فقیر و بیچاره و رسیدگی به قرض داران و یتیمها و راستی گفتار و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از مردم جز به نیکی، و (شیعیان) امانتدار قوم و عشیره خود بودند.

اینها و امثال اینها اموری است که امامان علیهم السلام از اهل ولایت انتظار دارند و دوست دارند که پیروانشان به این خصوصیات شناخته شوند.

## منبع خیرات بودن ولایت ائمه علیهم السلام

به طور کلی می‌توان گفت که اعمال نیک، شاخه‌های درخت پربار ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام هستند. در مقابل، معاصی و اعمال زشت، متناسب با انکار ولایت و نشانه دشمنی با اهل بیت علیهم السلام است. کسی که خود را اهل ولایت می‌داند، نباید در عمل، به شاخه‌های درخت دشمنی با ائمه علیهم السلام متمسک شود. امام صادق علیهما السلام این حقیقت را چنین بیان فرموده‌اند:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ. وَ مِنْ قُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ. فَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ  
الصَّلَاةُ وَ الصَّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمَسِيءِ وَ رَحْمَةُ  
الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ.

وَعَدُونَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ. وَ مِنْ قُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ.  
فَمِنْهُمْ الْكِذْبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ  
مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعَدْيُ الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ  
الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الزِّنَا وَ السَّرِقَةُ وَ كُلُّ مَا  
وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ. فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ  
بِقُرُوعِ غَيْرِنَا.<sup>۱</sup>

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه‌های (درخت) ماست. از جمله نیکی‌ها است: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از خطاکار، ترحم به فقیر، رعایت حال همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

و دشمنان ما ریشه هر بدی هستند. و هر کار زشت و ناپسند از شاخه‌های (درخت) آنهاست. این شاخه‌ها عبارتند از: دروغ، بخل، سخن چینی، قطع ارتباط (با کسانی که سفارش به پیوند با آنها شده‌است)، رباخواری، ستمکارانه خوردن مال یتیم، تجاوز از حدودی که خداوند به آن امر فرموده، ارتکاب زشتی‌ها، چه به طور آشکار و چه به صورت پنهان، زناکاری، دزدی و هر کار زشتی از این قبیل. پس (حال که چنین است) آن که خود را با ما می‌داند اما به شاخه‌های غیر ما چسبیده‌است، دروغ می‌گوید.

امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف می‌خواهند صف معتقدان به ولایت را از صف دشمنان خود جدا کنند. اگر قرار باشد اهل ولایت یک طرف بایستند و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در طرف دیگر، آنچه از نظر پیشوایان ما، پرچم و نشانه دوستان ایشان است، همانا طاعات و کارهای نیک و شایسته می‌باشد و آنچه پرچم و تابلوی مخالفان ایشان است، معاصی و اعمال زشت می‌باشد. بنابراین هر کار خوبی که در اصل از هدایت و ارشاد اهل بیت علیهم السلام ناشی شده و به برکت ولایت ایشان به دست آمده، مُعَرَّف دوستان ایشان است. اگر یکی از دوستان ایشان مرتکب معصیتی گردد، در حقیقت لباس دشمنان اهل بیت علیهم السلام را به تن کرده و خود را ناخواسته در صف مخالفان قرار داده‌است. البته چنین فردی تا وقتی محبت و ولایت خود را از دست نداده، در واقع جزء گروه دوستان است، ولی با کارهای زشت خود رنگ دشمنان را به خود گرفته و باید با توبه و استغفار، هر چه زودتر خود را از آن شکل مصنوعی خارج کند و به صف اهل ولایت برگردد.

## مغرور نشوید!

پس به طور کلی، روال طبیعی و سفارش شده از ناحیه اهل بیت (علیهم السلام) این است که اهل ولایت باید اهل عمل هم باشند و هر چه محبت و ولایت بیشتر می شود و بالاتر می رود، باید اطاعت از فرامین ایشان هم بیشتر و بهتر شود. به همین جهت دوستانشان را از اینکه با اتکاب بر دوستی خود با ایشان، در انجام طاعات و پرهیز از معاصی سستی بورزند، به شدت پرهیز داده اند:

وَ اللَّهُ مَا مَعَنَا مِنْ اللَّهِ بَرَاءَةٌ. وَ لَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ. وَ لَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ. وَ لَا نُقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ. فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعاً لِلَّهِ، تَنَفَّعَهُ وَ لَا يَتُّنَا. وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِياً لِلَّهِ، لَمْ تَنْفَعَهُ وَ لَا يَتُّنَا. وَ نَحْكُمُ! لَا تَغْتَرُّوا! وَ نَحْكُمُ! لَا تَغْتَرُّوا!

قسم به خدا، همراه ما از طرف خدا (برایت) خلاصی و تبرئه شدن نیست. و بین ما با خدا خویشاوندی نیست. و ما بر خدا حجتی نداریم. و جز با انجام طاعات، مقرب درگاه خدا نمی شویم. پس هر یک از شما که مطیع خدا باشد، ولایت ما برایش فایده دارد و هر که از شما اهل معصیت باشد، ولایت ما فایده ای به حالش ندارد. وای بر شما! فریفته نشوید! وای بر شما! فریفته نشوید!

منظور از «براءة» در این حدیث، خلاصی و تبرئه از آتش و عذاب الهی است. اینکه فرموده اند ما چنین چیزی با خود همراه نداریم، یعنی

کسی گمان نکند که به محض قبول ولایت و محبت ما، حکم تبرئه از عذاب خدا را به دست آورده و دیگر هر معصیتی را که بخواهد، می تواند مرتکب شود و هر گونه دوست داشته باشد، می تواند نافرمانی ما را بکند و خاطرش هم آسوده باشد که در هر صورت از آتش قهر خداوند گریخته و هیچ گاه گرفتار عذاب الهی نمی شود. برای پرهیز دادن از چنین انحرافی، فرموده اند که اگر در مسیر اطاعت خدا باشد، ولایت ما برایش مفید است و اگر در مسیر ارتکاب معصیت و دشمنی با خدا باشد، ولایت ما سودی به حالش ندارد. بنابراین نباید فریفته و مغرور گردد.

#### بازدارندگی محبت اهل بیت علیهم السلام از گناه

در اینجا لازم است برای توضیح مطلب و اینکه ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام چگونه برای شخص سودمند است، رابطه وجدانی میان ولایت و محبت را با انجام طاعات و پرهیز از معاصی قدری توضیح می دهیم. به عنوان مقدمه توجه می دهیم به اینکه:

محبت شدت و ضعف دارد و در افراد مختلف و نسبت به امور مختلف، ممکن است کم یا زیاد شود. نه افراد مختلفی که نسبت به چیزی محبت دارند، همگی از یک درجه محبت برخوردار هستند و نه یک فرد خاص محبتش نسبت به یک امر، ثابت و لایتغیر است. از طرف دیگر هر درجه از محبت منشأ آثاری است که درجات پایین تر آن چه بسا دارای آن آثار نباشد.

انسان به اندازه ای که کسی را دوست می دارد، به همان اندازه نسبت به حب و بغض او بی تفاوت نیست. اگر محبتش شدید باشد، هرگز

مرتکب چیزی که محبوبش را آزرده خاطر می‌سازد، نمی‌شود و حتی فکر انجام آن را هم نمی‌کند.

حال یک دوستدار اهل بیت علیهم السلام را در نظر بگیرید. وقتی چنین شخصی در مجلس ذکر ایشان شعله محبتش در دل زبانه می‌کشد و خود را بیش از هر وقت دیگر دوستدار ایشان می‌یابد، در همان حال اگر از او بپرسند که آیا حاضری به گناهایی که قبل از این مرتکب می‌شدی برگردی، از صمیم دل پاسخ می‌دهد: خیر. چرا؟ چون در آن لحظات با همه وجود، خود را متنفر از هر چیزی می‌یابد که مبعوض اهل بیت علیهم السلام است و به خاطر شدت محبت به آن بزرگواران اصلاً فکر انجام گناهان گذشته خود را هم نمی‌کند. اگر پس از سپری شدن آن مجلس، همان حال در او باقی بماند، هرگز دنبال معصیت نخواهد رفت؛ ولی غالباً چنین نیست و محبت به ایشان شدت خود را از دست می‌دهد و ضعیف می‌گردد.

پس وجداناً تصدیق می‌کنیم که محبت اهل بیت علیهم السلام خاصیت بازدارندگی از انجام گناهان را دارد. از این جهت همان اثری که بر حال «توبه» در انسان مترتب می‌شود، بر محبت اهل بیت علیهم السلام هم مترتب است. انسان توبه کار در آن لحظاتی که از گذشته خود پشیمان شده و تصمیم جدی به ترک معصیت گرفته است، واقعاً توبه کرده و نمی‌توان گفت که در این کار راستگو نیست؛ ولی البته بعد از گذشت آن حال، ممکن است دوباره دست به انجام معصیت بزند و در واقع توبه خود را بشکند. دوستدار اهل بیت علیهم السلام هم همین طور است و نمی‌توان گفت شخص گناهکار، در دوستی اش نسبت به ایشان صادق نیست. بله؛ درجه

بالای محبت با ارتکاب گناه نمی‌سازد، ولی همیشه انسان در اوج محبت نیست و امکان دارد که شدت محبت خود را نسبت به ایشان از دست بدهد، ولی محبتش به صفر نرسد.

بنابراین، تفاوت، در شدت و ضعف حال توبه و پشیمانی یا حال توجه و ارادت و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام است. درجه شدید محبت اهل بیت علیهم‌السلام مانع انجام گناه در انسان می‌شود. چون در آن صورت کشش و جذب به سوی ایشان آن قدر قوی است که شخص را از اینکه در دام شهوات افتد و به سوی آنها کشیده شود، حفظ می‌کند. اما هر قدر محبت ضعیف‌تر باشد، این اثرش هم ضعیف‌تر می‌شود. ممکن است آن قدر کم شود که شهوات نفسانی بر او غلبه نماید. از این خطرناک‌تر آنکه در بعضی افراد چه بسا، محبت به اهل بیت علیهم‌السلام برای مدتی - هر چند محدود و گذرا - به کلی از دست برود، که در چنین حالی آن فرد از انجام هیچ گناهی پروا نخواهد داشت و دست به هر جنایتی ممکن است بزند.

### حالات مختلف دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام

به این ترتیب حال قلبی دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام را در مقایسه با محبت و ولایت ایشان، می‌توان دارای درجات بسیار متعددی دانست که ما متناسب با بحث فعلی، آن را در دو طیف مختلف دسته‌بندی می‌کنیم که هر طیفی خود دارای درجات می‌باشد:

طیف اول حالتی است که عشق و علاقه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عترت گرامی‌اش علیهم‌السلام در انسان زنده شده و او خود را به شدت تحت تأثیر جذب و محبت ایشان می‌یابد. در این حالت نه تنها دست به انجام



معصیت نمی‌زند، بلکه حتی فکر انجام آن را هم نمی‌کند و نسبت به آن گناهانی که در گذشته انجام داده نیز به شدت احساس شرمندگی و پشیمانی می‌کند.

طیف دوم حالتی است که آن آتش محبت فروکش کرده و شخص، اقبال قلبی شدید خود را نسبت به اهل بیت (ع) از دست داده است، اما در دل با ایشان بیگانه نشده است؛ پیوند قلبی اش ضعیف شده، اما بریده نشده است؛ کشش او کم شده، اما از بین نرفته است. چنین کسی اگر تحت تأثیر هواهای نفسانی و شهوات آن قرار گیرد، چه بسا نتواند خود را نگه دارد و در نتیجه به ورطه گناه بلغزد. البته این هم بستگی به میزان محبت باقیمانده در قلب شخص دارد که اگر بتواند با آن شهوات نفسانی برابری و مقابله کند، او را از لغزش حفظ می‌کند.

دوستدار اهل بیت (ع) در این طیف، تا وقتی مغلوب شهوات و امیال نفسانی نشده است، حداقل بنای بر اطاعت از دستورات ایشان را دارد. «بنا داشتن بر انجام طاعت و ترک معصیت» یک فعل قلبی است که با تحقق خارجی طاعات و معاصی که آن را «اطاعت یا معصیت بالفعل» می‌نامیم، تفاوت دارد. اطاعت بالفعل به انجام طاعت و معصیت بالفعل به انجام معصیت گفته می‌شود. ولی بنا داشتن بر انجام طاعت و ترک معصیت، به آن حالت قلبی اطلاق می‌شود که شخص تصمیم بر نافرمانی ندارد، بلکه تصمیم بر اطاعت دستورات پیشوایانش دارد. این مرحله قبل از تحقق خارجی طاعات و معاصی است.

حال اگر برای چنین فردی زمینه جذب و کشش به سوی گناه پیش آید، متناسب با کمی محبتش نسبت به اهل بیت (ع) ممکن است

مغلوب شود و دست به گناه بزند. هر چند که شاید به فاصله کمی به خودش آید و با همه وجود از کرده خود پشیمان شود و خود را در برابر محبوبش شرمنده و خجل احساس کند، ولی به هر حال در آن لحظات گناه، لغزیده است و از حال محبت به پیشوایانش خارج شده و غفلت کرده است.

در این حالت، هر چند گناه چنین شخصی معصیت و دشمنی با خدا و اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود، ولی خود او با اینکه گناهکار است، قصد دشمنی با خدا ندارد و دشمن اهل بیت علیهم السلام هم نیست. زیرا آن عمل زشتی را که مرتکب شده، به قصد سرکشی و نافرمانی و مخالفت با خدا و اهل بیت علیهم السلام انجام نداده است. به همین دلیل معمولاً وقتی متذکر اشتباهش شود، به شدت ناراحت می گردد و از کرده خود پشیمان می شود و از درگاه الهی طلب مغفرت می نماید.

پس ممکن است دوستدار اهل بیت علیهم السلام به صورت موقت و گذرا، حال محبت به ایشان را از دست بدهد. در این شرایط حداقل این است که از روی غفلت، دیگر بنای بر اطاعت ندارد و چه بسا بنای بر نافرمانی و معصیت هم بگذارد، اما قصد دشمنی با خدا و اهل بیت علیهم السلام هم ندارد. این پایین ترین سطح در طیف دوم است. این حالت اگر تکرار گردد، خطرناک می شود و چه بسا موجب خذلان الهی گردد و ایمان شخص را از او سلب نماید. اما اگر مورد لطف خدا و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد، از گناه خود توبه می کند و تا وقتی محبت و ولایت ایشان را دارد، وعده مغفرت و رحمت الهی شامل حال او می باشد.

### تأثیر متقابل محبت ائمه (ع) و طاعات

نکته دیگر اینکه: هر چه محبت به اهل بیت (ع) در انسان فزونی یابد، از طرفی شوق به انجام طاعات در او افزون می‌شود، اما از طرف دیگر اغواگری‌ها و زمینه‌های فریب شیطانی هم بیشتر می‌گردد. بنابراین اگر به هدایت اهل بیت (ع) راههای مقابله با شیطان را بشناسد و به آنها عمل کند، در عمل به طاعات توفیق بیشتری می‌یابد. از طرف دیگر هر کار خوبی که انجام دهد، درجه بالاتری از محبت اهل بیت (ع) نصیبش می‌شود. پس کارهای خوب و محبت و ولایت اهل بیت (ع) در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند و هر کدام باعث افزایش دیگری می‌شود.

متقابلاً هر چه محبت به اهل بیت (ع) کمتر و ضعیف‌تر باشد، انسان راحت‌تر و سریع‌تر در ورطه گناهان سقوط می‌کند. از طرف دیگر هر کار زشتی که انسان انجام دهد، حداقل یک درجه او را از محبت اهل بیت (ع) دورتر کرده، به بغض و دشمنی با ایشان نزدیک می‌سازد. پس کارهای بد هم با ضعیف‌تر شدن محبت اهل بیت (ع) و دشمنی با ایشان رابطه مستقیم دارد.

### بغض اهل بیت (ع) بر اثر اصرار بر گناه

گاهی یک گناه که انسان آن را سبک شمرده‌است، باعث ناخشنودی خداوند از او می‌گردد. در صورت اصرار بر گناه و بی‌توجهی و بی‌مبالاتی، چه بسا کار انسان به دشمنی و بغض نسبت به اهل بیت (ع) بکشد. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند:

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً. فَإِذَا عَمِلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً، انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجَنَّةُ. فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنْ اسْتُرُوا عِبْدِي بِأَجْنِحَتِكُمْ. فَتَسْتُرُهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا. فَمَا يَدْعُ شَيْئاً مِنَ الْقَبِيحِ إِلَّا قَارَفَهُ حَتَّى يَمْتَدِحَ إِلَى النَّاسِ بِفِعْلِهِ الْقَبِيحِ. فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ مَا يَدْعُ شَيْئاً إِلَّا رَكِبَهُ. وَإِنَّا لَنَسْتَحْيِي مِمَّا يَصْنَعُ. فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ أَنْ ارْفَعُوا أَجْنِحَتِكُمْ عَنْهُ. فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ، أَخَذَ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْهَتُكَ سِتْرُهُ فِي السَّمَاءِ وَ سِتْرُهُ فِي الْأَرْضِ. فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ قَدْ بَقِيَ مَهْتُوكَ السِّتْرِ. فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ: لَوْ كَانَتْ لِي فِيهِ حَاجَةٌ مَأْمَرُكُمْ أَنْ تَرْفَعُوا أَجْنِحَتِكُمْ عَنْهُ.<sup>۱</sup>

بر هر بنده‌ای چهل پرده کشیده شده تا وقتی که چهل گناه کبیره مرتکب شود. چون چهل گناه کبیره مرتکب شد، پرده‌ها از او کنار می‌رود. آنگاه خدا به آنها (فرشته‌ها) وحی می‌کند که بنده مرا با بالهای خود بیوشانید. فرشتگان او را با بالهای خود می‌پوشانند. سپس آن بنده هر کار زشتی را مرتکب می‌شود؛ تا آنجا که به عمل زشت خود نزد مردم افتخار می‌کند. آنگاه فرشتگان می‌گویند: پروردگارا، این بنده تو است که مرتکب هر چیزی (گناهی) می‌شود. و ما از کارهای او خجالت می‌کشیم. پس خدای عزوجل به ایشان وحی می‌کند که بالهای خود را از او بردارید. و

چون چنین شود، شروع به دشمنی با ما اهل بیت می‌کند. و اینجاست که پرده او در آسمان و در زمین دریده می‌شود. فرشتگان عرضه می‌دارند: پروردگارا، این بنده تو است که پرده دریده باقی مانده است. خدای عزوجل به ایشان وحی می‌کند: اگر خدا به او نیازی (توجهی) داشت، به شما دستور نمی‌داد که بالهای خود را از او بردارید.

اگر کسی بر اثر بی‌مبالاتی نسبت به گناهان، کارش به بغض نسبت به اهل بیت (ع) برسد، دیگر اصل دین و ایمان خود را از دست می‌دهد. محبت و ولایت، حقیقت ایمان و روح دین است که بدون آن، انسان عاقبت به خیر نمی‌شود. پیامبر (ص) برای کسی که با محبت اهل بیت (ع) از دنیا برود، بهشت را تضمین کرده‌اند:

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَنَا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّةِ. قَالَهَا  
ثَلَاثًا.<sup>۱</sup>

آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود، من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم. این مطلب را سه بار فرمودند.

#### آثار مرگ با محبت یا بغض اهل بیت (ع)

به طور کلی همه احادیثی که اهل محبت و ولایت اهل بیت (ع) را سعادتمند و اهل نجات دانسته‌اند، مربوط می‌شود به کسانی که با این حال از دنیا رفته‌اند و در بعضی از آنها هم تصریح به این شرط شده است.

در ذیل آیه شریفه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»<sup>۱</sup> اهل سنت از رسول خدا ﷺ چنین نقل کرده‌اند:

مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَاتَ شَهِيدًا. أَلَا وَ مَنْ  
مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ. أَلَا وَ مَنْ  
مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَاتَ تَائِبًا. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ  
عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَاتَ مُؤْمِنًا مُتَّكِمِلَ الْإِيمَانِ. أَلَا  
وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَشْرُهُ مَلَكَ الْمَوْتِ  
بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ  
آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ  
زَوْجِهَا. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ جَعَلَ اللَّهُ  
زُورَ قَبْرِهِ الْمَلَائِكَةَ بِالرَّحْمَةِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ  
آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ  
عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ:  
أَيْسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ  
لَمْ يَشُمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.<sup>۲</sup>

هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، شهید مرده‌است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، امرزیده از دنیا رفته‌است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، توبه کرده مرده‌است. آگاه باشید! هر

۱ - شوری / ۲۳.

۲ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، به نقل از صاحب کشف و ثعلبی.

کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، با ایمان کامل مرده‌است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، فرشته مرگ و سپس نکیر و منکر (دو فرشته مأمور سؤال در قبر) او را به بهشت بشارت می‌دهند. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، همان‌گونه که عروس به خانه شوهرش برده می‌شود، به سوی بهشت برده می‌شود. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، خدا زیارت کنندگان قبر او را فرشتگان رحمت قرار می‌دهد. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، بر سنت (پیامبر) و جماعت (اهل حق) مرده‌است. آگاه باشید! هر کس با دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که میان دو چشم او این عبارت ثبت شده‌است: ناامید از رحمت خدا. آگاه باشید! هر کس با دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.

همه وعده‌ها به دوستان اهل بیت علیهم السلام و متقابلاً وعیدهایی که به دشمنان ایشان متوجه است، مربوط به حال مرگ آنهاست. از آنجا که کسی از آن حال خود مطلع نیست، در دنیا نمی‌تواند به محبت و ولایت فعلی خود مغرور شود و با اعتماد بر آن نسبت به عمل و رعایت دستورات شرع، لأبالی و بی تفاوت باشد.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۸ و ۹

- ۱- معنا و نقش «ورع» را بیان کنید.
- ۲- منظور از فرمایش: «مَنْ كَانَ لِلَّهِ مَطِيعاً فَهُوَ لَنَا وَلِيُّهُ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِياً فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ» را توضیح دهید.
- ۳- پیام امام باقر علیه السلام به دوستانشان حاوی چه نکاتی است؟
- ۴- منظور از اینکه فرموده‌اند: «وَاللَّهِ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بِرَاءَةٌ» چیست؟
- ۵- رابطه وجدانی میان ولایت و محبت را با انجام طاعات و پرهیز از معاصی توضیح دهید.
- ۶- مطابق فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام عاقبت اصرار بر گناهان چیست؟



بخش ۲

معرفت امام عصر علیهما السلام در زمان غیبت

از مباحث بخش‌های گذشته روشن شد که دینداری فقط و فقط به معرفت امام‌علیه‌السلام محقق می‌شود، به طوری که اگر کسی امام‌شناس باشد در واقع خداشناس و پیغمبرشناس هم می‌باشد و با وجود معرفت امام‌علیه‌السلام اصل وجود دین محفوظ است. در مقابل اگر کسی امام‌شناس نباشد، در حقیقت توحید و نبوت را هم نپذیرفته و چنین کسی از نظر کتاب و سنت، «بی‌دین» شناخته می‌شود و عاقبت به خیر نخواهد بود.

اکنون سخن در این است که همه آنچه درباره معرفت امام‌علیه‌السلام بیان شد، در معرفت نسبت به آخرین امام و حجت الهی، یعنی وجود مقدس حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام خلاصه می‌شود.

به همین جهت در این بخش به مباحثی در مورد معرفت آن حضرت در زمان غیبت و شناخت اوصاف ایشان می‌پردازیم.

# فصل ۱

## عصارة دین: معرفت امام عصر علیہ السلام

### درس دهم: عصارة دین: معرفت امام عصر علیہ السلام

معرفت امام عصر علیہ السلام، شرط لازم دینداری

کسی که امامان منصوب از جانب خدا را قبول دارد، لازمه اش این است که به آخرین آنها که پیشوای زنده موجود در این زمان است، معتقد باشد و قبول داشتن پیشوایان قبلی بدون اعتقاد به امام زمان علیہ السلام بی فایده است. لذا فرموده اند:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَ  
إِمَامَ زَمَانِهِ وَيُرَدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ.<sup>۱</sup>

بنده، ایمان نخواهد آورد مگر آنکه معرفت خدا و رسول او و همه

---

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الردّ إليه، ح ۲، از امام باقر یا

امامان و (معرفت) امام زمان خود را داشته باشد و به آن حضرت رجوع کند و تسلیم ایشان باشد.

ملاحظه می‌شود با اینکه به معرفت همه امامان تصریح شده، ولی برای نشان دادن اهمیت مطلب، به ذکر امام زمان شخص، از باب ذکر خاص بعد از عام، اشاره رفته است. این امر نقش محوری معرفت امام هر زمان را در تحقق ایمان می‌رساند. وجود همه معرفت‌های پیشین بدون معرفت امام زمان شخص، برای وی بی‌فایده است و او را از بی‌دینی و گمراهی خارج نمی‌سازد. آنچه انسان را از بی‌دینی و اعتقاد جاهلی به نور ایمان و هدایت الهی می‌آورد، فقط و فقط معرفت امام زمان وی می‌باشد. این مضمون را شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً.<sup>۱</sup>

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

مرگ جاهلی یعنی مردن بدون شناخت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله. کسی که به معرفت امام زمان خود نایل نشده، در واقع از گمراهی زمان جاهلیت که خدا و پیغمبر را نمی‌شناختند، خارج نشده است. بنابراین، معرفت خدا و رسول، اگر به معرفت امام زمان علیه السلام منتهی نشود، به حال

۱ - کمال‌الدین، باب ۳۸، ح ۹؛ مرحوم علامه امینی از برخی منابع اهل سنت مانند صحیح مسلم حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرده است. (الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۶۰) البته لازم به تذکر است که در برخی از منابع شیعی مانند کافی متن حدیث با عبارات دیگری نیز نقل شده است.

انسان فایده‌ای نخواهد داشت و او را دیندار نمی‌کند.

دربارهٔ عبارت فوق، شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند: «جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءٌ أَوْ جَاهِلِيَّةٌ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ؟»: منظور از جاهلیت، جهل مطلق و نسبت به همه چیز است یا فقط نشناختن امام است؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید:

### جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ.<sup>۱</sup>

منظور جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی است.

یعنی عدم معرفت نسبت به امام زمان علیه السلام نتیجه‌اش کفر و نفاق و گمراهی است. عدم معرفت ممکن است بر اثر عدم معرفتی امام زمان علیه السلام از جانب خدای متعال - بدون کوتاهی کردن خود شخص - باشد که این حالت «ضلال» نامیده می‌شود و مرادف با «استضعاف» است. در این حالت، شخص مقصّر نیست، ولی به هر حال از هدایت الهی و دینداری محروم گشته است. حالت کفر و نفاق مربوط به شخصی است که برایش معرفتی الهی صورت گرفته، ولی او در پذیرفتن و زیر بار آن رفتن کوتاهی کرده است. این دو حالت دارد: یا انکار و عدم تسلیم خود را صریحاً ابراز می‌کند که «کفر» نامیده می‌شود؛ و یا مخفی می‌دارد که «نفاق» است. در هر سه مورد، بالأخره شخص از مسیر عبودیت خداوند دور افتاده و عاقبت به خیر نیست.<sup>۲</sup>

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب من مات و لیس له امام...، ح ۳.

۲ - به این معنا که اگر شخص در یکی از این حالات از دنیا برود، مشمول وعدهٔ دستگیری و نجات الهی نیست.

### موضوعیت داشتن معرفت امام عصر علیه السلام

در حقیقت، با نشناختن و تسلیم نشدن به امام زمان علیه السلام، انسان همه چیز را از دست می‌دهد. همه کارهای خوب و اعمال نیک، در صورت شناخت امام زمان علیه السلام از انسان پذیرفته می‌شود و در غیر این صورت هیچ‌کدام مقبول نیست.

نباید تصور شود که این همه تأکید بر اهمیت معرفت امام زمان علیه السلام صرفاً برای این است که از طریق آن، احکام دین و شریعت به دست می‌آید. به تعبیر دیگر: ارزش معرفت امام زمان علیه السلام فقط از جهت «طریقت» داشتن آن برای آشنایی با فروع دین نیست، بلکه بالاتر و مهمتر از آن، «موضوعیت» داشتن معرفت امام عصر علیه السلام تعالی فرجه است؛ به طوری که اصلاً حقیقت دین خلاصه می‌شود در معرفت آن حضرت. بیش از همه آنچه از طریق نماز و روزه و حج و سایر عبادات، خداوند عبادت می‌شود، از طریق معرفت امام زمان علیه السلام این عبادت صورت می‌پذیرد. نفس اعتقاد به امامت ایشان و رجوع و تسلیم به ایشان، بالاترین بندگی خدا و روح همه اعمال عبادی به حساب می‌آید و خداوند بیش از هر چیز به همین اعتقاد و قبول ولایت، بندگی می‌شود.

### هدف از خلقت: معرفت امام عصر علیه السلام

همه آنچه درباره موضوعیت داشتن معرفت امام زمان علیه السلام بیان گردید، نسبت به غیر معرفت خدا صادق است. زیرا همه چیز حتی معرفت امام علیه السلام نسبت به معرفت الله طریقت دارد. اگر عمل به شریعت و تسلیم شدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام در مسیر تسلیم شدن به

بخش دوم: فصل اول: عصاره دین؛ معرفت امام عصر علیه السلام □ ۱۳۱

خدای متعال باشد، ارزش پیدا می‌کند. اصولاً ارزش هر چیز به این است که انسان را در پیشگاه الهی ذلیل‌تر گرداند و تسلیم او را بیشتر کند.

بنابراین می‌توان مباحث گذشته را این طور خلاصه نمود: معرفت امام زمان علیه السلام نسبت به معرفه الله طریقت دارد و طریقت آن منحصر به فرد نیز می‌باشد، به طوری که جانشینی برای آن نمی‌توان داشت. اما همین معرفت امام علیه السلام فی نفسه موضوعیت دارد، به طوری که همه دستورات دین، تا شخص را به تسلیم و خضوع در برابر امام علیه السلام و ولایت او نکشاند، مقبول نخواهد بود. بنابراین بندگی خدا منحصر می‌شود در اینکه شخص به معرفت امام زمان علیه السلام تسلیم گردد و وظایف خود را در قبال ایشان به انجام رساند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَفْتَنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.<sup>۱</sup>

روزی حسین بن علی علیه السلام نزد اصحاب خود آمد و بعد از حمد خدای عزوجل و صلوات بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، قسم به خدا، خدا بندگان را نیافرید مگر برای اینکه معرفت به او پیدا کنند، پس وقتی معرفت او را یافتند، به عبادت او

۱ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۲، ح ۱، به نقل از علل الشرایع.

بپردازند، پس با بندگی او از بندگی غیر او بی‌نیاز شوند. آنگاه مردی از ایشان پرسید: پدر و مادرم فدای شما شوند ای پسر رسول خدا، معرفتِ خدا چیست؟ حضرت فرمودند: معرفتِ اهل هر زمانی امامِ خودشان را که اطاعت او بر ایشان واجب است.

اگر آنچه از ابتدای این سلسله درس‌ها تا اینجا بیان شد، مورد قبول باشد، به راحتی می‌توان پذیرفت که: معرفتِ خدا جز به معرفتِ امام زمان علیه السلام محقق نمی‌شود. و از همین جهت است که امام حسین علیه السلام، معرفتِ خدا را به معرفتِ امام زمان علیه السلام تفسیر کرده‌اند، در حالی که نه خدای تعالی امام زمان است و نه امام زمان، خداست و نه صحبت از هیچ‌گونه حلول و وحدتی می‌باشد. تنها چیزی که هست، این است که اگر کسی امام خود را آنچنان که باید، بشناسد و تسلیم او گردد، برترین چیزی که به هدایتگری امام علیه السلام نصیب او می‌شود، حفظ شدن در مسیر معرفتِ خدای متعال و رسیدن به درجات بالاتر آن می‌باشد که این خود سرچشمه همه فضایل است.

### حکمت جناب لقمان

بنابراین، معرفتِ امام برای شخصِ عارف، منشأ و منبع همه خیرات و تضمین‌کننده سعادتی کامل اوست، به طوری که با داشتن آن، همه چیز را به دست می‌آورد. این معرفت همان است که در قرآن «حکمت» نامیده شده؛ آنجا که درباره لقمان می‌فرماید:



«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»<sup>۱</sup>

همانا لقمان را حکمت عطا فرمودیم.

به فرمودهٔ امام صادق علیه السلام حکمت در این آیه، معرفت لقمان به امام زمان خودش می‌باشد.<sup>۲</sup>

پس هدف از خلقت که عبارت از شناخت و بندگی خدای بزرگ است، در مقام عمل و تحققِ خارجی در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن «معرفتِ امام عصر علیه السلام» می‌باشد. تنها کسانی به هدف از آفرینش خود رسیده‌اند که به این مرتبه رسیده باشند، و گرنه از خواست خداوند دور هستند.

---

۱ - لقمان / ۱۲.

۲ - بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۶، ح ۱، از تفسیر قمی.

## فصل ۲

# دین داری در زمان غیبت

## درس یازدهم: دینداری در زمان غیبت

### غضب الهی در غیبت امام علیه السلام

خدای متعال برای هدایت انسانها، امامان از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را معرفی کرد تا مردم با مراجعه به ایشان، از گمراهی نجات یافته، به سعادت ابدی برسند. این بزرگترین نعمت خدا بر انسانها بوده است؛ زیرا همچنانکه ملاحظه شد، تنها وسیله هدایت، همین چهارده معصوم علیهم السلام هستند.

امت اسلام این افتخار را پیدا کردند که با سیزده نفر از این بزرگواران زندگی کنند و از محضر آنها استفاده ببرند. البته با کمال تأسف از امکان استفاده‌ای که برای امت بود، تعداد بسیار اندکی استفاده صحیح کردند، ولی خداوند نعمت حضور ایشان را تا قبل از آخرین

امام علی(ع) از مردم سلب نکرد.

باید توجه داشت که: اگر خداوند نعمتی را بدون آنکه شخص استحقاق آن را داشته باشد، به او ارزانی کند، این لطف خدا «فضل» نامیده می‌شود. اگر بعد از مدتی آن نعمت را سلب کرد، چون در اصل، استحقاقی برای به دست آوردن آن نداشته‌است، ظلمی از طرف خداوند به او صورت نگرفته و گرفتن آن نعمت عین «عدل» است.

بر خدا واجب نیست که همواره و برای همه کس با فضل خود رفتار کند، بلکه گاهی به فضل و گاهی هم به عدل خویش رفتار می‌کند و هر دو حالت، حکیمانه است. اما البته هیچ لزومی ندارد که ما انسانها هم از حکمت رفتار متفاوت خداوند با مخلوقات خود، سر در آوریم. آنچه او انجام می‌دهد، چه عدل و چه فضل، قطعاً حکیمانه است؛ چه ما حکمت آن را بفهمیم و چه نفهمیم. فهم حکمت کارهای خدا هم - اگر امکان پذیر باشد - نوعاً از طریق ادله نقلی میسر است و در حد تشخیص و روشنگری عقل آدمی نمی‌باشد.

### سنت قطعی الهی در سلب نعمتها

یکی از سنتهای الهی که در قرآن و روایات بیان شده، این است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>

خداوند وضعیت یک گروه را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خودشان وضع خود را دگرگون کنند.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>.

این به دلیل آن است که خداوند نعمتی را که به یک گروه عطا فرموده، تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها وضع خود را دگرگون کنند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءَ حَتْمًا لَا يَنْعَمُ عَلَىٰ عَبْدِهِ نِعْمَةً فَيَسْلُبُهَا إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَوْجِبُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ سَلْبَ تِلْكَ النِّعْمَةِ. وَ ذَلِكُمْ قَوْلُ اللَّهِ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup>.

قضای حتمی خدا این است که اگر به بنده‌اش نعمتی عنایت فرماید، آن نعمت را از او نمی‌گیرد مگر آنکه گناهی مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند. و این مطلب همان قول خداوند است که فرمود: «خداوند وضعیتی یک گروه را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خودشان وضع خود را دگرگون کنند.»

این سنت الهی یکی از مصادیق سبقت گرفتن رحمت خدا بر غضب اوست. بنابراین هر چند گرفتن یک نعمت از یک امت، ظلم نسبت به آنها نیست، اما طبق آنچه خود خدا مقرر فرموده، تا آن امت در برابر نعمت خداوند ناشکری و قدرناشناسی نکنند، مبتلا به سلب آن نمی‌گردند. با توجه به این مقدمه، می‌توان گفت:

هر چند حکمت غیبت امام عصر علیه السلام برای ما به طور کامل روشن

۱ - انفال / ۵۳.

۲ - تفسیر نورالثقلین ج ۲ ص ۴۸۸.

نشده و طبق احادیثی که در این خصوص وارد شده، علت آن پس از ظهور خود حضرت مشخص می‌گردد،<sup>۱</sup> اما یکی از حکمت‌ها و علت‌هایی که برای آن ذکر شده و به خود مردم برمی‌گردد، مسأله غضب خداوند بر امت قدرناشناس پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. نعمت حضور ائمه علیهم السلام فضل بزرگی از طرف خدا بر امت اسلام بوده است که متأسفانه به خاطر معاصی خود، مبتلا به سلب آن گشته‌اند و بر اثر غضب خدا بر خلق، امام عصر علیه السلام از دیدگان آنها مخفی گشته‌اند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، نَحَانَا عَنْ جِوَارِهِمْ.<sup>۲</sup>

وقتی خدای متعال بر آفریده‌های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می‌کند.

در اختیار مردم بودن امامان برای رجوع سهل و ساده به ایشان، از مصادیق فضل خداست و دور کردن امام از دسترسی عادی به ایشان، مطابق عدل الهی است. آن فضل، بر این عدل مقدم بوده است، ولی غضب خدا سبب عدول از فضل به عدل گردید و این غضب هم نتیجه نافرمانی و معصیت خود مسلمانان است.

به هر حال انکار نمی‌توان کرد که محرومیت مردم از استفاده عادی بردن از امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، از بزرگترین محرومیت‌هایی است که هیچ چیز جای آن را در زندگی نمی‌گیرد. ما از این بابت نه

۱ - بحث تفصیلی در این زمینه در حلقه‌های بعدی این سلسله درسها در مباحث «غیبت» خواهد آمد.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۳۱.

خرسند و خوشحال بلکه ناراضی و ناراحت هستیم؛ اما نه از خداوند که عدل او جای ناراحتی و ناخرسندی ندارد بلکه از خود و گناه خود و مردمان دیگری که سبب این غضب الهی را فراهم کرده‌اند؛ به خصوص که می‌دانیم خداوند با غیبت امام علیه السلام امت را امتحان می‌کند و بسیاری از امام‌شناس‌ها در این امتحان سرافکننده و مردود می‌شوند.

### امتحان سخت دینداری در زمان غیبت

«امتحان» یکی از حکمت‌هایی است که بنابه دلایل نقلی، در امر غیبت امام زمان علیه السلام وجود داشته‌است؛ امتحانی که بسیاری از شیعیان موفقیتی در آن پیدا نمی‌کنند. امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا  
الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ. إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ امْتَحَنَ  
بِهَا خَلْقَهُ<sup>۱</sup>.

صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که (در آن) معتقدان به امامت (هم) از اعتقاد خود برمی‌گردند. این امر (غیبت) چیزی نیست جز امتحانی از جانب خدا که خلق خود را به آن می‌آزماید.

این امتحان، خاص معتقدان به امامت است و دیگران قبل از این رتبه، در امتحان‌های قبل شکست خورده و از رده خارج شده‌اند. اکنون در زمان غیبت آخرین پیشوا، خداوند می‌خواهد ثابت قدمها را از افراد سست ایمان و سطحی نگر جدا نماید. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۲.

أَمَّا وَ اللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِيْنَا مِنْ دَهْرِكُمْ. وَ لَتَمَحْضَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ. قُتِلَ. هَلَكَ. بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟! وَ لَتَذْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُوْنَ كَمَا تُكْفَى السُّفْنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ.<sup>۱</sup>

توجه داشته باشید! قسم به خدا امام شما سالهایی از روزگارتان را در غیبت خواهد بود. و شما مورد آزمایش سخت قرار خواهید گرفت؛ تا آنجا که گفته می‌شود: امام زمان از دنیا رفت. کشته شد. به هلاکت رسید. به کدام دره وارد شد؟! و همانا دیدگان مؤمنان بر آن امام اشک می‌ریزد. و شما همچون کشتی‌هایی که گرفتار امواج دریا شده، سرنگون می‌شوند، سرنگون خواهید شد.

انسان باید در اعتقادات خود سخت استوار باشد تا بر اثر این سختی‌ها و ناملايمات نلغزد و در عقاید خویش سست نشود. از این جهت باید از پیشوایان خود بسیار سپاسگزار باشیم که قبل از آنکه زمان غیبت فرا برسد، ما را از خطرات و لغزشگاه‌های آن آگاه کرده‌اند.

### مردن یاد امام علی در زمان غیبت

امتحان غیبت کار را به جایی می‌رساند که اکثر کسانی که معتقد به امامت امام غایب هستند، از عقیده خود برمی‌گردند و دیگر چندان اسمی از حضرت نمی‌برند و یادی هم از آن بزرگوار نمی‌کنند. صقربن ابی دلف می‌گوید:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَاءَ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي، ابْنِي عَلِيٌّ. أَمْرُهُ أَمْرِي. وَ قَوْلُهُ قَوْلِي. وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي.

وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ. أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ. وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ. وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ.

ثُمَّ سَكَتَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ؟ فَبَكَى عَلَيْهِ بِكَاءٍ شَدِيداً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مَنْ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لِمَ سَمِيَ الْقَائِمُ؟ قَالَ عَلَيْهِ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ از تداومِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ.<sup>۱</sup>

از ابو جعفر محمد بن علی (امام جواد) علیه السلام شنیدم که می فرمایند: امام بعد از من پسر من علی است. امر او امر من، و سخن او سخن من، و اطاعت از او اطاعت از من است. و امام پس از او پسرش حسن است. امر او امر پدرش، و سخن او سخن پدرش، و اطاعت از او اطاعت از پدرش می باشد.

سپس حضرت سکوت فرمودند. عرض کردم: ای پسر رسول خدا، پس امام بعد از حسن کیست؟ حضرت علیه السلام گریه شدیدی کردند، سپس فرمودند: بعد از حسن پسرش، قائم به حق است که انتظار (ظهورش) می رود.

عرضه داشتیم: ای پسر رسول خدا، چرا ایشان «قائم» نامیده شده اند؟ فرمودند: چون او زمانی قیام می کند که یادش مرده است و اکثر معتقدان به امامت وی، از عقیده خود بازگشته اند. آری؛ آن قدر بی وفایی و قدرناشناسی نسبت به امام زنده در زمان



غیبت زیاد می شود که نام و یاد ایشان در جامعه می میرد و اکثر شیعیانش آن اعتقادی را که باید به امامت ایشان داشته باشند، از دست می دهند.

### بی دین شدن ناخود آگاه

سختی مطلب آنگاه بیشتر درک می شود که انسان بداند به نحوی اعتقاداتش را از دست می دهد که خودش هم متوجه نمی شود. این حالت مدت زمان زیادی هم طول نمی کشد، بلکه یک صبح تا غروب برای بی دین شدن کفایت می کند! امام باقر علیه السلام می فرمایند:

لَتَمَحَّضَنَّ يَا شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَمَحَّضَ الْكُخْلِ فِي الْعَيْنِ. وَإِنَّ صَاحِبَ الْعَيْنِ يَذْرِي مَتَى يَقَعُ الْكُخْلُ فِي عَيْنِهِ وَ لَا يَعْلَمُ مَتَى يَخْرُجُ مِنْهَا. وَ كَذَلِكَ يُصْبِحُ الرَّجُلُ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُمَسِّي وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا؛ وَ يُمَسِّي عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُصْبِحُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا.<sup>۱</sup>

ای شیعیان آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یقیناً برای پاک شدن مورد آزمایش سخت قرار می گیرید، همچون پاک شدن سرمه در چشم. (از این جهت که) انسان می فهمد چه موقع سرمه وارد چشمش گردید، ولی خارج شدنش را از چشم متوجه نمی شود. و به همین شکل انسان بامداد اعتقاد به امامت ما (اهل بیت) دارد، ولی شامگاه بی اعتقاد می شود؛ و نیز شامگاه اعتقاد به امامت دارد، ولی بامداد عقیده خود را از دست می دهد (بدون آنکه خود بفهمد چطور اعتقادش دگرگون گردید).

خطاب حضرت در این حدیث به همه شیعیان است و شامل پیروان ائمه علیهم السلام در زمان حضور ایشان هم می شود. اگر برای کسانی که درک حضور امام علیه السلام را می کردند، چنین خطری وجود داشته، پس وای به حال شیعیان زمان غیبت حضرت که به غضب الهی مبتلا شده و حیران و سرگردان مانده اند!

**گریه امام صادق علیه السلام به خاطر گرفتاری های مؤمنان در زمان غیبت**  
همین شدت بلایا و سختی های زمان غیبت بود که امام صادق علیه السلام را به حال مؤمنان آن زمان، گریان و پریشان ساخته بود. سدید صیرفی می گوید: همراه با مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب، خدمت مولایمان حضرت صادق علیه السلام مشرف شدیم. دیدیم ایشان روی خاک نشسته اند، در حالی که یک عبای خیزی بر دوش دارند و چون زن فرزند مرده جگر سوخته اشک می ریزند، به طوری که غم و اندوه بر گونه هایشان مشخص است و رخساره حضرت دگرگون شده و اشکها اطراف چشمان مبارکشان را مرطوب ساخته است.

در این حال حضرت کلماتی را خطاب به حضرت مهدی علیه السلام بر زبان داشتند که سدید عین آن عبارات را نقل می کند و بعد می گوید: به ایشان عرضه داشتیم: ای پسر بهترین مردم، خدا دیده ات را گریان نکند. از چه پیشامدی اشک شما روان و دیده شما گریان شده است؟ و چه چیز شما را این گونه به ماتم نشانده است؟ حضرت آهی کشیدند و فرمودند:

نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ. وَ هُوَ الْكِتَابُ

الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَالرَّزَايَا وَعِلْمِ مَا كَانَ وَ  
 مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ  
 الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غَيْبَهُ وَ  
 إِبْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلَوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلَّدَ  
 الشُّكُوكَ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبِهِ وَ ازْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ  
 دِينِهِمْ وَ خَلَعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ؛ الَّتِي قَالَ اللَّهُ  
 تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»<sup>۱</sup> - يَعْنِي  
 الْوَلَايَةَ - فَخَذَّتْنِي الرَّقَّةُ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ.<sup>۲</sup>

صبح امروز در کتاب جعفر نظر کردم؛ همان کتابی که در آن علم  
 مرگ و میرها و بلاها و گرفتاری‌ها و گذشته و آینده تا روز قیامت  
 مندرج است و آن (کتاب یا علم) را خداوند مخصوص به  
 پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه بعد از ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قرار داده‌است. و در آن  
 کتاب تأمل نمودم درباره تولد قائم ما اهل بیت و غیبت و دیر کرد  
 او و طولانی شدن عمرش و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و پدید  
 آمدن تردیدهایی که به خاطر طولانی شدن زمان غیبت در  
 دل‌های آنها حاصل می‌شود و برگشتن بیشتر آنها از دین خود و  
 بازکردن طوق اسلام از گردنهای خود؛ همان طوقی که خدای  
 متعال درباره‌اش فرموده‌است: «هر انسانی را طائری هست که بر  
 گردنش آویخته‌ایم» که منظور ولایت اهل بیت می‌باشد. (بعد از  
 این تأملات) دلم سوخت و اندوه فراوان بر من چیره شد.

۱ - اسراء / ۱۳.

۲ - کمال‌الدین، باب ۳۳، ح ۵۱.

این دلسوزی و ناراحتی در حق کسانی است که امام زمان خود را گم کرده‌اند و به شک و تردید در اعتقادات خویش مبتلا گشته‌اند و همین باعث ارتداد و بی‌دینی آنها شده‌است. این مطلب امام صادق علیه السلام را قرن‌ها قبل از فرا رسیدن زمان غیبت گریان کرده بود.

### حفظ دین در زمان غیبت

همان‌طور که گذشت، مهمترین خطری که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام ما را تهدید می‌کند، خطر از دست رفتن اعتقادات صحیح و بی‌دین شدن است. به همین جهت در خصوص زمان غیبت، سفارش‌های اکیدی بر مراقبت از دین شده‌است. امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ، فَاللهَ اللهُ فِي أَدْيَانِكُمْ  
لَا يَزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ.<sup>۱</sup>

وقتی پنجمین فرزند از فرزندان امام هفتم غایب گردید، در مورد دین خود بسیار مراقب باشید و خدا را در حفظ آن فراموش نکنید تا مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند.

حفظ دین در زمان غیبت، کار ساده‌ای نیست و به صرف اینکه انسان تصمیم قلبی بر انجام آن بگیرد، محقق نمی‌شود. تحقق هر چیزی راه خاصی دارد که باید از آن راه وارد شد و کسی که از راهش وارد نشود، نباید انتظار حصول آن را داشته باشد. حفظ دین هم باید از راه خودش باشد.

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۲.

## دقت در غذای روح

یکی از راههای حفظ دین، کنترل کردن کتابها و مجلاتی است که انسان مطالعه می‌کند، یا نوارهایی که گوش می‌کند، یا فیلمهایی که می‌بیند. همه اینها باید حساب شده باشد و تا انسان مطمئن نشده است که آنچه می‌خواند یا می‌بیند یا می‌شنود، از لحاظ فکری و اعتقادی سالم می‌باشد و او را نسبت به اعتقادش سست نمی‌کند، نباید سراغ آن برود. هر کتابی را نباید خواند. پای صحبت هر کسی نباید نشست. دروازه دل را به سوی هر بیگانه و نااهل نباید گشود. همان‌گونه که انسان غذایی را که می‌خواهد بخورد، تا مطمئن از سلامتیش نشود، استفاده نمی‌کند و از هر جایی و هر کسی آن را تهیه نمی‌کند، افکار و آراء و اندیشه‌ها را هم نباید از هر کسی گرفت و به هر کسی اعتماد کرد. قرآن به ما چنین سفارش می‌کند:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ»<sup>۱</sup>

انسان باید در غذای خود نظر کند (که چه چیزی را بخورد و چه چیزی را نخورد).

این غذا، هم شامل غذای جسم و بدن آدمی می‌شود و هم غذای روح و فکر آدمی را در بر می‌گیرد. به همین جهت در حدیثی از امام باقر علیه السلام در پاسخ سؤال راوی از «طعامه» در آیه شریفه چنین آمده است:

عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ»<sup>۲</sup>

۱ - عبس / ۲۴.

۲ - بحار الانوار ج ۲ ص ۹۶ ح ۳۸، از محاسن برقی.

منظور از طعام علمِ اوست که کسب می‌کند، باید نظر کند که از چه کسی آن را می‌گیرد.

پس انسان در مورد غذای روح - یعنی افکار و اندیشه‌هایی که بر او وارد می‌شود - باید بیش از غذای بدن و جسم خود حساسیت داشته باشد و تا اطمینان پیدا نکرده که چیزی به ضرر دین او نیست، سراغش نرود.

گاهی انسان به نام تحقیق و از روی انگیزه‌های به ظاهر روشنفکرانه، سراغ کتابها و مقالاتی می‌رود که از نظر علمی صلاحیت کافی را برای تشخیص درست و نادرست آن ندارد و آن وقت به خیال تحقیق، آنچه را معتقد بوده، به آسانی از دست می‌دهد. کم‌کم در آنچه یقین داشته، شک می‌کند و آنگاه به خودش می‌آید که دیگر کار از کار گذشته و آنچنان فکر و قلبش از سخنان باطل و افکار انحرافی پُر شده که دیگر سخن حق جایی در روح و قلب او ندارد و نسبت به هر فکر صحیحی، موضعی خصمانه می‌گیرد.

این کوریِ دل ممکن است با خواندن یک مقاله در یک روز - بین صبح تا غروب - واقع شود. زیرا مدت زمان انحراف، بستگی به میزان قوت و ضعف بُنیة ایمانی و علمی شخص دارد. اگر خیلی ضعیف باشد، در مقابل یک طرز فکر به ظاهر زیبا اما در واقع فاسد، نمی‌تواند مقاومت کند و به شک و تردید و سپس انکار می‌افتد.

اینها خطراتی است که در زمان غیبت بیش از هر زمان دیگری انسانهای باایمان را تهدید می‌کند. برای حفظ دین در این زمان، باید به شدت نسبت به این امر مراقب بود. اینکه همه فقهای شیعه، خواندن کتابهایی را که شخص توانایی علمی برای ردّ و اثبات مطالب آن ندارد

- تحت عنوان مطالعه « کتب ضالّه » - حرام دانسته‌اند، از همین جهت است. این فتوای فقها برخاسته از ادلّه ماثور از ناحیه ائمه (علیهم‌السلام) است. آنها به دلیل علاقه و محبتی که به دوستداران خود داشته‌اند و خواسته‌اند دین و اعتقادات آنها به راحتی دستخوش انحراف و تباهی قرار نگیرد، سفارش فرموده‌اند.

عمل به این سفارش، یکی از راههای حفظ و مراقبت از دین در زمان غیبت می‌باشد. کسی که با وجود همه این راههای انحرافی، بتواند مقاومت کند و اعتقادات سالم خود را حفظ کند و از مسیر اهل بیت (علیهم‌السلام) خارج نگردد، بسیار ارزشمند و تلاش او فوق‌العاده قیمتی است.

در احادیث مانگهداشتن دین در زمان غیبت، به نگهداشتن شاخه پراز خار در دست تشبیه شده‌است. این تشبیه به خوبی سختی دینداری را در این زمان می‌رساند. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غِيَّةً الْمَتَمَسِّكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ  
لِلْقَتَادِ. ثُمَّ قَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ. فَأَيُّكُمْ يُمْسِكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ؟...  
إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غِيَّةً. فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَ لِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.<sup>۱</sup>  
صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که در آن زمان کسی که دین خود را حفظ نماید، مانند کسی است که شاخه پراز خار قَتاد<sup>۲</sup> را با دست بتراند. (سپس حضرت این کار را با اشاره

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۱.

۲ - قَتاد نام درختی سخت است که خارهای آن مانند سوزن است. در عربی برای

دست مجسم فرمودند.) پس کدام یک از شما می تواند تیغ قتاد را با دست خود بکند؟! ... صاحب این امر غیبتی دارد. پس بنده باید تقوای الهی را حفظ نماید و دین خود را رها نکند.

### دینداری غریبانه

اوضاع زمان غیبت یک اوضاع آرام و بی دردسر نیست. شرایط به گونه ای است که انسان نباید از خطراتی که دینش را تهدید می کند، غافل شود. غفلت از این امر همان و از دست رفتن دین همان. انسان باید به مصلحت خودش بیندیشد و مشکلات زندگی، او را از سعادت خویش غافل نسازد. به تعبیری که در روایات آمده است، باید دینش را بگیرد و فرار کند. یعنی از مقابل دشمنانی که به اشکال مختلف می خواهند به دین او لطمه وارد کنند، بگریزد. هر کسی، توانایی مقابله و ازپا درآوردن دشمن را ندارد. حفظ خود بیش از هر چیز دیگری اهمیت دارد. امام جواد علیه السلام می فرمایند:

إِذَا مَاتَ ابْنِي عَلِيٌّ، بَدَأَ سِرَاجٌ بَعْدَهُ ثُمَّ خَفِيَ. فَوَيْلٌ لِّلْمُرْتَابِ  
وَ طُوبَى لِّلْغَرِيبِ الْفَارِ بَدِينِهِ<sup>۱</sup>

بعد از مرگ پسر علی (حضرت هادی علیه السلام) نوری ظاهر می شود (یعنی حضرت عسکری علیه السلام). سپس نور پنهان می گردد (زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام). پس وای بر کسی که به شک و تردید

---

کارهای بسیار سخت و دشوار، تراشیدن خارهای قتاد با دست، به عنوان ضرب المثل به کار می رود.

۱ - غیبت نعمانی، باب ۱۰، ح ۳۷.



افتد! و خوشا به حال آن غریبی که دین خود را بردارد و فرار نماید!

در زمان غیبت، غریبانه زیستن، انسان را در برابر انحرافات بهتر حفظ می‌کند. این صفتی است که مؤمنان از امام غریب خود - حضرت بقیة الله ارواحنا فداه - به ارث می‌برند.

اینها گوشه‌ای است از تصویر دینداری در زمان غیبت امام علیؑ از دیدگاه احادیث اهل بیت علیهم السلام. با توجه به وجود این مشکلات، باید دید راه چاره چیست و چگونه می‌توان از این خطرات گریخت و جان سالم به در برد.

در فصل بعد پاسخ این پرسش را در احادیث جستجو می‌کنیم.

## فصل ۳

# معرفت امام علی<sup>علیه السلام</sup> تنها راه خط‌دین در زمان غیبت

درس دوازدهم: درخواست معرفت از خداوند در زمان غیبت

چه باید کرد؟

این سؤال که در زمان غیبت امام <sup>علیه السلام</sup> چه باید کرد و راه نجات را در چه چیزی باید جستجو کرد، در زمان امامان گذشته مطرح شده و ایشان هم پاسخ داده‌اند. این سؤال و جواب به درد امروز ما می‌خورد و باید از پیشوایان خود سپاسگزاری کنیم که ما را در این مورد راهنمایی فرموده‌اند.

امام صادق <sup>علیه السلام</sup> می‌فرمایند:

إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ ... غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ  
يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ.<sup>۱</sup>

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۵.

آن جوان پیش از آنکه قیام کند، غیبتی دارد... ولی خدای عزوجل دوست دارد که شیعه را امتحان نماید. پس در آن هنگام (زمان غیبت) اهل باطل به تردید می‌افتند.

زراره که راوی حدیث است، پس از نقل این عبارات، از خدمت حضرت سؤال می‌کند که اگر من آن زمان را درک کنم، چه وظیفه‌ای دارم. حضرت چنین پاسخ می‌دهند:

إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

اگر این زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: خدایا، معرفت خود را به من ارزانی دار؛ که اگر خود را به من معرفی نکنی، من پیامبر تو را نمی‌شناسم. خدایا، معرفت رسول خود را به من ببخش؛ که اگر رسول خود را به من معرفی نکنی، من حجت تو را نمی‌شناسم. خدایا، معرفت حجت خود را به من عطا فرما؛ که اگر حجت خود را به من معرفی نکنی، از دین خود گمراه می‌شوم.

### نقش دعا در کسب معرفت

در این سفارش امام صادق (علیه السلام) دو نکته جلب توجه می‌کند: اول اینکه: حضرت دستور دعا می‌دهند و اینکه باید در خانه خدا

رفت و از او طلب دستگیری و نجات کرد و این، مطلب بسیار مهمی است. اگر کسی ذره‌ای به خودش یا به دیگرانی که مثل او هستند، متکی باشد و بخواهد روی اعمال خودش حسابی باز کند و اطمینانی - هر چند کم - به آنچه مطالعه کرده یا خدمت‌هایی که انجام داده و امثال اینها داشته باشد، همین اعتماد و اتکال بر غیر خدا، باعث لغزش و سقوط او در وادی هلاکت و بی‌دینی می‌شود. اگر خدا الحظه‌ای انسان را به خودش واگذار کند و توفیقات خود را از او سلب نماید، در آن صورت هیچ‌یک از اعمال انسان، به کارش نمی‌آید و احدی دست او را نخواهد گرفت:

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا»<sup>۱</sup>

هرکس را خداوند هدایت کند، هدایت شده است. و کسی را که خداوند گمراه کند، هیچ سرپرست ارشادکننده‌ای نخواهد داشت.

«اضلال» خدا به معنای سلب توفیق و رها کردن شخص به حال خویش است؛<sup>۲</sup> و گرنه خداوند منزّه است از اینکه کسی را به جبر، جهنمی سازد. بنابراین باید فقط به فضل و عنایت خداوند تکیه کرد و به آن بایی که او برای هدایت و دستگیری گشوده، رجوع نمود. در قرآن فرموده است:

«وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ ابْوَابِهَا»<sup>۳</sup>

به خانه‌ها از درهای آنها وارد شوید.

---

۱ - کهف / ۱۷.

۲ - در این مورد در حلقه اول به تفصیل سخن گفتیم.

۳ - بقره / ۱۸۹.

باب هدایتِ خداوند تنها اهل بیت عصمت و طهارت علی(ع) هستند.  
امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند:

نَحْنُ الْبُيُوتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا أَنْ تُؤْتَى مِنْ أَبْوَابِهَا... فَمَنْ  
تَابَعَنَا وَ أَقْرَبَ بِيُولَانِنَا، فَقَدْ آتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا. وَ مَنْ خَالَفَنَا  
وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا، فَقَدْ آتَى الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا.<sup>۱</sup>

ما هستیم آن خانه‌هایی که خداوند امر فرموده که از درهای آن  
وارد شوند... پس هر که از ما پیروی کند و به ولایت ما اقرار  
نماید، از درهای خانه‌ها وارد آنها شده است. و هر کس با ما  
مخالفت کند و غیر ما را بر ما ترجیح دهد، از پشتِ خانه‌ها وارد  
آنها شده است.

بنابراین انسان باید فقط از این ابواب الهی به خداوند توجه کند تا  
مورد عنایت او قرار گیرد.

با چنین اعتقادی باید به درگاه الهی دعا کرد. اگر دعا نباشد، انسان  
مورد توجه خداوند قرار نمی‌گیرد:

«قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ».<sup>۲</sup>

(ای پیامبر) بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به  
شما نمی‌کند.

نفس اعتقاد به این واقعیت، در پیشگاه خدای متعال اهمیت خاصی  
دارد؛ اینکه انسان بداند با وجود انجام همه وظایف خود، نباید بر  
اعمالش تکیه نماید. لذا می‌بینیم در دعاهای وارد شده از ناحیه

۱ - احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲ - فرقان / ۷۷.

بخش دوم: فصل سوم: معرفت امام علیه السلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت □ ۱۵۵

معصومین علیهم السلام روی همین مطلب تأکید و سفارش شده است. به عنوان مثال در دعای افتتاح که منسوب به امام عصر علیه السلام می باشد، این عبارت شریفه - ما خود از قرآن کریم<sup>۱</sup> - آمده است:

لَحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

حمد و ستایش شایسته خداست که ما را به این امر (ولایت و امامت) هدایت فرمود. و اگر هدایت خداوند نبود، ما هدایت نمی شدیم.

### اهمیت دعای مأثور

جهت دیگر در امر دعا، توجه خاص به دعاهای مأثور است. با اینکه انسان مُجاز است به هر زبانی و با هر بیانی - البته به شرطی که صحیح باشد - خدا را بخواند و از او حاجت خود را بخواهد، اما از آنجا که خدای متعال، انبیا و ائمه علیهم السلام را برای تعلیم نحوه بندگی و چگونگی ارتباط مردم با پروردگار خود، معین فرموده، بهتر است انسان نحوه دعا کردن را هم از ایشان سؤال کند و آن طور که آنها فرموده اند، خدا را بخواند. اثری که دعاهای مأثور دارد، در دعاهایی که انسانها خود آن را می سازند، وجود ندارد. آنگاه که دعایی از ناحیه معصومین علیهم السلام به دست انسان رسید، باید همان گونه که خود فرموده اند، آن را بخواند و مُجاز نیست که مطابق میل خود در آن دستکاری کرده، کم یا زیادش نماید.

این موضوع در ضمن یکی از سفارش های امام صادق علیه السلام برای

خصوص زمان غیبت حضرت ولی عصرؑ به صراحت آمده است. در آغاز حدیث فرموده اند:

سَتُصِيبُكُمْ شُبُهَةٌ فَتَبْقُونَ بِلاَ عِلْمٍ يُرَى وَ لا اِمَامٍ هُدَى. لا يَنْجُو مِنْهَا اِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ.

در آینده مبتلا به شبهه‌ای (مشتبه شدن حق و باطل) می‌شوید پس بدون وجود نشانه و پرچمی که دیده شود و حضور امامی که هدایت کند، باقی خواهید ماند. از این وضعیت جز کسی که دعای غریق را بخواند، نجات نمی‌یابد.

عبدالله بن سنان که راوی حدیث است، سؤال می‌کند: دعای غریق چگونه است؟ حضرت می‌فرمایند: می‌گویی:

ياَ اللهُ ياَ رَحْمَنُ ياَ رَحِيمُ ياَ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ، ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ.

ای خدا، ای رحمان، ای رحیم، ای کسی که دلها را زیرورو می‌کنی، قلب مرا بر دین خودت ثابت بدار.

آنگاه عبدالله بن سنان فرمایش حضرت را به این عبارت می‌خواند: «ياَ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ، ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ». اما امام علیؑ برای متذکر شدن او به اصالت لفظ صادر شده از معصوم، می‌فرمایند:

إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ: ياَ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ.

خدای عزوجل زیرورو کننده دلها و دیده‌ها می‌باشد (و عبارتی که

تو خواندی فی نفسہ صحیح است) ولی تو همان گونه که من می گویم، بگو: یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک.

در این سفارش که خاصّ زمان غیبت امام علیه السلام است، بر دعا و درخواست از خداوند تأکید شده است. نکته جالب، نامی است که حضرت روی این دعا گذاشته اند و آن را دعای «غریق» نامیده اند. غریق یعنی غرق شده و منظور از آن کسی است که به امواج بلا و فتنه های زمان غیبت گرفتار آمده و نمی تواند خود را از آنها نجات دهد. چنین کسی احتیاج به دستگیری دارد و باید دیگری او را نجات دهد. به همین جهت دعای غریق به او تعلیم داده شده تا بداند از چه کسی بخواهد و چه چیزی بخواهد.

### نگرانی از بی دینی در زمان غیبت

توجه داشتن به این واقعیت که مؤمنان در زمان غیبت در حال غرق شدن در دریای فساد و تباهی هستند، می تواند برای انسان بسیار مفید باشد. اگر انسان درد را بشناسد، به دنبال داروی آن می رود. کسی که احساس دردی نکند، دنبال معالجه هم نمی رود.

متأسفانه در زمان غیبت امام علیه السلام بسیاری از اهل ایمان، اصلاً شرایط حسّاس و خطرناک خود را درک نمی کنند و با خیال راحت و بدون دغدغه در کشتی نشسته اند که از هر طرف، مورد هجوم امواج خطرناک قرار گرفته و هر لحظه احتمال شکستن و خرد شدن آن وجود دارد. تنها کسانی که می دانند بیرون چه خبر است و نسبت به طوفانی بودن دریا و سست بودن بدنه کشتی آگاه هستند، نگرانی دارند. دیگران با خاطر آسوده در کشتی آرمیده اند و به انجام کارهای عادی خود



مشغول هستند!

در زمانِ غیبت، بسیار کم هستند افرادی که خطراتِ زمانه را درک می‌کنند و اوضاعِ بحرانی آن را تشخیص می‌دهند. وظیفهٔ این افراد توجه دادن به دیگران و هشدار دادن به آنهاست، تا آنها هم به فکر افتند و لااقل نصفِ آن مقدار که نگرانِ دنیای خود هستند، به فکر دینِ خود باشند و نسبت به حفظِ آن بی‌تفاوت و لأبالی نباشند.

وقتی انسان حساسیتِ زمانِ غیبت و سختیِ دینداری در آن را فهمید، آنگاه از جان و دل دعا می‌کند و به درگاهِ پروردگار دستِ نیاز بلند می‌کند و به ذیلِ عنایاتِ ائمه علیهم السلام متوسل می‌شود تا او را از این وضعیتِ بحرانی نجات دهند و سالم به ساحلِ نجات و سعادت برسانند.

پس به طور خلاصه ما باید باور داشته باشیم که اگر قلباً به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام معتقد بوده، در این اعتقاد ثبات و پایداری داشته‌ایم، جز به لطفِ پروردگار و فضلِ الهی نبوده‌است و هرگز نباید این نعمت را به خود منتسب بدانیم.

اگر درست بیندیشیم، هر قدر بر الطافِ الهی نسبت به ما افزوده شود، عدم استحقاقِ خود را نسبت به آنها بیشتر و عمیق‌تر وجدان می‌کنیم و به پیشگاهِ الهی خالصانه‌تر و باسوز بیشتر دعا و تضرع می‌کنیم. آری؛ انسان هر چه در مسیر هدایت جلوتر رود و پیشرفت نماید، به دستگیری بیشتری احتیاج دارد و باید به موازات ترقی در مسیر هدایت، توسلِ خود را به ابواب هدایت الهی بیشتر کند و از اعماق دل بخواند:

اللَّهُمَّ لَا تُمِثْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ. وَلَا تُزِعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي.<sup>۱</sup>

خدایا، مرا به مرگ جاهلی نمیران. و قلب مرا پس از آنکه هدایت کرده‌ای، منحرف مگردان.

قلب انسان که محل نزول هدایت الهی است، به دست خدا زیرورو می‌شود و اختیارش با انسان نیست. دست خدا همانا وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت گرامی ایشان هستند. لذا باید به آنها متوسل بود و از خدا طلب هدایت کرد.

### محتوای دعاها در زمان غیبت

دومین نکته‌ای که در سفارش امام صادق علیه السلام: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِكَ... ضَلَلتَ عَن دِينِي» جلب توجه می‌کند، محتوای این دعای شریف است که شامل معرفت خدا، معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و معرفت امام علیه السلام می‌شود. این امور اصول دین هستند و سایر مسائل، فروع دین محسوب می‌شوند.

در مباحث حلقه دوم به تفصیل بیان گردید که اگر کسی معرفت امام علیه السلام را داشته باشد و به ولایت ایشان پایبند گردد، در واقع آن دو معرفت قبلی را هم به دست آورده است. زیرا با اعتصام به جبل ولایت امام علیه السلام، اولین نعمتی که نصیب انسان می‌شود، توحید صحیح و اعتراف به معرفت خدا و التزام و تسلیم نسبت به بندگی اوست. لذا در انتهای

---

۱ - قسمتی است از دعای وارد بعد از نماز عصر روز جمعه، منقول از نایب اول

امام زمان علیه السلام در جمال الاسبوع سید بن طاووس فصل ۴۷ ص ۳۱۵ و کمال الدین، باب

دعا عرضه می‌داریم که اگر حجت خدا (امام علی(ع)) را شناسم، نتیجه‌اش گمراهی از دین است. این نتیجه صرفاً به این جهت نیست که عدم شناخت امام، موجب جهل به احکام دین است. این، امر مسلمی است که احکام فروع دین را فقط باید از اهل بیت علیهم‌السلام آموخت، اما مهم‌تر از فروع، اصول دین و پایه‌های اعتقادی است که معرفت امام علی(ع) محور و عصارهٔ همهٔ آنهاست. بدون وجود معرفت امام علی(ع)، توحید و معرفت خداوند هم به حال انسان مفید نخواهد بود و با وجود آن، عملاً همهٔ عقاید حقه در اختیار انسان می‌باشد.

بنابراین اگر گفته شود که «دین» همان معرفت امام علی(ع) است، سخنی مبالغه‌آمیز و از روی مسامحه نخواهد بود. آنچه در این دعا و دعای غریق، مورد درخواست انسان است، بیش از هر چیز معرفت صحیح نسبت به خود امام عصر عجل الله تعالی فرجه و ثبات و پایداری در آن می‌باشد. اگر این حاصل شود، بقیهٔ چیزها هم حاصل می‌شود و اگر این حاصل نشود، هیچ چیز دیگر هم به درد انسان نمی‌خورد.

## درس سیزدهم: فضیلت پایداری بر ولایت امام علیه السلام در زمان غیبت

### شگفت‌ترین ایمان

در دو درس گذشته از خطرات زمان غیبت و راه‌های در امان ماندن از آن، سخن گفتیم. حال اگر کسی با همه سختی‌ها و دشواری‌های زمان غیبت، به لطف خدا و دستگیری اهل بیت علیهم السلام بر معرفت امام علیه السلام و قبول ولایت ایشان ثابت قدم شد و از مسیر ایمان خارج نگردد، ایمانش بسیار قیمتی و ارزشمند خواهد بود. چنین شخصی از جهت اینکه به امام غایب و دور از دیدگان ایمان آورده، بر کسانی که زمان حضور ائمه علیهم السلام را درک کرده و با دیدن نشانه‌های آشکار، تسلیم شده‌اند، برتری و فضیلت دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

يا عَلِيُّ، وَاَعْلَمُ اَنَّ اَعْجَبَ النَّاسِ اِيْمَانًا وَاَعْظَمَهُمْ يَقِيْنًا قَوْمٌ  
يَكُوْنُوْنَ فِيْ اٰخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوْا النَّبِيَّ وَاَحَبَّهُمْ الْحُبَّةُ

فَأَمُّنُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ<sup>۱</sup>

ای علی، بدان که شگفت‌انگیزترین مردم از جهت ایمان و بزرگترین آنها از جهت یقین، گروهی هستند که پیامبر را ندیده‌اند و از دیدن حجت (خدا) محجوب مانده‌اند و به سیاهی روی سپیدی ایمان آورده‌اند.

سیاهی روی سپیدی می‌تواند کنایه از نوشته‌های قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام باشد که ایمان در زمان غیبت امام علیه‌السلام با تکابر همین نوشته‌هاست.

در حدیث دیگری وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حضرت قائم علیه‌السلام یاد کردند، چنین فرمودند:

طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبِهِ طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلٰى مَحَبَّتِهِمْ!  
أُولَئِكَ مَنْ وَصَفَهُمُ اللهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ  
بِالْغَيْبِ»<sup>۲</sup>....<sup>۳</sup>

خوشا به حال صبرکنندگان در غیبت او! خوشا به حال کسانی که بر محبت ایشان (ائمّه) پا برجا می‌مانند! آنها هستند کسانی که خداوند در کتاب خود، ایشان را چنین توصیف کرده‌است: «کسانی که به غیبت ایمان دارند»....

راستی وقتی انسان معجزات و نشانه‌های حقایق اهل بیت علیهم‌السلام را بالعیان مشاهده کند، ایمان آوردن به آنها و تسلیم شدن به ایشان،

۱ - کمال‌الدین، باب ۲۵، ج ۸.

۲ - بقره / ۳.

۳ - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۴، ج ۶.

بخش دوم: فصل سوم: معرفت امام علیه السلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت □ ۱۶۳

به مراتب ساده تر است از وقتی که انسان این گونه شواهد را مشاهده نکند و با مراجعه به نقل آن در تاریخ و احادیث، ایمان آورد؛ با این حال ایمانش مانند ایمان کسی باشد که این چیزها را به چشم خود دیده و با گوش خود شنیده است. مردم زمان حضور ائمه علیهم السلام به گونه ای امتحان می شدند و اهل زمان غیبت هم به گونه دیگری مورد امتحان قرار می گیرند.

### برادران پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان غیبت

مهمترین ماده امتحانی برای مردم زمان غیبت، همین ایمان به غیب است. آن قدر ایمان به غیب ارزش دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش، این افراد را برادران خود خواندند. ایشان روزی در جمع گروهی از اصحاب چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ لَقِّنِي إِخْوَانِي». «خدایا، برادرانم را به دیدار من برسان.» این دعا را دو بار بر زبان آوردند. اصحابی که گرد آن حضرت بودند، گفتند: ای رسول خدا، مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمودند:

لَا، إِنَّكُمْ أَصْحَابِي؛ وَ إِخْوَانِي قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا وَ  
لَمْ يَرُونِي، لَقَدْ عَرَفْتَنِيهِمْ اللهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ  
أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ. لَأَحَدُهُمْ  
أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خَرْطِ الْقِتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ أَوْ  
كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الْغَضَا. أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى؛ يُنْجِيهِمْ  
اللهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غَبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ. ۱

خیر، شما همنشینان و همراهان من هستید، و برادران من گروهی هستند در آخرالزمان که ایمان می‌آورند با اینکه مرا ندیده‌اند. خداوند آنها را با نامهایشان و نامهای پدرانشان به من معرفی کرده‌است قبل از آنکه ایشان را از صُلب پدران و رَحِم مادرانشان خارج سازد (قبل از تولد). ثابت‌قدم بودن هر یک از آنها در دین خود، از تراشیدن خارهای قَتاد در تاریکی شب سخت‌تر است یا مانند کسی است که آتش درخت «غُضا» را با دست گرفته‌باشد. اینها چراغهای روشن‌کننده در تاریکی هستند که خداوند ایشان را از هر فتنه تیره و تاری نجات می‌دهد.

«غُضا» نام درختی است که چوب آن مدّت زیادی آتش و حرارت را در خود حفظ می‌کند و به همین جهت، زغال بسیار خوبی دارد. دینداری در زمان غیبت نظیر آن است که انسان آتش آن درخت را در دست خود نگه دارد. با توجه به اینکه حرارتش مدّت زیادی باقی می‌ماند و به زودی سرد نمی‌شود، می‌تواند نشانگر خوبی از دینداری در زمان غیبت باشد که بسیار کارسختی است.

### کمی مؤمنان حقیقی در زمان غیبت

مؤمنی که اینچنین دین‌ورزی کند، آن فضایی را که در روایات فرموده‌اند، خواهد داشت. اما حیف که این‌گونه افراد بسیار کمیاب هستند! رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِمَامٌ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي. وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُتَنَطَّرُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ

بخش دوم: فصل سوم: معرفت امام علیه السلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت □ ۱۶۵

قِسْطاً كَمَا مُلِثْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا. وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا  
إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيَّتِ  
الْأَحْمَرِ.<sup>۱</sup>

حضرت علی بن ابی طالب پیشوای امت من و جانشین من بر  
امتم پس از من می باشد. و از فرزندان اوست آن قیام کننده ای که  
انتظار (ظهور)ش می رود. همان کسی که خداوند به وسیله او  
زمین را از عدل و داد پُر می کند همان طور که از ظلم و جور پر  
شده باشد. قسم به آن که مرا به حق بشارت دهنده قرار داد، آنها  
که در زمان غیبت او بر اعتقاد به او ثابت قدم می مانند، از گوگرد  
سرخ (اکسیر) کمیاب تر هستند.

پاداش این گونه افراد با کسانی که در ابتدای هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله  
برای پیشبرد اسلام در رکاب ایشان جنگیده اند و به شهادت رسیده اند،  
برابری می کند؛ هر یک نفر مطابق با هزار شهید از شهدای جنگ بدر و  
أُحُد! امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ مَوَالِيَنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ  
أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ.<sup>۲</sup>

کسی که بر ولایت و محبت ما (اهل بیت) در زمان غیبت قائم ما  
ثابت قدم بماند، خدای عزوجل پاداش هزار شهید از شهدای  
جنگ بدر و أُحُد را به او عنایت می فرماید.

اگر انسان قدر و ارزش چیزی را بداند، با میل و رغبت به دنبال

۱ - کمال الدین، باب ۲۵، ح ۷.

۲ - کمال الدین، باب ۳۱، ح ۷.



تحصیل آن می‌رود و از هر تلاشی برای به دست آوردن آن دریغ نمی‌کند و تحمل هر ناراحتی و سختی در راه حفظ و نگهداری آن، برایش راحت می‌شود. پس خوشا به حال کسی که ارزش ایمان به غیب را عمیقاً درک نماید!

### کسب ثواب یاری امام علی (ع) در زمان ظهور با معرفت ایشان

از آنچه گذشت، روشن شد که همه فضیلتها و ارزشها در بندگی خدای متعال، به داشتن معرفت امام علی (ع) و ملتزم شدن به آن برمی‌گردد؛ به طوری که اگر کسی این اکسیر گرانقدر را در اختیار داشته باشد، هیچ کمبودی از نظر آنچه مطلوب خداوند متعال است، ندارد. اگر مقدمه دیگری را به این مطلب بیفزاییم، می‌توانیم نتیجه مهمی را به دست آوریم. آن مقدمه این است که:

معرفت امام علی (ع) یک امر قلبی است که نتیجه‌اش محبت و ولایت ایشان و آرزوی یاری کردن آن حضرت در زمان ظهور و خدمت کردن در زیر پرچم ایشان می‌باشد. دیدن با چشم سر، مدخلیتی در تحقق این امر قلبی ندارد و لازمه آن هم نیست. چه بسا کسانی زمان حضور ائمه علیهم السلام یا پیامبر ﷺ را درک کرده بودند، اما هیچ معرفتی نسبت به ایشان نداشتند. در تاریخ می‌بینیم که دشمنان قسم خورده و درجه اول پیشوایان ما همان کسانی بودند که سالها با اهل بیت عصمت و طهارت زندگی کرده و در حالات مختلف، درک محضر ایشان را کرده بودند.

معرفت امام علی (ع) آن شناخت و پذیرش قلبی است که اگر کسی آن را نداشته باشد، دیدن هر ماه و هر هفته و هر روز امام علی (ع) برایش هیچ تأثیری ندارد. البته اگر اهل معرفت باشد، آن وقت مشاهده حسی آن

بخش دوم: فصل سوم: معرفت امام علیه السلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت □ ۱۶۷

بزرگوار، برایش سبب مزید معرفت و افزایش ارادت و تسلیم نسبت به ایشان می‌گردد و زمینه‌ای برای اظهار آمادگی نسبت به یاری ایشان در زمان ظهور خواهد بود.

حال از این دو مطلب می‌توان نتیجه گرفت که اگر کسی معرفت امام علیه السلام و در نتیجه آمادگی برای یاری کردن ایشان را داشت، ولی به علتی که تقصیر او هم نیست، از درک محضر آن بزرگوار و در خدمت ایشان بودن محروم بود، بعید نیست که خداوند پاداش کسی را که زمان ظهور امام علیه السلام را درک کرده و در لشکر ایشان انجام وظیفه نموده‌است، به او بدهد و او را از این نعمت بزرگ و ثواب عظیم محروم نگرداند.

به این ترتیب اگر کسی امام خود را بشناسد، تحقق یا عدم تحقق حکومت ظاهری ائمه موجب زیانی برای او نخواهد بود و به منزله همان کسانی است که زمان قیام و حکومت امام خود را درک کرده‌اند و در شمار لشکریان وی جای گرفته‌اند.

فَضِيلُ بْنُ يَسَارٍ از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»<sup>۱</sup>: «روزی که هر مردمی را با امامشان می‌خوانیم» پرسید. حضرت چنین فرمودند:

يَا فَضِيلُ، اِعْرِفْ اِمَامَكَ. فَاِنَّكَ اِذَا عَرَفْتَ اِمَامَكَ، لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدُّمُ هَذَا الْاَمْرِ اَوْ تَاخُّرُهُ. وَ مَنْ عَرَفَ اِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ اَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْاَمْرِ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ. لَا؛ بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِيَوَائِهِ.<sup>۲</sup>

۱ - اسراء / ۷۱.

۲ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أنّه من عرف إمامه...، ح ۲.

ای فضیل، امام خود را بشناس. زیرا اگر معرفتِ امام خود را داشته باشی، جلو افتادن یا به تأخیر افتادن این امر (حکومتِ ظاهری ائمه حق) زیانی به تو نمی‌زند. و کسی که امام خود را بشناسد، سپس (با معرفت) قبل از آنکه صاحب این امر قیام نماید از دنیا برود، همچون کسی است که در لشکر آن حضرت بوده باشد. نه؛ بلکه (بالا تر) مانند کسی است که زیر پرچم ایشان (در میدان جنگ) نشسته باشد.

این مژده برای کسانی که آرزوی درک زمان قیام و ظهور امامشان را دارند، بزرگترین مژده و بالاترین نوید است و آنها را بیش از پیش نسبت به اهمیتِ معرفتِ امام عصر عجل الله تعالی فرجه و التزام به آثار و نشانه‌های آن، معتقد می‌سازد. در زمان امامان گذشته هم گاهی بعضی از اصحاب که اوصافِ حضرت قائم علیه السلام و فضیلتِ درکِ زمان ظهور ایشان را شنیده بودند، آرزوی قلبی خود را که همان درک زمان حکومت حقّه بود، خدمت ائمه علیهم السلام اظهار می‌داشتند و ایشان هم در پاسخ، بر «معرفت امام علیه السلام» تکیه و تأکید می‌کردند.

یکی از این افراد ابوبصیر است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: «تَرَانِي أُدْرِكُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟»: آیا شما چنین می‌بینید که من زمان حضرت قائم علیه السلام را درک کنم؟ حضرت در پاسخ از او پرسیدند: «يَا أَبَا بَصِيرٍ، أَلَسْتَ تَعْرِفُ إِمَامَكَ؟»: آیا امام (زمان) خود را نمی‌شناسی؟

ابوبصیر عرضه داشت: «إِي وَاللَّهِ وَأَنْتَ هُوَ»: آری قسم به خدا. و او شما هستید. و در همین حال دست مبارک حضرت را به دستش گرفت. آنگاه امام علیه السلام به او فرمودند: «وَاللَّهِ مَا تُبَالِي يَا أَبَا بَصِيرٍ أَلَا تَكُونُ مُحْتَبِيًّا

بخش دوم: فصل سوم: معرفت امام علیه السلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت □ ۱۶۹

بِسَيْفِكَ فِي ظِلِّ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ!؟<sup>۱</sup>: (حال که چنین است) به خدا قسم - ای ابوبصیر - نباید نگران باشی از اینکه شمشیر بسته در خیمه حضرت قائم صلوات الله علیه حاضر نیستی.

این دلداری برای یکی از کسانی بود که آرزوی درک زمان ظهور امام قائم علیه السلام را داشت و حضرت، معرفت داشتن به امام زمان خودش را برای نیل به ثواب این آرزو کافی دانسته، اهمّیت آن را گوشزد فرمودند. بنابراین در زمان غیبت هم که مؤمنان آرزوی درک زمان ظهور و قیام امام خود را دارند، لازم است تا می توانند معرفت خویش را نسبت به آن حضرت عمق بخشند و هر چه بیشتر با فضایل و اوصاف ایشان آشنا شوند و وظیفه خود را در قبال آنها بدانند و آثار و لوازم معرفت را بشناسند و در خود پیاده کنند و با دقت و جدّیت تمام در این امر همت کنند تا - ان شاء الله - عاقبت به خیر از دنیا بروند.

---

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أنه من عرف إمامه ...، ح ۴.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۰ تا ۱۳

- ۱- امام صادق علیه السلام در مورد فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» چه توضیحی فرموده‌اند؟
- ۲- این جمله را توضیح دهید: «معرفت امام علیه السلام نسبت به معرفت الله طریقت دارد (طریقت منحصر به فرد) و نسبت به غیر معرفت خدا موضوعیت دارد.»
- ۳- مطابق فرمایش امام حسین علیه السلام معرفت خدا همان معرفت امام زمان علیه السلام است. این معنا را تبیین کنید.
- ۴- آیه شریفه: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم» بیانگر کدام سنت الهی است؟ توضیح دهید. غیبت امام عصر علیه السلام با این سنت الهی چه ارتباطی دارد؟
- ۵- امام باقر علیه السلام در توضیح آیه شریفه: «فلینظر الانسان الى طعامه» چه فرموده‌اند؟
- ۶- منظور از «دعای مأثور» چیست و چرا بر دعای غیر مأثور

بخش دوم: فصل سوم: معرفت امام علیه السلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت □ ۱۷۱

برتری دارد؟

۷- دعاهایی که سفارش فرموده‌اند در زمان غیبت خوانده شود،

دارای چه محتوایی است؟

۸- چگونه است که معرفت امام عصر علیه السلام ثواب یاری کردن ایشان

را در زمان ظهور دارد؟

## فصل ۴

# شناخت اوصاف امام عصر علیه السلام

### درس چهاردهم: مراتب معرفت امام علیه السلام

از مباحث گذشته دانستیم که تنها راه حفظ دین در زمان غیبت، معرفت امام علیه السلام است. در این فصل می خواهیم از چگونگی تحقق این معرفت سخن بگوییم.

#### حد واجب معرفت امام علیه السلام

امام صادق علیه السلام در حدیثی خطاب به معاویه بن وهب در باره معرفت امام علیه السلام فرموده اند:

إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجِبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ  
الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ... وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتُمُّ،  
بِنَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ وَ أَسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ.

به درستی که با فضیلت‌ترین و ضروری‌ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست... و بعد از آن (یعنی پس از معرفت رسول) معرفت آن امامی است که به او اقتدا می‌کند - هم شناخت ویژگی‌ها و اوصاف و هم شناخت نامش - چه در سختی و چه در آسایش.

در مورد ابتدای این حدیث شریف در مباحث حلقهٔ دوم سخن گفته‌ایم.

در ادامهٔ روایت، امام صادق علیهما السلام معرفت امام را به دو مرتبهٔ معرفت به اسم و معرفت به وصف و نعت<sup>۱</sup> تقسیم فرموده‌اند. با توجه به اهمیت و ضرورت آگاهی از این تقسیم، به توضیح و بررسی هر یک از این اقسام می‌پردازیم و سپس هر یک از این مراتب را بر وجود مبارک امام زمان علیهما السلام تطبیق می‌دهیم.

### معرفت به اسم و صفت

هر شخصی ممکن است از طریق اسم یا صفتش به ما معرفی شود. «اسم» در لغت به معنی نشانه است که وسیلهٔ شناخت فرد می‌باشد. به هر چیزی که فرد مورد نظر را از غیر او جدا سازد، اطلاق نشانه و یا اسم می‌توان کرد.

گاهی ممکن است کسی را به اسم لفظی او بشناسیم. مثلاً بدانیم که نامش «علی» است. دانستن نام خانوادگی او، به طور مشخص‌تری از دیگران متمایزش می‌کند. اگر بخواهیم اطلاعات دقیق‌تری در باره‌اش

۱- نعت و وصف، تقریباً مرادف یکدیگرند.



داشته باشیم، باید نام پدر، سال تولد، محل تولد و... او را بدانیم و اصطلاحاً به خصوصیات شناسنامه‌ای او آگاهی پیدا کنیم.

بدین ترتیب او را از طریق اسم «لفظی» اش می‌شناسیم و از این لحاظ او را با دیگری اشتباه نمی‌کنیم؛ هر چند که اگر خودش را ببینیم و یا صدایش را بشنویم، چه بسا او را نشناسیم.

نوع دیگری از معرفت به اسم، شناخت نشانه‌های تکوینی و ظاهری فرد است؛ مثلاً شکل و قیافه یا قد و قامت او را بدانیم و یا او را از طریق صدایش بشناسیم. بدین ترتیب، شکل و صدا و دیگر خصوصیات تکوینی او برای ما نشانه می‌شود و ما او را با دیگران اشتباه نمی‌گیریم. اینها مصادیق معرفت به اسم هستند. این مرتبه از معرفت، سطحی‌ترین رتبه شناخت ما نسبت به کسی است که می‌خواهیم نسبت به او معرفت پیدا کنیم.

معرفت به نعت و صفت، مرتبه بالاتری از معرفت است. در این معرفت، ما شخص را تنها از روی اسم و شکل و لباس و دیگر خصوصیات ظاهری نمی‌شناسیم، بلکه به یک سلسله ویژگی‌ها و کمالات باطنی او آگاه می‌شویم. مثلاً از اخلاق و رفتار، علم و آگاهی، ایمان و عمل صالح و دیگر توانایی‌ها و نقصان‌های او مطلع می‌شویم.

به این ترتیب حوزه معرفت به صفت و نعت، خیلی گسترده‌تر از معرفت به اسم است و عمق بیش‌تری هم دارد. چه بسا ما کسی را بارها و بارها دیده باشیم و خصوصیات شناسنامه‌ای او را به خوبی بدانیم، ولی بسیاری از جنبه‌های شخصیتی و اخلاقی و دینی و دیگر خصوصیات او بر ما مخفی باشد. عمق معرفت - که برخاسته از مراتب معرفت به نعت

و صفت است - گاهی آن قدر تفاوت دارد که گویی شناخت اسمی فرد، اصلاً به عنوان معرفت مطرح نمی‌شود. مثلاً ما فردی را به نام می‌شناسیم، اما نمی‌دانیم که چه فرد عالم و متقی و درست‌کار و خیری است. ولی فرد دیگری که حتی یک بار هم او را ندیده است، از این ویژگی‌هایش اطلاع دارد. در این فرض، کسی که معرفت به اوصاف این فرد عالم دارد، معرفتش از ما بیش‌تر است. اگر ما روزی با این فرد عالم همسفر و همراه شویم، ممکن است صفاتی از او برای ما روشن شود که اعتراف کنیم: «من تا به حال او را نشناخته بودم و تازه او را شناختم». بنابراین عمق معرفت به وصف، با معرفت به اسم، اصلاً قابل مقایسه نیست.

### مراتب معرفت به صفت

معرفت به نعت و صفت هم مراتب دارد و هر کدام از این مراتب اثری متفاوت با دیگری دارد.

مرتبه «اول»، معرفتی است که از طریق «شنیدن اوصاف» فرد حاصل می‌شود؛ یعنی وقتی که صفت و خصوصیات فرد را از دیگری می‌شنویم و یا در نوشته‌ای می‌خوانیم. این مرتبه، معرفت «غیابی» است؛ زیرا آن فرد، خود حاضر نیست و با توصیف دیگران به ما معرفی می‌گردد. مثلاً می‌شنویم که پزشکی در کار خود بسیار حاذق است و عمل‌های جراحی مشکلی را با موفقیت انجام داده یا بیماران سخت را مداوا کرده است. یا می‌شنویم که عالمی در مسائل دینی بسیار متخصص و خودش نیز اهل عمل است و موعظه‌اش بسیار به دل می‌نشیند، هم چنین افراد بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است و یا در کتابی فضائل و

کرامات او را می خوانیم.

بدین ترتیب نسبت به آن عالم یا پزشک معرفت پیدا می کنیم. این شناختها آثاری در قلب ما ایجاد می نماید و حال قلبی ما نسبت به وقتی که این اوصاف را شنیده بودیم دگرگون می شود. البته این معرفت که از راه شنیدن حاصل می شود، خود درجات مختلفی دارد. هر چه این شنیدنها بیشتر باشد و هر قدر که وصف کننده موثق تر و عالم تر باشد، و صفش اثر بیشتری در دل می گذارد.

مثلاً اگر کسی پزشکی را به ما معرفی کند، علاوه بر نوع توصیف او، وضعیت خود و صف کننده را هم در نظر می گیریم. اگر بدانیم او راستگوست و اهل اغراق و غلو نمی باشد، اثر معرفی او عمیق تر خواهد بود. هم چنین اگر بفهمیم که خودش پزشک است و حتی پزشک متخصص در همان رشته می باشد، در ما اطمینان بیشتری حاصل می شود. از نظر ما معرفی متخصص با توصیف شخص غیر وارد، کاملاً متفاوت است و ما در اثر توصیف فرد متخصص، اطمینان خاطری می یابیم که در حالات دیگر، این اطمینان هرگز حاصل نمی شود.

عامل دیگری که اثر معرفت به وصف از راه شنیدن را افزون می سازد، این است که معرف، خود اثر آن وصف را چشیده باشد. مثلاً کسی که از پزشکی تعریف می کند، اگر بگوید من ده سال است که فرزندم را نزد او می برم و نتیجه دیده ام، بیش تر اثر دارد تا این که بگوید یک ماه است که با او آشنا شده ام و یا خودم نیز تعریف او را شنیده ام، ولی تا به حال مراجعه نداشته ام. در این صورت کلام و تعریف او اثر کمتری در شنونده ایجاد خواهد کرد.

بنابراین ویژگی‌های معرف و سنخیت او با شخص تعریف شده و کیفیت شناخت خود او، ناخودآگاه، در میزان تأثیر تعریف و توصیف، مؤثر می‌باشد. این عوامل باعث می‌شود که عمق تأثیر شنیدن‌ها متفاوت گردد. این تأثیرات به صورت غیر اختیاری در دل فرد ایجاد می‌شود و ارتباطی به عمل او ندارد.

در «مرتبه دوم» می‌توانیم با «مشاهده» یا «دیدن» آثار، نسبت به اوصاف چیزی معرفت پیدا کنیم؛ یعنی تأثیر عمل و فعالیت او را روی دیگران ببینیم. فرض کنید یکی از نزدیکان شما ناراحتی خاصی داشته و شما شاهد رنج بردن او و مراجعه او به پزشکان مختلف بوده‌اید. سپس با چشم خود می‌بینید که مراجعه به پزشک خاصی باعث بهبود و سلامت بیمار شده است.

یا ممکن است ببینیم که جوانی دچار سرگردانی و حیرت شده و قدرت تشخیص ارزش‌ها را از دست داده است و در عمل نسبت به انجام وظایف شرعی و اخلاقی خود کوتاهی می‌نماید. سپس مصاحبت او را با فرد عالمی مشاهده می‌کنیم. به دنبال این معاشرت، می‌بینیم که این جوان تغییر رویه داده و نسبت به انجام وظایف خود کوشا شده است. این «دیدن»ها باعث می‌شود که ما شناختی نسبت به این فرد عالم پیدا کنیم.

بدین ترتیب با دیدن اثر یکی از اوصاف شخص در دیگران، پی به صفت او می‌بریم. این مرتبه از معرفت، از جهتی «حضور» می‌باشد؛ چون اثر صفت آن شخص نزد ما حاضر است و می‌توانیم آن را ببینیم. اثری که از این طریق در قلب انسان ایجاد می‌شود، بسیار عمیق‌تر از

معرفت از راه شنیدن می باشد.

«مرتبه سوم» معرفت به وصف، شناخت چیزی از راه «چشیدن» آن می باشد. در این نوع معرفت، از طریق مواجهه با واقعیت چیزی، آن را می شناسیم و خود تجلی گاه آن صفت می شویم. مثلاً وقتی به بیماری سختی دچار می شویم و به رنج بسیاری می افتیم، پس از مراجعه به پزشک های مختلف، اثری از بهبود در ما ایجاد نمی شود. در اوج سختی و ناراحتی، به پزشک متخصصی مراجعه می کنیم و او واسطه بهبود بیماری صعب العلاج ما می شود و با معالجه او، از آن درد و نا آرامی به حالت سلامت و آرامش می رسیم. در این حالت، خیلی خوب به متخصص بودن این پزشک پی می بریم و نسبت به این صفت او معرفت بیش تری پیدا می کنیم و این معرفت، تأثیر بسیار زیادی در قلب ما می گذارد.

مثال دیگر: در مسائل دینی به حیرت می افتیم، در تشخیص تکالیف خود ناتوان می شویم، حق و باطل ها در نظرمان مخلوط شده، از دستیابی به شیوه صحیح زندگی عاجز می گردیم. ناگهان متوجه می شویم که عمرمان بیهوده تلف شده و در گام برداشتن در مسیر بندگی خدا ناموفق هستیم و نمی توانیم راه را از بیراهه تشخیص دهیم. در این زمان به هر کوی و برزنی برای یافتن «صراط مستقیم» سر می زنیم. در این میان دستگیری عالمی را چشیده، به وسیله او نسبت به وظایف خود، تنبه می یابیم. در این صورت ما گوشه ای از علم این عالم را چشیده ایم و او به ما معرفی شده است.

این مرتبه از معرفت را که خود ما، یکی از اوصاف شخص را وجدان

می‌کنیم، می‌توان «معرفت شهودی» نامید؛ چرا که خود، شاهد صفت آن شخص می‌شویم و البته می‌توانیم مبین آن هم باشیم. عمق و میزان تأثیری که این مرتبه از معرفت در قلب انسان ایجاد می‌کند، با مراتب قبلی قابل مقایسه نیست.

پس به طور کلی می‌توانیم برای معرفت، چهار مرحله قائل شویم:

- ۱- معرفت به اسم
- ۲- معرفت غیابی به وصف
- ۳- معرفت حضوری به وصف
- ۴- معرفت شهودی به وصف

معرفت در هر مرحله نسبت به مرحله قبلی عمیق‌تر است و در هر درجه آن، نسبت به مرتبه بعدی، می‌توان اطلاق عدم معرفت (شناختن) کرد. انسان با رسیدن از یک مرحله به مرحله بعدی، در واقع معرفت جدیدی نصیبش می‌گردد و ضعف خود را که در مرحله قبل داشته، با تمام وجود خویش می‌یابد.

#### مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد)

بنابر آنچه گفته شد، در مورد یک پزشک، سه درجه معرفت به وصف وجود دارد:

- ۱- شنیدن اوصاف او
- ۲- دیدن آثار طبابت او
- ۳- معالجه شخص به وسیله او

هرکدام از این درجات معرفت که برای ما حاصل شود، متوجه می‌شویم که آنها در حقیقت به ما شناسانده شده‌اند و شناختن آنها کار

خود ما نبوده است.

مثلاً وقتی وصف یک پزشک متخصص و متعهد را می‌شنویم، شرایطی فراهم شده که ما در روز خاصی به محلّ معینی رفته، با فرد مشخصی برخورد کنیم که پیشتر با پزشک مورد نظر برخوردی داشته است. خدای تعالی به دل او انداخته تا از آن پزشک تعریف کند و به یاد او آورده است که خاطره خود را برای ما بیان نماید. البته در این حالت، توجه کردن به صحبت‌های گوینده، اختیاری ما بوده است، ولی علم و فهمی که در اثر این توجه حاصل می‌شود و انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، امری است که به اختیار شنونده نیست و کار خداست.

بنابراین، شناخت اوصاف دیگران کار خود شناسا<sup>۱</sup> نیست و این مطلب در همه مراتب معرفت صادق است. اما عمل و نحوه برخورد شناسا بعد از معرفت شروع می‌شود. یعنی وقتی وصف پزشکی را شنید و فهمید و یا طبابت او را دید و یا به وسیله او معالجه شد و تخصص او را چشید، این تعریف‌ها آثاری در قلب او ایجاد می‌کند که بنا به شدت و نوع معرفت، عمق آن تفاوت دارد.

این اثرگذاری‌ها کار خود شخص نیست، ولی بعد از این که قلب او تحت تأثیر این معرفت‌ها قرار گرفت، او ممکن است پذیرای این شناخت قلبی خود باشد و یا این که از آن روی گرداند. مثلاً اگر برخوردی با آن پزشک داشت، می‌تواند به او احترام بگذارد، جلو برود و به او سلام کند و یا این که بی‌توجهی کرده، هیچ احترامی برایش قائل نشود.

---

۱ - شخصی که شناخت برای او حاصل شده است.

به خوبی روشن است که بین شناخت قلبی فرد با عملکرد اختیاری او تفاوت زیادی وجود دارد و فرد می‌تواند عملکردی متناقض با معرفت قلبی خود داشته باشد. البته عملکرد اختیاری انسان، ممکن است در حد گفتن به زبان باشد. در این صورت، شخص می‌تواند زبان به مدح آن پزشک بگشاید و یا از او بسیار بدگویی کند.

ظریف‌ترین و حسّاس‌ترین - و در عین حال مهم‌ترین - عمل اختیاری در برابر معرفت، مربوط به قلب می‌باشد. در این مرحله با وجود این که شخص فهمیده است که این پزشک، متخصص و متعهد و متقی و... است و عقلش گواهی می‌دهد که باید نسبت به او خاضع باشد و به او احترام بگذارد، ولی شخص می‌تواند قلباً برای او ارزشی قائل نشود و نزد خود، او را پست شمارد. پس اعتقاد داشتن به او یا بی‌اعتقادی نسبت به او، یک عمل اختیاری قلبی است که جایگاه آن پس از حصول معرفت می‌باشد. بدین ترتیب، معرفت به اسم و وصف، به صورت غیر اختیاری برای انسان حاصل می‌شود. ولی پس از معرفت، اعتقاد یا عدم اعتقاد به آن، اختیاری اوست و همین اعتقاد داشتن را معرفت اختیاری می‌نامیم.

هر چه درجه معرفت فرد بالاتر باشد، اگر تسلیم شود و زیر بار معرفت خود برود، اعتقاد قلبی او عمیق‌تر خواهد بود. به عنوان مثال، اگر انسان اثر معالجه پزشکی را بر روی بیماری ببیند، در صورت عناد نداشتن، اعتقاد قوی‌تری به آن پزشک می‌یابد تا نسبت به وقتی که فقط وصف مهارت او را شنیده است. نیز اگر خودش حاذق بودن او را چشیده باشد، در صورتی که تسلیم معرفت شهودی خود گردد، اعتقاد عمیق‌تری نسبت به آن پزشک در مقایسه با حالت قلبی پیدا می‌کند. این اعتقاد مراتب مختلفی دارد که همگی اختیاری‌اند، اما معمولاً با



عمیق‌تر شدن معرفت‌ها، شدیدتر و عمیق‌تر می‌شوند؛ البته در صورتی که شخص اهل عناد و انکار و اقیات نباشد و بخواهد در برابر آنچه فهمیده و شناخته است، تسلیم شود. انسان پس از شناخت هر حقیقتی، این دو موضع کاملاً مختلف را می‌تواند داشته باشد. هر جا که معرفت، صفت و جوب پیدا کند، مقصود از آن، تسلیم و اعتقاد داشتن به چیزی است که معرفتش به صورت غیر اختیاری حاصل شده است.<sup>۱</sup>

### معرفت قلبی به امام علیه السلام

همه مراتب معرفت که به طور کلی توضیح داده شد، در باره معرفت امام علیه السلام نیز صدق می‌کند. در درجه اول می‌توانیم نسبت به ایشان معرفت به اسم داشته باشیم. از طریق روایات، اطلاعاتی در این زمینه به ما رسیده است و وظیفه داریم که از خصوصیات اسمی و نشانه‌ای و لای نعمت خود آگاه باشیم؛ حداقل در این حد که ایشان را از دیگران تمیز داده، کسی را به جای حضرت اشتباه نگیریم. نام پدر و اجداد طاهرین ایشان و این که در چه تاریخی و در کجا متولد شده‌اند و نیز خصوصیات ظاهری ایشان مانند قد و اندام و شکل صورت و... از جمله این مشخصات است. اگر تشخیص امام زمان علیه السلام به دانستن این اطلاعات بستگی دارد، لازم است انسان اینها را بداند، و در غیر این صورت شناخت اینها ضرورت ندارد؛ هرچند که معرفت انسان را به امامش شدیدتر و عمیق‌تر می‌سازد. البته لزوم و ضرورت در اینجا، به

---

۱ - در مورد معنای غیر اختیاری و اختیاری «معرفت» در حلقه اول به تفصیل

اعتقاد پیدا کردن انسان تعلق دارد که جایگاه آن پس از حصول شناخت است.

به عنوان مدخلی برای بیان و معرفی بعضی از اوصاف امام عصر عجل الله تعالی فرجه به این حقیقت توجه می‌دهیم که همه امامان ما، وارث کمالات پیامبران الهی از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بوده‌اند. این مطلب در احادیث به صراحت آمده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَّ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ  
جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عِثْرَةِ خَاتَمِ  
النَّبِيِّينَ ۱.

بدانید آن علومی که حضرت آدم علیه السلام از آسمان به زمین آورد، و همه فضائل پیامبران الهی تا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، در عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وجود دارد.

البته از عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هیچ کدام «نبی» نیستند، بنابراین باید همه کمالات و فضائل انبیاء علیهم السلام را بجز «نبوت» برای همه امامان قائل شویم. این همان مطلبی است که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است. ایشان پس از تذکر به وجوب معرفت امام به اسم و وصف، به پائین‌ترین حد معرفت امام به وصف اشاره فرموده‌اند:

... وَأَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوءَةِ، وَ  
وَارِثَةَ ۲.

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴۰۷، ح ۱۶.

پائین‌ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و وارث ایشان غیر از درجه نبوت می‌باشد.

بنابراین اگر بخواهیم امام‌شناس باشیم، باید امام علیه السلام را دارای مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله بدانیم؛ یعنی معتقد باشیم که امام علیه السلام همه مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله را جز نبوت دارا هستند. در واقع همه خصوصیات پیامبر در امام علیه السلام هم یافت می‌شود و تنها مقام نبوت از این قاعده مستثنی است. منظور از «درجه نبوت»، تأسیس شریعت و مخاطب شدن به وحی تشریحی از طرف خدا می‌باشد.

وحی شریعت اسلام به طور کامل به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شده است و آنچه ائمه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می‌کنند، همه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته‌اند و به طور مستقیم به خود ائمه علیهم السلام، «وحی تشریحی» نمی‌شود.

غیر از این شأن بقیه کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از علم، عصمت، ولایت و... همگی را ائمه علیهم السلام دارا هستند. از طرف دیگر، آنچه برای یک امام ثابت شده، برای سایر ائمه علیهم السلام هم ثابت می‌شود. این حقیقت در کلام امام صادق علیه السلام اشاره شده است:

إِنَّهُ لَا يَجِدُ عَبْدًا حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ لِأَخِرِنَا مَا لِأَوَّلِنَا

بنده‌ای به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر این که برای آخرین فرد ما (امامان) همان را که برای اولین ما بوده، قائل شود.

پس اگر صفتی برای یک امام ثابت شود، برای بقیه هم آن ویژگی وجود دارد. این مطلب با آنچه در باره اختصاصات هر یک از ائمه علیهم السلام

یا برتری خمسة طيبة بر امامان دیگر آمده است، منافاتی ندارد. چون در بحث فعلی، از اوصافی سخن می‌گوییم که به امامت امامان مربوط می‌شود و بین ایشان در بعد امامت تفاوتی وجود ندارد. با استفاده از این مقدمه، در درس‌های بعد به معرفی برخی اوصاف امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌پردازیم.

## درس پانزدهم: امام علیه السلام، طیب جسم و روح

### ۱ - طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ

آیات و روایات بسیاری را می‌توان یافت که در آن اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. از آنجا که امام علیه السلام عدل (همتای) پیامبر می‌باشد، با مراجعه به این اقوال، می‌توانیم اوصاف امام علیه السلام را بشناسیم. یعنی آنچه در باره پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، در مورد همه امامان معصوم علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صدق می‌کند.

با توجه به این مطلب، به یکی از اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نقل فرموده‌اند، توجه می‌کنیم. اما قبل از بیان حدیث، این نکته را یادآور می‌شویم که هرچه معرّف، بهتر و عمیق‌تر معروف را بشناسد، معرّفی او بسیار اثر بخش‌تر خواهد بود. حال بنگریم که در این روایت، معرّف پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟! امیرالمؤمنین

علی بن ابیطالبؑ چگونه و تا چه حد، پیامبر ﷺ را می‌شناخته‌اند؟! حضرت علیؑ در خطبهٔ قاصعه می‌فرمایند:

من مانند بچهٔ شتری که به دنبال مادرش راه می‌افتد، پیامبر ﷺ را پیروی می‌کردم، در هر روزی حضرت یکی از خصوصیات اخلاقی خود را ارائه کرده، به من دستور دنباله‌روی از آن را می‌دادند.<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ، تربیت شدهٔ خدا است و امیرالمؤمنین علیؑ دست پروردهٔ پیامبر ﷺ بوده‌اند. حضرت علیؑ خطاب به کمیل (ره) فرموده‌اند:

يَا كَمِيلُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَدَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَهُوَ أَدَّبَنِي، وَ  
أَنَا أُدِّبُ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۲</sup>

ای کمیل! به درستی که خداوند پیامبرش را تربیت فرمود، و ایشان هم مرا تربیت فرمودند، و من مؤمنان را تربیت می‌کنم.

پس وقتی ایشان پیامبر ﷺ را توصیف می‌فرمایند، در واقع استاد خویش را معرفی می‌کنند.

نکتهٔ مهم دیگر، این است که حضرت علیؑ اهل مسامحه و مبالغه گویی هم نبوده‌اند. مسلماً معرفتی که معرفی چنین فردی ایجاد می‌کند، عمق و تأثیر بیشتری خواهد داشت.

اکنون به کلام مهم حضرت امیرالمؤمنین علیؑ در وصف پیامبر ﷺ گوش جان می‌سپاریم:

طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَامَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴.

۲ - بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۶۹.

مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ  
السِّنَةِ بِكُمْ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ...<sup>۱</sup>

(پیامبر صلی الله علیه و آله) طبیعی است که (در بیماری‌ها و یا بین بیماری‌ها) طب خود را می‌گرداند (در حالی که) مرهم‌های خود را به خوبی ساخته و داغ‌هایش را آماده کرده است. آنها را هر جا که نیاز باشد قرار می‌دهد: بر دل‌های کور و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال. با داروهای خود موارد غفلت و سرگردانی را می‌جوید (و معالجه می‌کند).

در ابتدای روایت اشاره شد که پیامبر صلی الله علیه و آله طبیعی است که طب خود را می‌گرداند. دو معنا برای «دَوَّار بَطْبِهِ» می‌توان در نظر گرفت: یکی این که طبیب دلسوز، طب خود را بین بیماران می‌گرداند؛ یعنی خود سراغ بیماران می‌آید، حتی اگر آنها به او مراجعه نکنند، طبیب با طب خود برای مداوای آنها اقدام می‌نماید. معنای دیگر این که طب خود را در میان بیماری‌های مختلف می‌گرداند؛ یعنی طب او نسبت به انواع بیماری‌ها جریان پیدا می‌کند و هر نوع بیماری را مداوا می‌کند.

این طبیب، مرهم‌های خود را آماده کرده است و برای جایی که مرهم کارساز نباشد و احتیاج به ریشه کن کردن بیماری باشد، «مواسم» خود را داغ کرده است. «مواسم» جمع «میسَم» و از «وس م» می‌باشد. «وسم» به داغی گفته می‌شود که به حیوان زده می‌شود و جای آن روی بدنش باقی می‌ماند. همچنین «وسم» به معنای نشانه گذاشتن از طریق

داغ کردن است. <sup>۱</sup> کلمه «میسَم» <sup>۲</sup> اسم ابزاری است که به وسیله آن بر حیوان داغ می‌زدند. در قدیم برای ریشه کن کردن عفونت‌ها، شیء داغی را روی زخم می‌گذاشتند و این عمل با وجود این که خیلی دردناک بود، ولی ریشه عفونت‌ها را می‌سوزاند و آنها را به کلی از بین می‌برد <sup>۳</sup>.

بنابراین پیامبر ﷺ طیبی است که همه ابزار طبابت خود را آماده کرده است و هر جا که مرهم کار ساز نباشد، با داغ، بیماری را ریشه کن می‌سازد. این طیب، هم بیماری‌های جسمی و هم بیماری‌های روحی را مداوا می‌کند. دل‌های کور، گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال را شفا داده، افراد سرگردان و غافل را از غفلت و سرگشتگی نجات می‌بخشد.

«طیب بودن» یکی از اوصاف پیامبر ﷺ است که انسان، با معرفت به این وصف، می‌فهمد که دواي همه دردهای جسمانی و روحانی به دست ایشان بوده، آمادگی کامل برای شفای همه دردها را دارند. اگر این معرفت برای کسی حاصل شد، می‌تواند همین مقام را برای همه امامان در نظر گرفته، قائل به مقام طبابت برای حضرت علی و اولاد گرامی ایشان ﷺ باشد.

۱- کلمه «اسم» هم از «وسم» ریشه گرفته و به معنای «نشانه» است.

۲- «میسَم» در اصل «مِوسَم» بر وزن مِقتل بوده که واو در آن قلب به یاء شده است. سپس برای جمع بستن «میسَم»، حرف یاء به اصل خود بر می‌گردد و جمع آن مواسم می‌شود. البته میاسم هم در جمع «میسَم» گفته می‌شود. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۱۴.

۳- ضرب المثل مشهور عربی «أخِر الدَّوَاءِ الكَيُّ» (آخرین دارو، داغ گذاشتن است)، از همین واقعیت ریشه گرفته است.



### طیب جسم

امام عصر علیه السلام همچون پدران گرامی خود، طیب جسم و روح می‌باشند؛ طیبی که با طبّ خود به سراغ بیماران مختلف می‌روند و بر زخم‌های ایشان مرهم می‌گذارند. خواندن شرح حال کسانی که از این جهت مورد عنایت امام علیه السلام قرار گرفته و شفا یافته‌اند، می‌تواند وسیله‌ای برای ایجاد معرفت بیشتر امام زمان علیه السلام به وصف طبابت باشد. با این هدف، به ذکر نمونه‌هایی از دستگیری‌های حضرت بقیّة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌پردازیم.

### نمونه اول

یکی از اعضاء هیأت امناء مسجد مقدّس جمکران «آقای - ل» که توفیق بیش از بیست سال خدمت در این مسجد را دارد، چنین نقل می‌کند:

سنه ۵۱ یا ۵۲ بود. دقیقاً خاطر من نیست. شب جمعه بود و من طبق معمول به مسجد مشرف شده بودم. جلو ایوان مسجد قدیمی، کنار مرحوم ابوالقاسم، کارمند مسجد که داخل دکه مخصوص قبض می‌داد و پول می‌گرفت، نشسته بودم. نماز مغرب و عشاء تمام شده بود و جمعیت کم و بیش مشرف می‌شدند. در همین حیث بودیم که ناگهان خانمی جلو آمد. او دست دخترش را که ۱۲ تا ۱۳ سال نشان می‌داد، گرفته بود و یک پسر بچه تقریباً ۹ ساله هم در بغل داشت. پاهای بچه فلج بود. نگاهی به آنها کردم و گفتم: امری داشتید؟ خانم سلام کرد و من هم جواب دادم. بدون هیچ مقدمه‌ای گفت: من نذر کردم که

امام عصر علی (علیه السلام) بچه‌ام را امشب شفا بدهد، پنج هزار تومان بدهم. حال می‌خواهم اول هزار تومان بدهم.

من گفتم: آمدی امتحان کنی؟ گفت: پس من چه کنم؟ بی درنگ به او گفتم: نقدی معامله کن، با قاطعیت بگو: این پنج هزار تومان را می‌دهم و شفای بچه‌ام را می‌خواهم. کمی فکر کرد و گفت: خیلی خوب، قبول است. پنج هزار تومان را داد و قبض گرفت و رفت. بعد از سه چهار ساعت، آخر شب بود. من اصلاً قضیه را فراموش کرده بودم، دیدم خانمی آمد و این بار دست پسر بچه‌اش و دخترش را گرفته بود. ابتدا به نظرم رسید که دختر بچه را قبلاً دیده‌ام، ولی یادم نیامد تا این که خانم شروع کرد به دعا کردن. هی می‌گفت: خدا به شما طول عمر بدهد حاج آقا، ان شاءالله خدا به شما توفیق بدهد.

گفتم: چه شده خانم؟ گفت: این بچه همان بچه است، که اول شب آدم خدمتتان و توی بغلم بود. پاهایش را نشان داد. کاملاً خوب شده بود. اصلاً آثاری از ضعف و فلج در او نبود و گفت: شما را به خدا کسی نفهمد.

گفتم: خانم، این وقایع برای ما غیر منتظره نیست و تقریباً همیشه از این جور چیزها می‌بینیم. گفت: هفته دیگر ان شاءالله با پدرش می‌آیم و گوسفندی می‌آوریم و خداحافظی کرد و رفت. هفته بعد آمد و گوسفندی آوردند و ذبح کردند و خیلی اظهار تشکر کردند. من خودم بچه را دیدم. بغلش کردم و بوسیدم. این مطلب را خودم دیدم.<sup>۱</sup>

بخش دوم: فصل چهارم: شناخت اوصاف امام عصر علیه السلام □ ۱۹۳

وقتی این داستان را می شنویم یا می خوانیم، ناخودآگاه معرفت ما نسبت به امام زمان علیه السلام بیش تر می شود؛ چون ایشان را به وصف «طبابت» بیش تر می شناسیم؛ در حالی که چه بسا پیشتر این معرفت را در حدّ ضعیف تری داشتیم. اما کسی که شاهد این قضیه بوده (مادر یا آن کارمند مسجد) و با چشم خود دیده که بچه فلج در مدّت کوتاهی به عنایت و توجه امام زمان عجل الله تعالی فرجه شفا یافته است، دیدن این امر تأثیر بیش تری در او داشته و از معرفت بالاتری برخوردار شده و حال او با ما بسیار متفاوت است. بدین ترتیب ارادتی که او از این طریق به امام عصر علیه السلام پیدا کرده، بیش تر از ما است.

بالاترین مرتبه معرفت در این داستان، نصیب همان بچه ۹ ساله ای شده که طبابت حضرت را چشیده است. عمق معرفت او با دیگران قابل مقایسه نیست. چه بسا هر وقت اسم مسجد جمکران را بشنود، منقلب شود؛ چرا که او اثری در آنجا دیده و چشیده که دیگران نچشیده اند.

### نمونه دوم

مرحوم آیه الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (قدس سرّه) شرح توّسل یکی از علماء و بزرگان نجف به نام شیخ حسین آل رحیم را از قول دو شیخ جلیل القدر و مورد اعتماد - شیخ باقر کاظمی و شیخ محمد طه - چنین نقل کرده است:

در نجف شخصی به نام شیخ حسین آل رحیم زندگی می کرد که مردی پاک طینت و از مقدّسین و مشغول به تحصیل علم بود. ایشان به مرض سل مبتلا شد؛ به طوری که با سرفه کردن، از سینه اش اخلاط و خون خارج می شد. با همه این احوال در

نهایت فقر و پریشانی بود و قوت روز خود را هم نداشت. غالب اوقات نزد اعراب بادیه‌نشین در حوالی نجف اشرف می‌رفت تا مقداری قوت - هر چند که جو باشد - به دست آورد. با وجود این دو مشکل، دلش به زنی از اهل نجف تمایل پیدا کرد؛ اما هر دفعه که او را خواستگاری می‌کرد، نزدیکان زن به خاطر فقرش جواب مثبت به او نمی‌دادند و همین خود، علت دیگری بود که در هم و غم شدیدی قرار بگیرد.

مدتی گذشت و چون مرض و فقر و ناامیدی از آن زن، کار را بر او مشکل کرده بود، تصمیم گرفت عملی را که در بین اهل نجف معروف است انجام دهد؛ یعنی چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود و متوسل به حضرت بقیة الله ارواحنفاه بشود، تا به مقصد برسد.

شیخ حسین می‌گوید: من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم. شب چهارشنبه آخر شد. آن شب تاریک و از شبهای زمستان بود. بادی تند می‌وزید و باران هم اندکی می‌بارید. من در دکه مسجد که نزدیکی در است، نشسته بودم؛ چون نمی‌شد داخل مسجد شوم؛ به خاطر خونی که از سینه‌ام می‌آمد و چیزی هم نداشتم که اخلاط سینه را جمع کنم و انداختن آن هم که در مسجد جایز نبود. از طرفی چیزی نداشتم که سرما را از من دفع کند؛ لذا دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد گشت و دنیا پیش چشم تاریک شد.

فکر می‌کردم شب‌ها تمام شد و امشب، شب آخر است؛ نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد. این همه رنج و مشقت دیدم و

بار زحمت و ترس بر دوش کشیدم تا بتوانم چهل شب از نجف به مسجد کوفه بیایم، با همه این زحمات، جز یأس و ناامیدی نتیجه‌ای نگرفتم.

در این کار تفکر می‌کردم، در حالی که در مسجد احدی نبود. آتشی برای درست کردن قهوه روشن کرده بودم و چون به خوردن آن عادت داشتم، مقدار کمی با خودم از نجف آورده بودم؛ ناگاه شخصی از سمت درِ اول مسجد متوجه من شد. از دور که او را دیدم، ناراحت شدم و با خود گفتم: این شخص، عربی از اهالی اطراف مسجد است و نزد من می‌آید تا قهوه بخورد. اگر آمد، بی‌قهوه می‌مانم و در این شب تاریک، هم و غم زیاد خواهد شد.

در این فکر بودم که به من رسید و سلام کرد. نام مرا برد و مقابلم نشست. از این که اسم مرا می‌دانست، تعجب کردم! گمان کردم او از آنهایی است که اطراف نجف هستند و من گاهی میهمانشان می‌شوم. از او سؤال کردم: از کدام طایفه عرب هستی؟ گفت: از بعضی از آنهایم.

اسم هر کدام از طوایف عرب را که در اطراف نجف هستند، بردم. گفت: نه، از آنها نیستم. در اینجا ناراحت شدم و از روی تمسخر گفتم: آری، تو از طری طره‌ای؟ (این لفظ یک کلمه بی‌معنی است).

از سخن من تبسم کرد و گفت: من از هرکجا باشم، برای تو چه اهمیتی خواهد داشت؟ بعد فرمود: چه چیزی باعث شده که به اینجا آمده‌ای؟

گفتم: سؤال کردن از این مسائل هم به تو سودی نمی‌رساند.

گفت: چه ضرری دارد که مرا خبر دهی؟

از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد و طوری شد که هر قدر صحبت می‌کرد، محبتم به او زیادتر می‌شد؛ لذا یک سبیل از دخانیات ساخته و به او دادم.

گفت: خودت بکش، من نمی‌کشم.

برایش یک فنجان قهوه ریختم و به او دادم. گرفت و کمی از آن خورد و بعد فنجان را به من داد و گفت: تو آن را بخور. فنجان را گرفتم و آن را خوردم و متوجه نشدم که تمام آن را نخورده است. خلاصه طوری بود که لحظه لحظه محبتم به او زیادتر می‌شد.

به او گفتم: ای برادر، امشب خداوند تو را برای من فرستاده که مونس من باشی. آقای من! حاضری با هم کنار حضرت مسلم (ع) برویم و آنجا بنشینیم؟

گفت: حاضرم. حال جریان خودت را نقل کن.

گفتم: ای برادر، واقع مطلب را برای تو نقل می‌کنم. از روزی که خود را شناختم، شدیداً فقیر و محتاجم و با این حال چند سال است که از سینه‌ام خون می‌آید و علاجش را نمی‌دانم. از طرفی عیال هم ندارم و دلم به زنی از اهل محله خودمان در نجف اشرف مایل شده است؛ ولی چون دستم از مال و ثروت خالی است، گرفتنش برایم میسر نمی‌شود. این آخوندها مرا تحریص کردند و گفتند: برای حوائج خود متوجه حضرت صاحب‌الزمان (ع) بشو و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن؛ زیرا آن جناب را خواهی دید و حاجتت را عنایت خواهد کرد. و این آخرین

شب از شب‌های چهارشنبه است و با وجود آن که این همه زحمت کشیدم اصلاً چیزی ندیدم. این است علت آمدنم به اینجا، و حوائج من هم همین‌ها است.

در اینجا در حالی که غافل بودم، فرمود: سینه‌ات که عاقبت یافت؛ اما آن زن، پس به همین زودی او را خواهی گرفت. و اما فقرت، تا زمان مردن به حال خود باقی است.

درعین حال من متوجه این بیان و تفضلات نشدم و به او گفتم: به طرف مزار جناب مسلم علیه السلام برویم؟ گفت: برخیز.

برخاستم و ایشان جلوی من به راه افتاد. وقتی وارد مسجد شدیم، گفت: آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را نخوانیم؟ گفتم: چرا.

او نزدیک شاخص (سنگی که میان مسجد است) و من پشت سرش با فاصله‌ای ایستادم. تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم. ناگاه قرائت فاتحه او را شنیدم به طوری که هرگز از احدی چنین قرائتی را نشنیده بودم. از حسن قرائتش با خود گفتم: شاید او حضرت صاحب الزمان علیه السلام باشد و کلماتی شنیدم که به این مطلب گواهی می‌داد. تا این فکر در ذهنم افتاد، به سوی او نظری انداختم؛ اما در حالی که آن جناب مشغول نماز بود، دیدم نور عظیمی حضرتش را احاطه نمود، به طوری که مانع شد که من شخص شریفش را تشخیص دهم.

همه اینها وقتی بود که من مشغول نماز بودم و قرائت حضرت را می‌شنیدم و بدنم می‌لرزید؛ اما از بیم ایشان نتوانستم نماز را قطع کنم؛ ولی به هر صورتی که بود، نماز را تمام کردم. نور حضرت از

زمین به طرف بالا می‌رفت.

مشغول گریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبی که در مسجد با ایشان داشتم، شدم و عرض کردم: آقای من وعده شما راست است. مرا وعده دادید که با هم به قبر مسلم علیه السلام برویم. اینجا دیدم که نور متوجه سمت قبر مسلم علیه السلام شد. من هم به دنبالش راه افتادم، تا آن که وارد حرم حضرت مسلم علیه السلام گردیدم و توقف کرد و پیوسته به همین حالت بود و من مشغول گریه و ندبه بودم، تا آن که فجر طالع شد و آن نور عروج کرد.

صبح، متوجه کلام آن حضرت شدم که فرمودند: اما سینه‌ات که شفا یافت، و دیدم سینه‌ام سالم است و ابدأ سرفه نمی‌کنم. یک هفته هم طول نکشید. که ازدواج با آن دختر من حیث لا اَحْتَسِب (از جایی که گمان نداشتم) فراهم شد و فقر هم به حال خود باقی است؛ همان طوری که آن جناب فرمودند. والحمدلله.<sup>۱</sup>

مسئماً مرحوم شیخ حسین آل رحیم، پس از آن واقعه مبارک، معرفت و ارادت خاصی به حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف پیدا کرده بود که مایل بود هر جا می‌نشیند، از ایشان سخن بگوید. سخن کسانی که این گونه معرفت‌های شهودی به امام علیه السلام پیدا کرده‌اند، معمولاً اثر عمیقی بر شنوندگان می‌گذارد و چه بسا آنها را منقلب کند. کسانی که مرحوم شیخ حسین را دیده بودند، هم قطعاً معرفت بالاتری نسبت به وصف طبابت امام عصر علیه السلام پیدا کرده‌اند، اما هیچ یک از این

۱- برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، ص ۱۴۱ - ۱۴۴، به نقل از کتاب: العبقری

الحسان، ج ۲، بساط چهارم، ص ۱۴۷.



دو دسته - آنها که او را دیده یا وصفش را شنیده‌اند - معرفتی را که خود آن مرحوم نصیبش شد، هرگز نچشیده‌اند. تا کسی در معرض آن گونه حوادث قرار نگیرد، چنان معرفتی نصیبش نمی‌گردد. بله؛ اگر به همین درجه معرفتی که نائل شده است، ملتزم باشد، امید است که خداوند، معرفت‌های بالاتر را روزی او بگرداند.

### نمونه سوم

مرحوم نهاوندی (قدس سره) از قول مرحوم علامه آقا میرزا محمد حسین شهرستانی در «زوائد القرائد» نقل کرده است:

از جمله کرامات حضرت حجت منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، که در سرداب مقدس ظاهر شد، آن است که شخص لالی در آنجا شفا یافت. این خبر کم‌کم شایع شد تا این شنیدیم که آن شخص وارد کربلا شده است.

به قصد ملاقات او و تحقیق حال به منزلش رفتیم؛ اما در خانه نبود و چون بعد از مراجعت به خانه خبردار شد که حقیر به قصد ملاقات او رفته بودم، عصر خود با رفقاییش به منزل ما آمدند.

از جمله رفقای او حاج کربلایی اسماعیل تاجر شیرازی، ساکن کاظمین است. غالب رفقاییش از معتمدین هستند و با او از هند در کشتی بوده و کمال معاشرت را با هم دارند. همه شهادت دادند که او لال بوده و از قراین هم یقین به لال بودن او حاصل شد.

اسم خود آن شخص آقا مهدی است. شیرازی الاصل، که ساکن ملینه، از نواحی چین است.

حاج کربلایی اسماعیل بیان کرد: آقا مهدی پسر عموی من است.

حدود دو هزار تومان سرمایه تجارت داشت، ولی کم‌کم در طی معاملات مختلف تلف شد و حالش به خاطر غصه این امر و فکر و خیالات، کم‌کم منجر به جنون گردید. و مدتی مجنون بود تا این که با معالجه و غیره، به مرور جنون او تخفیف یافت؛ ولی لکنت در زبان او پیدا شد تا این که جنون کاملاً رفع شد؛ ولی زبان کاملاً لال گشت، و به جز با اشاره نمی‌توانست مطالب را تفهیم کند. سه سال و اندی به این حالت بود، تا این که ما عازم زیارت عتبات شدیم. او هم به قصد توسل و استشفاء و ملاقات مادرش که در عتبات بود، طالب زیارت گشت؛ لذا با ما به کشتی نشست تا به بغداد رسیدیم. در این حال قطار به سامرا می‌رفت. من او را به زیارت آنجا روانه کردم و خود در کاظمین ماندم. بعد خود آقا مهدی در بیان قضیه سامرا گفت:

روز پنج شنبه، نهم ماه جمادی الثانیه ۱۲۹۹، که همین امسال است، وارد سامرا شدم و بعد از زیارت حرم مطهر پای منبر روضه خوانی نشستیم.

سید عباس بغدادی روضه خواند و من گریه کردم و در دل ملتجی و متوسل بودم. صبح جمعه نیز به منزل بعضی از طلاب که مجلس روضه‌خوانی داشتند، رفتم. و از آنجا به منزل حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی سلمه الله تعالی رفته، و با اشاره التماس دعا کردم. ایشان نیز اظهار محبت نمودند و دعا کردند.

بعد از منزل میرزای شیرازی، به سرداب مشرف شدم. اما کسی را نیافتیم که برایم زیارت بخواند. به منزل مراجعت کردم و دوباره

بخش دوم: فصل چهارم: شناخت اوصاف امام عصر علیه السلام □ ۲۰۱

رفتم و کنار در سرداب ایستادم و بر دیوار نوشتم که من لالم؛ برای من زیارت بخوانید. شیخ علی روضه خوان از سرداب بیرون آمد. آن نوشته را به ایشان نشان دادم. او به سیدی گفت: این شخص را زیارت بده. گفت: پول بیاورد.

شیخ علی پولی از خود به او داد و سید مرا به سرداب برد و زیارت داد... پس از زیارت... ایستادم که نماز زیارت را بخوانم. تکبیر را مثل همیشه به اشاره گفتم و شروع به قرائت کردم. در این هنگام ناخودآگاه زبانم به «بسم الله الرحمن الرحيم» جاری شد. قرائت و اذکار را با تجوید خواندم و بعد از نماز، دو تسبیح استغفار کرده و صیغه توبه را خواندم. بیرون آمدم و به هر که رسیدم، سلام کردم تا آن که اشخاصی که حالت قبلی مرا دیده بودند، رسیدند و مطلب را فهمیدند. آنها اطرافم را گرفتند و جامه‌ام را پاره کردند و ازدحام نمودند. عاقبت به منزل گریختم.

صبح به منزل جناب حجة الاسلام میرزای شیرای رفتم؛ چون دنبال من فرستاده بودند، قضیه را سؤال نمودند و فرمودند: قرائت خود را بخوان.

وقتی خواندم، عرض کردم: من چند سال است که قرائت نکرده‌ام، طبعاً پسند سرکار نخواهد بود. فرمودند: بسیار خوب خواندی.

جمعی از زوّار که در آنجا بودند، خواهش کردند که چراغانی کنند. و چون اجازه یافتند، چراغانی با شکوهی انجام دادند.

آقا میرزا محمد عسکری تهرانی، صاحب مستدرکات بحار الانوار، فرمودند: در شب اول چراغانی که آیه الله مجاهد مرحوم میرزای

شیرازی، حضور داشتند، طنابی که از گلدسته شرقی به گلدسته غربی بسته بودند و تعداد زیادی فانوسهای شیشه‌ای به آن آویخته بود، گسیخته شد؛ ولی فانوسها چه آنها که روی پشت بام ایوان افتادند و چه آنها که روی هم ریختند، از اعجاز ائمه عسکریین علیهم السلام هیچ آسیبی ندیدند.<sup>۱</sup>

### نمونه چهارم

آقای متقی امام جماعت یکی از مساجد قم (برای مرحوم حضرت آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی) نوشته‌اند که:

روز دوشنبه هیجدهم ماه صفر از سال ۱۳۹۷<sup>۲</sup>، حادثه مهمی پیش آمد که سخت مرا و دهها نفر دیگر را نگران نمود، یعنی همسر این جانب محمد متقی همدانی، در اثر غم و اندوه و گریه و زاری دو ساله که از داغ دو جوان خود - که در یک لحظه در کوههای شمیران جان سپردند - در این روز مبتلا به سکتة ناقص شدند. البته طبق دستور دکترها مشغول معالجه و مداوا شدیم. ولی نتیجه‌ای به دست نیامد، تا شب جمعه ۲۲ ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثه سکتہ، شب جمعه تقریباً ساعت یازده، رفتم در غرفه خود استراحت کنم. پس از تلاوت چند آیه از کلام الله و خواندن دعای شب جمعه، از خداوند تعالی خواستیم که امام زمان حجة بن الحسن صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین را

۱- برکات حضرت ولی عصر علیہ السلام، ص ۳۲۷ - ۳۲۹، به نقل از کتاب العبقری

الحسان، ج ۱، بساط دوم، ص ۱۰۰.

۲- مطابق با ۱۳۵۶ شمسی.

مأذون فرماید که به داد ما برسد.

و جهت این که متوسل به آن بزرگوار شدم و از خداوند تبارک و تعالی مستقیماً حاجت خود را نخواستم این بود: تقریباً از یک ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می کرد که من قصه ها و داستانهای کسانی که مورد عنایت حضرت بقیه الله ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء قرار گرفتند و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده اند برای او بخوانم. من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب «نجم الثاقب» حاجی نوری را برای او خواندم. در ضمن من هم به این فکر افتادم که مانند صدها نفر دیگر چرا متوسل به حجت منتظر امام ثانی عشر علیه سلام الله الملك الاکبر نشوم.

لذا همان طور که در بالا تذکر دادم، در حدود ساعت یازده شب متوسل شدم به آن بزرگوار، و با دلی پر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم. ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه طبق معمول بیدار شدم. ناگاه احساس کردم از اطاق پائین که مریض سخته کرده در آنجا بود، صدای همه می آید. سر و صدا قدری بیش تر شد و ساکت شدند. و ساعت پنج ونیم که آن روزها اول اذان صبح بود، به قصد وضو آمدم پائین. ناگهان دیدم صبیۀ بزرگم - که معمولاً در این وقت در خواب بود - بیدار و غرق در نشاط و سرور است.

تا چشمش به من افتاد، گفت: آقا مژده بدهم به شما؟ گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهر یا برادرم از همدان آمده اند، گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند! گفتم: کی شفا داد؟ گفت: مادرم

چهار بعد از نیمه شب، با صدای بلند و شتاب و اضطراب ما را بیدار کرد. چون برای مراقبت مریض، دخترش و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده‌اش مهندس غفاری که این دو نفر اخیراً از تهران آمده بودند تا مریضه را به تهران ببرند برای معالجه، این سه نفر در اطاق مریضه بودند که ناگهان داد و فریاد مریضه (بلند می‌شود) که می‌گفت: «برخیزید آقا را بدرقه کنید، برخیزید آقا را بدرقه کنید». می‌بیند که تا اینها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش که چهار روز بود که نمی‌توانست حرکت کند، از جا می‌پرد، دنبال آقا تا دم در حیاط می‌رود. دخترش که مراقب حال مادر بود و در اثر سر و صدای مادر که آقا را بدرقه کنید بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می‌رود که ببیند مادرش کجا می‌رود. دم در حیاط، مریضه به خود می‌آید، ولی نمی‌تواند باور کند که خودش تا اینجا آمده، از دخترش زهرا می‌پرسد که: زهرا من خواب می‌بینم یا بیدارم؟! دخترش پاسخ می‌دهد که: مادر جان ترا شفا دادند، آقا کجا بود که می‌گفتی آقا را بدرقه کنید؟ ما کسی را ندیدیم. مادر می‌گوید: آقای بزرگواری در زی اهل علم، سید عالی قدری که خیلی جوان نبود، پیر هم نبود، به بالین من آمد، گفت: برخیز خدا ترا شفا داد. گفتم: نمی‌توانم برخیزم، با لحن تندتر فرمود: شفا یافتید برخیز، من از مهابت آن بزرگوار برخاستم... چون خواست از اطاق بیرون رود من شما را صدا زدم که او را بدرقه کنید، ولی دیدم شما دیر جنبیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.

بحمدالله تعالی پس از این توجه و عنایت، حال مریضه فوراً

بهبود یافت، چشم راستش که در اثر سگته غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز میل به غذا کرد. در همان لحظه گفت: گرسنه‌ام برای من غذا بیاورید. یک لیوان شیر که در منزل بود به او دادند. با کمال میل تناول نمود، رنگ رویش به جا آمد. و در اثر فرمان آن حضرت که گریه مکن، غم و اندوه از دلش برطرف شد.<sup>۱</sup>

در پاورقی کتاب، ذیل این داستان آمده است که: «و ضمناً خانم مذکور از پنج سال قبل روماتیسم داشت. از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت، با آن که اطبا نتوانستند معالجه کنند».

در این داستان هم، مراتب مختلف معرفت امام علیه السلام به چشم می‌خورد، مرتبه اول برای همه کسانی است که این ماجرا را می‌شنوند. در مرتبه بعد، معرفت کسانی است که شاهد ماجرا بوده‌اند و حال بیمار را قبل و بعد از بهبودی دیده‌اند. اینها بیش‌تر از گروه اول تحت تأثیر «طبابت» امام علیه السلام قرار می‌گیرند. اما بالاترین حد معرفت را خود آن بیمار دارد که «طبابت» امام زمانش را چشیده است. معرفت او با دو گروه قبلی اصلاً قابل مقایسه نیست و او نمی‌تواند عمق تأثیری را که عنایت امام علیه السلام در او گذاشته، به آنها منتقل کند. دیگران خودشان باید بچشند و گرنه با شنیدن از او فقط مرتبه ضعیفی از معرفت برایشان حاصل می‌شود که شدت و عمق آن، تفاوت زیادی با معرفت خود آن بیمار شفا یافته دارد.

این نمونه‌ها گوشه‌ای از تجلی وصف طبابت امام زمان علیه السلام است.

پس از حصول این معرفت، اعتقاد و عدم اعتقاد به این صفت برای امام علی(ع) به اختیار خود انسان بستگی دارد. کسی که به وصف طبابت امام علی(ع) معتقد است، وقتی بیماری را می بیند، بیش از هر کس و پیش از هر کس، به دستگیری امام عصر علی(ع) دل می بندد. آنگاه که به اسباب و عوامل عادی و طبیعی تمسک می جوید، قلباً از آن طبیب واقعی، شفا می طلبد و این اسباب را صرفاً وسیله شفا دادن ایشان می داند و امیدی به آنها - مستقل از عنایت امام علی(ع) - نمی بندد.

در مقابل، برخی افراد، طبابت امام علی(ع) را شنیده یا دیده و یا چشیده اند، اما اعتقادی شایسته و مناسب آنچه فهمیده اند، به حضرتش ندارند؛ یا این که به شکلی، از تسلیم قلبی به این وصف امام علی(ع)، طفره می روند و می خواهند آن را توجیه خلاف واقع کنند.

### طبیب روح

مرتبه بالاتر طبابت اهل بیت علیهم السلام، در مورد روح افراد متجلی می شود. چه بسیار افرادی که به وسیله ایشان از غفلت و حیرت در آمده اند! و چقدر افراد سرگردان که نجات یافته اند! کاملاً روشن است که تربیت روح نسبت به تربیت جسم، سطح بالاتری دارد. اگر همه بیماری های جسمی مداوا شود و همه بدن ها سالم گردند، اما اهل عبادت پروردگار نباشند، چه فایده ای برای ایشان دارد؟ سلامت جسم، وقتی ارزش می یابد که از آن در جهت بندگی خدا استفاده شود. در غیر این صورت، بهبودی و شفا یافتن، نعمت نخواهد بود. ولی معمولاً به بیماری های جسمی بیش از ناراحتی ها و دردهای معنوی و روحی توجه می شود.



به عنوان مثال اگر بشنویم کسی به بیماری صعب‌العلاجی مثل سرطان دچار شده، خیلی ناراحت می‌شویم. ولی اگر شاهد انحرافات فکری و عقیدتی دیگران باشیم، کم‌تر نگران می‌شویم، در حالی که گرفتاری‌های روحی و اخلاقی به مراتب خطرناک‌تر بوده، هلاکت واقعی افراد به این جنبه مربوط می‌شود.

وقتی می‌شنویم یا می‌بینیم که امام عصر عجل الله تعالی فرجه از گمراهان یا افراد سست ایمان دستگیری کرده و آنها را در مسیر صحیح دینداری قرار داده‌اند، باید بیش از شفا دادن یک بیمار سرطانی، برای ما اهمّیت داشته باشد، در حالی که متأسفانه چنین نیست. نوع افراد، شفا دادن جسم بیمار را مهم‌تر می‌دانند تا نجات روح فرد از هلاکت و بیماری گمراهی و انحرافات عقیدتی. وقتی می‌بینیم یا می‌شنویم که امام علیه السلام افراد را از جهل و غفلت نجات داده و آنها را به مسیر هدایت و توحید راهنمایی کرده‌اند، نسبت به «طیب روح» بودن امام علیه السلام معرفت پیدا می‌کنیم. پس از حصول این معرفت باید قلباً نیز بدان معتقد گردیم.

## درس شانزدهم: ابشار علم و کشتی نجات

### ۲ - علم مصبوب

جهل، از امراض روحی است که انسان را به غفلت و حیرت و نهایتاً به بیراهه می‌کشاند. شفای این درد، علم است که به دست امام علیه السلام می‌باشد. یکی از اوصافی که امام رضا علیه السلام برای معرفی امام معصوم علیه السلام به کار برده‌اند، تعبیر: «المختص بالعلم»<sup>۱</sup> است؛ یعنی علم، اختصاص به امام علیه السلام دارد. بنابراین هر کس بخواهد عالم شود، باید سراغ امام برود؛ چرا که ایشان تنها منبع علم هستند. در عبارتی از زیارت آل یس نیز امام زمان علیه السلام، خود را «العلم المصبوب» یا «علم سرازیر شده» معرفی فرموده‌اند.<sup>۲</sup> به کار بردن تعبیر علم به جای عالم، نشانهٔ مبالغه است.<sup>۳</sup> یعنی امام علیه السلام علم مجسم است. پس تشنگان علم، باید سراغ

۱- اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.

۲- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۶.

۳- در ادبیات عرب اگر بخواهند بگویند صفتی در حد کمال و تمام است، به جای

ایشان بروند؛ چرا که طبق فرمایش امام هشتم علیه السلام:

### الإمام الماء العذب على الظماء<sup>۱</sup>

امام، آب شیرین در حال تشنگی (برای شخص تشنه) است. آب، مایه حیات است و حیات مادی و معنوی انسان به آن وابسته است. آب، فقط آن مایع نوشیدنی که جسم ما را سیراب می‌کند، نیست. بلکه به هر چه انسان تشنه را سیراب کند، اطلاق آب می‌شود. البته آبی که تشنگی قلبی انسان را سیراب می‌کند و باعث حیات روح انسان می‌شود، اهمیت بیش‌تری دارد.

### «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»<sup>۲</sup>

و هر چیز زنده را از آب (زنده) قرار دادیم.

کسی که قلبش به نور علم امام علیه السلام هدایت شده، «حی» یعنی «زنده» است و در مقابل، کسی که قلبش منور به نور هدایت الهی و علم امام علیه السلام نشده باشد، «میت» است.

### «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...»<sup>۳</sup>

و آیا کسی که مرده (گمراه) است، پس زنده‌اش کردیم (هدایتش نمودیم)؟...

حقیقت حیات، زنده شدن قلب به نور معرفت و علم امام علیه السلام، و

---

□ اسم فاعل، مصدر یا اسم مصدر به کار می‌برند. مثلاً اگر بخواهند بگویند کسی خیلی عادل است، می‌گویند عدل است.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.

۲- انبیاء / ۳۰.

۳- انعام / ۱۲۲.

حقیقت موت، تاریکی قلب از این نور است. بنابراین اگر علم امام را بچشیم، خاصیت «الماء العذب» یا «آب گوارا» بودن امام علیؑ را چشیده‌ایم.

راه چشیدن آن، همان است که در قرآن کریم آمده است.  
قرآن می‌فرماید:

«وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»<sup>۱</sup>

و این که اگر بر آن روش، پایدار بودند، هر آینه از آب فراوان، ایشان را سیراب می‌کردیم.

از حضرت صادق علیؑ، در تفسیر این آیه، پرسیدند. حضرت «الطَّرِيقَةُ» را به «ولایت» تفسیر کردند و در مورد «لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» فرمودند:

لَأَذَقْنَاهُمْ عِلْمًا كَثِيرًا يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»<sup>۲</sup>

علم فراوانی که از ائمه علیهم السلام بیاموزند، به ایشان می‌چشانند. یعنی اگر کسی استقامت و پایداری در مسیر ولایت ائمه علیهم السلام داشته باشد، طبق وعده الهی از علم امام علیؑ به او بسیار می‌چشانند و او را کاملاً سیراب می‌کنند. آب نوشیدنی، سبب حیات جسمانی انسان است، اما آب به «علم» هم تفسیر شده، که سبب حیات روح انسان می‌باشد. همچنین در آیه شریفه دیگر می‌فرماید:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاءُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»<sup>۳</sup>

۱- جن / ۱۶.

۲- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۹، ح ۲.

۳- ملک / ۳۰.

بگو، اگر ببیند که آب شما (درزمین) فرو رود، پس چه کسی  
برایتان آب جاری ظاهر می‌سازد؟

امام رضا علیه السلام، آیه را چنین تفسیر فرموده‌اند:

مَاءُكُمْ أَبْوَابُكُمْ أَي الْأَئِمَّةِ علیهم السلام، وَالْأَئِمَّةُ أَبْوَابُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ  
خَلْقِهِ. (فمن یاتیکم بماء معین) یَعْنی بِعِلْمِ الْإِمَامِ.<sup>۱</sup>

منظور از «ماءکم» در آیه شریفه، درهای شما یعنی امامان علیهم السلام  
هستند. و امامان علیهم السلام درهای خدا میان او و آفریدگانش هستند.  
منظور از «ماءمعین» هم علم امام علیه السلام است.

ملاحظه می‌شود که در این آیه شریفه، آب به علم - و آن هم علم  
امام علیه السلام - تفسیر شده است. و این علم، باعث حیات روح آدمی می‌گردد.  
پس هر چیزی که مصداق پایداری در طریق ولایت اهل بیت علیهم السلام  
باشد، در چشیدن انسان از علم امام علیه السلام می‌تواند مؤثر باشد. یکی از  
مهم‌ترین این موارد، مراجعه جدی به احادیث اهل بیت علیهم السلام و مأخذ  
قرار دادن آنها در همه مسائل و تسلیم شدن به مفاد آنهاست. این امر  
خصوصاً در زمان غیبت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه که به طور عادی  
دسترسی به ایشان و درس گرفتن از محضرشان میسر نیست، اهمیت  
ویژه‌ای دارد. البته در همین زمان غیبت، کسانی بوده‌اند که با استفاده  
حضور، از امامشان بهره علمی برده‌اند که آگاهی از این موارد،  
معرفت ما را نسبت به همین ویژگی امام علیه السلام بالاتر می‌برد.

## دستگیری علمی امام عصر(ع)

در اینجا نمونه‌هایی از دستگیری علمی امام عصر ارواحنا فدا را در همین زمان غیبت یاد می‌کنیم، تا با شناخت این موارد، معرفت بیش‌تری را به وصف «علم مصبوب» بودن ایشان پیدا کنیم.

## نمونه اول

مرحوم مقدس اردبیلی یکی از علمای بزرگ شیعه است. شاگرد ایشان میرعلام نقل می‌کند که:

شبی در صحن مقدس امیرالمؤمنین(ع) گردش می‌کردم، در حالی که بسیاری از شب گذشته بود. ناگاه شخصی را دیدم که به سمت روضه مقدسه می‌آید. من نیز به سمت او رفتم. چون نزدیک شدم، دیدم استاد ما مولی احمد اردبیلی است. خود را پنهان داشتم، تا این که به نزدیکی در روضه مبارکه رسید، در حالی که در روضه بسته بود، سپس گشوده گردید و مقدس داخل روضه شد. دیدم که گویا با کسی سخن می‌گوید. بعد از آن بیرون آمد و در روضه بسته شد. من پشت سر او روانه شدم، به نوعی که مرا نمی‌دید، تا آن که از نجف اشرف بیرون آمدیم. مقدس به سمت کوفه رفت، تا آن که داخل مسجد کوفه گردید و در محرابی که حضرت امیرالمؤمنین(ع) شربت شهادت نوشیده، قرار گرفت. با شخصی در مسأله‌ای سخن گفت و زمان طولی درنگ نمود. آن گاه از مسجد بیرون آمد و به سمت نجف اشرف روانه شد. من نیز پشت سر او می‌رفتم، تا آن که به نزدیک مسجد حنانه رسیدیم. مرا سرفه گرفت، چنان که نتوانستم خودداری کنم. چون

صدای سرفه مرا شنید، متوجه من گردید و فرمود: آیا تو میرعلامی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: در اینجا چه کار داری؟ گفتم: از وقتی که داخل روضه مقدسه شده‌اید تا حال، با شما بودم. شما را به حق صاحب این قبر قسم می‌دهم که این ماجرا را که در این شب برای شما اتفاق افتاد، از اول تا به آخر، به من خبر دهید.

گفت: خبر می‌دهم به شرط آن که تا زمانی که من زنده‌ام، آن را به کسی نگویی. من هم در این مورد با او عهد و میثاق نمودم. چون مطمئن شد، فرمود: بعضی از مسائل بر من مشکل شد و در آنها درمانده و در فکر بودم. ناگاه بر دلم افتاد که به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام روم و آنها را از ایشان بپرسم. وقتی که به روضه مقدسه رسیدم، در بر روی من گشوده شد، چنانکه مشاهده نمودی. داخل شدم و به درگاه الهی تضرع نمودم تا حضرت، جواب مسائل مرا بفرماید. در آن حال، صدایی از قبر مطهر شنیدم که برو مسجد کوفه و آنها را از قائم علیه السلام بپرس، زیرا که او امام زمان تو است. این بود که آمدم در نزد محراب، و آنها را از حضرت حجت علیه السلام پرسیدم و جواب شنیدم و اکنون برمی‌گردم.<sup>۱</sup>

### نمونه دوم

از دیگر افرادی که مورد عنایت امام زمان علیه السلام قرار گرفته‌اند، مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته الله است. ایشان با امتیاز فوق‌العاده در علم

---

۱- العبقری الحسان، ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۶۴ با کمی تصرف و بازنویسی

و تقوا، مرجعیت عالم تشیع را در زمان خود به عهده داشتند. ایشان مقامشان به جایی رسیده بود که وقتی برایشان مشکل علمی پیش می‌آمد، گاهی خدمت امام زمان علیه السلام می‌رسیدند و سوالات خود را از منبع علم می‌پرسیدند. آقامیر سید محمد بهبهانی به دو واسطه از یکی از شاگردان شیخ نقل می‌کند که گفت:

در یکی از زیارات مخصوصه که به کربلا مشرف شده بودم، شبی بعد از گذشتن نیمه شب، برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم. و چون کوچه‌ها گل بود، چراغی با خود برداشتم. از دور شخصی را شبیه شیخ دیدم. چون قدری نزدیکش رفتم، دیدم شیخ است. در فکر افتادم که شیخ در این موقع شب، آن هم در این گل و لای، با چشم ضعیف به کجا می‌رود. من برای این که مبادا کسی در کمین او باشد، آهسته پشت سر او روانه شدم، تا بر در خانه‌ای مخروبه ایستاد، و زیارت جامعه را با حالت توجه خاصی خوانده و سپس داخل آن منزل گردید. من دیگر چیزی نمی‌دیدم، ولی صدای شیخ را می‌شنیدم که گویا با کسی تکلم می‌کند. پس به حمام رفتم و بعد به حرم مطهر مشرف گشتم، و شیخ را در آن مکان شریف دیدم. بعد از پایان این مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و قضیه آن شب را معروض داشتم. ابتدا شیخ منکر شد، تا پس از اصرار زیاد فرمود: گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأذون می‌گردم. و به درب آن منزل - که تو آن را پیدا نخواهی کرد - می‌روم، و زیارت جامعه می‌خوانم. چنانچه بار دیگر اجازه رسد، خدمت آن حضرت شرفیاب می‌شوم و مطالب لازمه را از آن



سرور می‌پرسم، سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات هستم، این مطلب را پنهان دار، و به کسی اظهار مکن.<sup>۱</sup>

مشاهده زندگی افرادی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت شده‌اند و علم امام را چشیده‌اند، باعث می‌شود که ما نسبت به منبع علمی که آنها را سیراب کرده است، معرفت بیش‌تری پیدا کنیم. چون در واقع شاگرد، به نوعی - هر چند بسیار محدود - می‌تواند معرفت استاد خویش باشد. اگر ما افرادی مثل شیخ مرتضی انصاری را درک کرده بودیم، در معرفت ما نسبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه هم تفاوت ایجاد می‌شد. البته دانستن کرامات و برخی از احوال ایشان نیز می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد. شناخت بیش‌تر یک امام‌شناس واقعی نظیر شیخ انصاری، در شناخت بیش‌تر خود امام علیه السلام قطعاً مفید است.

### کرامتی از مرحوم شیخ انصاری

مرحوم میرزا حبیب الله رشتی از شاگردان برجسته مرحوم شیخ انصاری بود و مسجد و منبر تدریس شیخ در نجف اشرف، پس از ایشان به آن بزرگوار واگذار شد. ایشان از پسر مرحوم حاجی سید علی شوشتری<sup>۲</sup> نقل کرد:

---

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲- ایشان از اولاد سید نعمت‌الله جزائری و مجاور نجف اشرف بودند. در زهد و ورع و تقوی سلمان عصر و مقداد زمان بودند و بر جنازه مرحوم شیخ انصاری اقامه نماز کردند و بعد از وفات شیخ تقریباً یکسال زنده بودند که امور معنوی مردم را اداره می‌کردند. (العبقری الحسان، ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۷۴).

در وبائی که در نجف حدود سال ۱۲۷۰ هجری قمری واقع گردید، در مرحوم سید، اواسط شب آثار بیماری وبا عارض شد. چون حال ایشان را پریشان دیدم و ضعف پیری و عبادت هم مزید بر علت بود، از خوف آن که مبادا تا صبح از دنیا برود و شیخ مؤاخذه فرماید که چرا اطلاع ندادید، فانوس را برای خبر دادن به شیخ روشن کردیم. چون سید متوجه شد، فرمود: چه خیال دارید؟ عرض کردیم: می‌خواهیم شیخ را با خبر کنیم. فرمود: احتیاجی به این کار نیست، شیخ حالا تشریف می‌آورند، چراغ را خاموش کنید و بنشینید. چون فانوس را خاموش کرده و نشستیم، چیزی نگذشت که صدای حلقه در بلند شد. سید فرمود که شیخ است، در را بگشائید. چون در را گشودیم، شیخ را در حالی که مآل احمد همراه ایشان بود، پشت در دیدیم. شیخ فرمود: حاج سید علی چطور هستند؟ عرض کردیم: حالا که مبتلا شده، خدا رحم کند، فرمود: ان شاءالله باکی نیست، و داخل گردید. چون سید را مشوش و مضطرب دید، فرمود: مضطرب نشو، ان شاءالله خوب می‌شوی. جناب سید فرمود: از کجا می‌گوئی؟ شیخ اظهار کرد: من از خدا خواسته‌ام که تو بعد از من زنده بمانی و بر جنازه من نماز بگزاری، گفت که چرا این را خواستی؟ جواب داد: حالا که شده است. آن گاه نشست و قدری سؤال و جواب و شوخی کردند، و شیخ برخاست و رفت. فردای آن روز، شیخ بعد از درس در منبر فرمود: می‌گویند حاجی سید علی ناخوش است. هر کس از طلاب که مایل است از او عیادت کند، همراه من بیاید. آن گاه از منبر به زیر آمده، با جمعی از طلاب به خانه سید رفت. میرزا

حبیب الله فرمود که من هم در آن مجلس بودم و این سخن را از شیخ شنیدم، و لیکن کاری ضروری مانع از همراهی با ایشان شد. راوی گوید که چون شیخ وارد شد، مانند کسی که خبر ندارد، احوال پرسى فرمود. من خواستم عرض کنم: شیخنا! شما که دیشب خود تشریف آوردید و دیدید. ناگاه سید را دیدم که انگشت به دندان گزید و اشاره کرد. دانستم که بر افشاء آن رضا ندارند. سکوت کردم. و بعد هم سید عافیت یافت، و سال ها بعد بر جنازه شیخ نماز کرد. اعلى الله مقامهما.<sup>۱</sup>

### کرامتی دیگر از شیخ انصاری

جناب شیخ عبدالرحیم شوشتری - که از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده - نقل می کند:

در حرم سیدالشهدا علیه السلام بودم. مرد و زنی از اعراب بادیه وارد حرم مطهر شدند. در حالی که کودک فلجی همراهشان بود، به آن حضرت توسل جستند و زیارت نموده، بیرون رفتند. من پس از زیارت و نماز به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدم. دیدم آن مرد و زن، کودک علیل خود را آنجا برده، می گویند: «دَخِيلُكَ<sup>۲</sup> یابن امیرالمؤمنین علیه السلام»، و به پشت ضریح مقدس رفتند. ولی کودک را روبروی ضریح مقدس حضرت عباس علیه السلام گذاشتند، در حالی که قادر بر حرکت نبود. وقتی مشغول خواندن نماز بودم، کودک شفا یافته، حرکت کرد و به اطراف نگاه کرد، اما پدر و مادر

۱- العبقري الحسان، ج ۲، الياقوت الاحمر، ص ۷۴، با قدری اصلاح ادبی.

۲- به شما متوسل شده‌ام.

خود را ندید. از حرم بیرون رفت. بعد والدین به او ملحق شدند، بدون آن که شفای کودک خود را امر عجیبی شمارند. من حاجتی داشتم که همیشه در مشاهد مشرفه عرض می‌کردم، ولی اجابت نمی‌شد. در آن زمان بی‌تاب شده، با جسارت عرض کردم: یا اباالفضل! هرگاه اعراب باده، نزد شما عزیزترند و بیش‌تر از ما طلاب علوم دینیه حرمت دارند، دیگر من خدمت شما نمی‌مانم و به اعراب ملحق می‌شوم.

اما بلافاصله به خود آمده، متوجه شدم که خواسته اعراب به خاطر ضعف ایمان ایشان زود اجابت می‌شود. لذا از گفته خود عذرخواهی کردم. پس از مراجعت به نجف اشرف، به محض ورود من، خادم مرحوم آقا شیخ مرتضی به ملاقاتم آمد و گفت: «أَجِبْ أَسْتَذَكَ»<sup>۱</sup>.

چون به خدمت ایشان رسیدم، فرمود: دو حاجت داری: یکی این که در نزدیک صحن مقدس حضرت امیرالمؤمنین (ع) منزلی خریداری نمائی، و دوم این که مکه مشرف شوی. آن گاه مقداری پول به من عطا فرمود که در آن موارد خرج کنم و فرمود: تا من زنده‌ام، به کسی اظهار مکن. من ابتدا قرض خود را از آن پول پرداخت کردم و بعد از آن، خانه خریدم و سفر حج نمودم.<sup>۲</sup>

افرادی نظیر مقدس اردبیلی و شیخ انصاری، عنایت شدگان خاص امام عصر ارواحنا فداه هستند؛ کسانی که حضرت از آنها دستگیری

۱- یعنی دعوت استاد خود را پاسخ بده.

۲- العبقری الحسان، ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۷۴ کرامت سوم با اندکی تصرف

ادبی در عبارات.

فرموده‌اند و « علم مصبوب » بودن خود را به ایشان چشانده‌اند. اما باید توجه داشت که برای چشیدن علم امام علیه السلام ضرورت ندارد که انسان حتماً خدمت حضرتش مشرف شود و سؤالات علمی خود را به صورت حضوری بپرسد. این تشرّف، توفیق بسیار عظیمی است، ولی لزومی ندارد کسی به این درجه برسد تا از علم امام علیه السلام بهره گیرد. بلکه از طریق رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام و به طور کلی استقامت در طریق ولایت ایشان، می‌توان از این سرچشمه علم سیراب شد.

برای این که در معرض تابش انوار علم و هدایت امام علیه السلام قرار بگیریم، باید وظایف خود را نسبت به ایشان به طور کامل ادا کنیم. از جمله این که نسبت به سخنان ایشان تسلیم باشیم، همه مسائل و مشکلات علمی، فکری و قلبی خود را به امام علیه السلام ارجاع دهیم و در حقیقت همه امور خود را «ردّ به سوی امام» کنیم. وقتی که انسان در همه امور، امام علیه السلام را مرجع قرار دهد و نسبت به راهنمایی‌های ایشان تسلیم گردد، خداوند کریم به لطف عمیم خود، شیرینی علم امام را به او می‌چشاند. بدین ترتیب، مراجعه او به احادیث اهل بیت علیهم السلام و عمل به آنها، وسیله

---

۱- امام صادق علیه السلام در روایتی جنبه عملی معرفت را تسلیم محض بودن نسبت به امام و همه امور را به سوی ایشان ارجاع دادن، معرفی فرموده‌اند: ادنی معرفة الامام انه عدل النبي علیه السلام - الا درجة النبوة - و وارثه و ان طاعته طاعة الله و طاعة رسول الله و التسليم له في كل امر و الرد اليه و الاخذ بقوله (بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴۰۷).

پایین‌ترین حد معرفت امام علیه السلام این است که ایشان همتای پیامبر صلی الله علیه و آله - مگر در نبوت - و وارث آن حضرت می‌باشد، و این که اطاعت از امام (در حقیقت) اطاعت از خدا و از رسول خدا است، (و دیگر آن که باید) در هر چیز، تسلیم محض نسبت به امام بود، و (همه امور را) به ایشان ارجاع داد و نظر ایشان را برگرفت.

چشیدن علم دین از سرچشمه وجود امام علیؑ می‌گردد. در این حال نور هدایتی که از کلام امام علیؑ بر می‌آید، چراغ راه او گشته، از سرگردانی نجاتش می‌دهد. همان کلامی که در وصف آن فرموده‌اند: «کَلَامُكُمْ نُورٌ»<sup>۱</sup> اگر قلب انسان را منور کند، علم امام علیؑ برایش شهودی می‌شود. به این ترتیب بدون تشرف ظاهری خدمت امام عصر ارواحنا فداه و استفاده حضوری عادی از ایشان، می‌تواند به مرتبه چشیدن علم امام علیؑ برسد. این چیزی است که تا انسان راهش را طی نکند و به مقصود نرسد، آن را تصدیق نمی‌کند.

### ۳- سفینه نجات

یکی از مهم‌ترین اوصاف امام علیؑ، «کشتی نجات» بودن ایشان است. حضرت امیرالمؤمنین علیؑ در معرفی خود و فرزندان گرامیشان فرموده‌اند:

نَحْنُ... سَفِينُ النَّجَاةِ.<sup>۲</sup>

ما... سفینه‌های نجات هستیم.

کشتی نجات در دریا به دنبال غریق می‌گردد، تا او را از غرق شدن نجات دهد. امامان ما کشتی نجات هستند؛ یعنی برای نجات کسانی که در حال غرق شدن هستند، می‌گردند تا آنها را پیدا کرده، نجات دهند. اگر کسی به ایشان پناه ببرد، از او دستگیری می‌کنند، اما علاوه بر آن خودشان هم به دنبال کسانی هستند که نیاز به کمک دارند و دوست

۱- زیارت جامعه کبیره: بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۳۲.

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۰۲.

دارند به فریاد کسانی برسند که از لحاظ روحی یا جسمی در معرض خطر و غرق شدن می‌باشند.

این تعبیر در زیارت امام زمان ارواحنا فداه در روز جمعه نقل شده است:

### السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ.<sup>۱</sup>

هر قدر کشتی نجات بودنِ امام علیه السلام برای انسان روشن‌تر شود، اعتقاد قلبی او به این ویژگی حضرتش بیش‌تر و قوی‌تر می‌گردد. بنابراین مناسب است که به یکی از مواردی که این صفت ائمه علیهم السلام ظهور و بروز بیش‌تری پیدا کرده، اشاره شود.

### داستان دعای مشلول

امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: من در خدمت پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام برای طواف خانه خدا رفته بودم. شب بسیار تاریکی بود و نور کمی می‌تابید، مَطَاف خالی بود و زائران خانه خدا هم خواب بودند. دیدگان مردم به خواب رفته بود. در همین اثناء، پدرم شنیدند که کسی با صدای غمناک و ناراحت از یک دل‌پُر درد استغاثه می‌کند، دنبال پناه می‌گردد و طلب رحمت می‌کند. وی اشعاری می‌خواند که ترجمه آنها این است:

ای اجابت‌کننده دعای بیچاره در تاریکی‌ها! ای رفع‌کننده گرفتاری و بلا و بیماری! زائران خانهات خوابیدند و بیدار شدند.

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۵. در دعای پس از زیارت آل یس نیز به این

صفت امام علیه السلام اشاره شده است: «سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ عِلْمِ الْهُدَى» احتجاج طبرسی، ج ۲،

آنها مشغول دعا هستند، اما چشم تو خواب ندارد.  
با بزرگواری و کرم خود از گناه من در گذر ای آن که اهل حرم او  
را خطاب کرده‌اند.

اگر عفو و بخشایش تو، گناهکار را در بر نگیرد، پس چه کسی به  
گناهکاران انعام می‌کند؟

حضرت حسین بن علیؑ فرمودند: پدرم به من گفتند: یا ابا  
عبدالله! شنیدی صدای گناهکاری را که به گناهش اقرار کرده، از خدا  
فریاد خواهی می‌کند؟ عرض کردم: بلی شنیدم. فرمودند: برو جستجو  
کن، بلکه او را ببینی. من در تاریکی راه افتادم و در میان افرادی که  
خواب بودند، رفتم. تا این که وقتی بین رکن (حجرالاسود) و مقام  
(ابراهیم) رسیدم، به شخصی که ایستاده بود، برخورد کردم. به او گفتم:  
سلام بر تو، ای بنده اقرار کننده‌ای که (از خدا) گذشت و مغفرت و پناه  
می‌طلبی. ترا به خدا پسر عموی پیامبر خداﷺ را اجابت کن. او (که در  
حال نماز بود) سجده و تشهد و سلامش را به سرعت به جا آورد، اما  
سخنی نگفت تا این که با دست به من اشاره کرد که جلوی او حرکت کنم.  
او را خدمت امیرالمؤمنینؑ بردم. عرض کردم: آن کسی که صدای  
مناجاتش می‌آمد، همین است. حضرت به او نظری افکندند و دیدند که  
جوانی زیبا روی با لباس‌های پاکیزه است. پرسیدند: از کدام قبیله  
هستی؟ عرض کرد: عرب هستم. فرمودند: حالت چطور است و گریه و  
استغاثات برای چیست؟ جوان گفت: حالم حال کسی است که گرفتار  
عقوق (ناراحتی) پدر شده و به تنگنا افتاده است. به مصیبت مبتلا گشته  
و به غم و اندوه دچار شده است، پس دعایش مستجاب نمی‌شود.

حضرت فرمودند: چرا این طور شدی؟ گفت: من خیلی اهل بازی



(قمار) و طَرَب بودم، و در ماه رجب و شعبان نیز به معصیت ادامه می‌دادم و از خدا نمی‌ترسیدم. اما پدر دلسوز و مهربانی داشتم که مرا از بالا و پائین شدن روزگار بر حذر می‌داشت و از آتش جهنم می‌ترساند و می‌گفت: روشنایی و تاریکی و روزها و شب‌ها و ماه‌ها و سالها و نیز فرشتگان بزرگوار، از (این کارهای) تو، به ستوه آمده و فریادشان به هوا بلند است.

اما وقتی پدرم با اصرار مرا نصیحت می‌کرد، به او نهیب می‌زدم، او را منع می‌کردم، به او می‌پریدم و او را کتک می‌زدم. تا این که یک روز به خانه آمدم و سراغ پولهایی که پنهان بود رفتم، تا آنها را بردارم و در کارهای خودم استفاده کنم. ولی پدرم جلوگیری کرد. من هم پدرم را کتک زدم، دستش را پیچاندم، پولها را گرفتم و دنبال کارم رفتم. همان وقت، پدرم وقتی می‌خواست از جایش بلند شود، دست روی زانوهایش گذاشت تا بلند شود ولی از شدت درد و ناراحتی نتوانست برخیزد. همان جا شروع به سرودن اشعاری کرد که مضمون قسمتی از آن، این است:

«من همان گونه که مردم از خدا طلب باران می‌کنند، پسرم را از خدا خواستم. سپس او را تربیت کردم و بهترین غذاها را در کودکی به او دادم تا بزرگ شد. اکنون وقتی می‌ایستد، سرش به کوهان شتر می‌رسد. اما متأسفانه وقتی به کمال جوانی رسیده است، اموال مرا به زور ستانده، دستم را می‌پیچاند. (الهی) خدایی که قدرتش بر او غلبه دارد، دستش را پیچاند.»

سپس پدرم به خدا قسم خورد که به سوی کعبه خواهد رفت و از من

به خدا شکایت خواهد کرد. او هفته‌ها روزه گرفت، نمازهای زیادی خواند و دعا کرد. سپس سوار بر مرکبش به سوی خانه خدا روانه شد. بیابان‌ها را طی کرد و درّه‌ها و کوهها را پشت سر گذاشت، تا این که در ایام حج اکبر به مکه رسید. به سوی خانه خدا رفت، و طواف و سعی به جا آورد، آن‌گاه پرده‌های کعبه را گرفته، از خدای کعبه خواست تا حق او را از فرزندش بگیرد و یک طرف بدن او را فلج کند.

جوان گفت: قسم به آن که آسمان را به پا داشته و آب را از زمین بیرون آورده است، به محض پایان یافتن دعای ایشان، آنچه می‌بینید بر سرم آمد. بعد طرف راست جامه‌اش را کنار زد، آن طرف بدنش فلج شده بود. سپس اضافه کرد، من از سه سال پیش، از پدرم می‌خواستم که بیاید همان جا که مرا نفرین کرده، برایم دعا کند تا خدا شفایم دهد. اما او نمی‌پذیرفت، تا امسال شد، بر من منت گذاشت و قبول کرد که بیاید. وی را سوار شتری کردم تا بتوانم او را به اینجا بیاورم و برای سلامتی من دعا کند.

در راه به منطقه‌ای رسیدیم که پرنده‌ها آنجا شب پرواز کردند و به حرکت در آمدند. یکی از پرنده‌ها به شتر پدرم نزدیک شد. شتر رم کرد و ایشان را از بالای درّه به پائین پرتاب کرد، پدرم میان دو سنگ افتاد و از دنیا رفت. او را همان جا دفن کردم. همه امیدم را از دست دادم. از این بدتر، آن که مردم، مرا به کسی که گرفتار نفرین پدرش شده است، می‌شناسند.

در اینجا امیر المؤمنین (علیه السلام) به آن جوان فرمودند: فریاد رس به سوی تو آمد (أَتَاكَ الْغَوْثُ). می‌خواهی دعایی به تو بیاموزم که رسول

خدا صلی الله علیه و آله به من یاد داده و در آن اسم اکبر اعظم عزیز خداست؟! هر کس آن را بخواند، خدا دعایش را مستجاب می فرماید و آنچه خواسته است، به او عطا می فرماید. ناراحتی او را بر طرف می سازد، گرفتاریش را رفع می کند، غم و نگرانی او را از بین می برد، بیماری اش را شفا می دهد، شکستگی اش را جبران می کند، فقیر را به وسیله این دعایی نیاز می سازد، قرض هایش را پرداخت می نماید، چشم زخم را بر طرف می کند، گناهان را به این دعا می بخشد و عیب ها را به وسیله آن می پوشاند. به وسیله این دعا هر کس را که از شیطانی یا زورگویی بترسد، پناه و امنیت می دهد و اگر یک بنده واقعا مطیع خدا این دعا را بر کوهی بخواند، آن کوه از جای خودش حرکت می کند. یا اگر بر مرده ای بخواند، خدا او را پس از مرگ زنده اش می کند، و اگر بر روی آب بخواند، می تواند روی آب قدم بگذارد و حرکت کند، به شرط آن که دچار عجب نشود.

پس ای جوان! تقوای خدا داشته باش، دلم برای تو سوخت و برای این که صدق تبت تو برای خدا روشن شود، نباید این دعا را برای انجام گناه بخوانی و اطمینان در دین و اعتقاد است که باعث مفید واقع شدن این دعا می گردد. پس اگر با خلوص تبت بخوانی، خدا آن را مستجاب می فرماید و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب می بینی که به تو بهشت و اجابت دعا را بشارت می دهد.

امام حسین علیه السلام فرمودند: خوشحالی من از فوائد این دعا، بیش تر از خوشحالی آن جوان از سلامتی و سرنوشتش بود...

سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: دوات و کاغذی بیاورید و آن چیزی را که من به شما املاء می کنم، بنویسید. سید الشهداء علیه السلام فرمودند:

من این دعا را نوشتم.<sup>۱</sup>

در ادامه روایت آمده است که امیرالمؤمنین علیؑ به جوان فرمودند: «در پایان دعا، آنچه دوست داری از خدا می خواهی، و حاجت خود را نام می بری، و جز با طهارت (وضو یا غسل)، این دعا را نمی خوانی.» سپس فرمودند: شب، این دعا را ده بار بخوان. و فردا صبح خبر خوش را برایم بیاور.

سیدالشهدا علیؑ فرمودند: من آن دعا را نوشتم و جوان نوشته را گرفت و رفت. فردا صبح دیدیم که با سلامت کامل آمد. نوشته در دستش بود. می گفت: «قسم به خدا این اسم اعظم است، قسم به پروردگار کعبه که دعایم مستجاب شد.»

امیرالمؤمنین علیؑ فرمودند: بگو چه شد؟ گفت: همه خوابیده بودند و هوا تاریک بود. این نوشته را روی دستم گرفتم و مکرر این دعا را خواندم. دفعه دوم شنیدم صدایی می گوید: «بس است، خدا را به اسم اعظمش خواندی.» سپس خوابیدم. در خواب رسول اکرم ﷺ را دیدم که دست مبارکش را بر من کشید و فرمود: از اسم اعظم عظیم خدا محافظت کن که تو در مسیر خوبی هستی، پس با سلامت و عافیت بیدار شدم. خدا جزای خیر به شما بدهد.<sup>۲</sup>

با قدری دقت و تأمل در این روایت، می توان به برخی از اوصاف

۱- دعائی که امیرالمؤمنین علیؑ انشاء فرمودند، همان دعای مشلول است که مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان آن را نقل کرده اند. مشلول به معنای فلج شده است و در پایان دعا آمده: «این دعا مربوط به جوانی است که گرفتار گناهِش شده است.»

۲- مهج الدعوات، ص ۱۵۱ تا ۱۵۷.

امام علیه السلام پی برد. امیر المؤمنین علیه السلام «کشتی نجاتی» بودند که خود به دنبال غریق می‌گشتند. می‌بینیم که در آن شب تاریک، چگونه به جستجوی آن جوان رفته، از او دستگیری نمودند. به علاوه نقش «طبابت» حضرت روشن می‌گردد، آن هم طبیبی که با طب خود به دنبال بیمارش می‌گردد تا او را پیدا کرده، شفا دهد. از طرفی این جوان از همه جا منقطع شده و با حال اضطرار به در خانه خدا آمده و استغاثه کرده است.

ائمه علیهم السلام «الغوثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ»<sup>۱</sup> هستند؛ چون رحمت خدا از طریق ایشان بر خلق جاری می‌شود. جوان به درگاه خدا استغاثه کرده بود، ولی از آنجا که امیر المؤمنین علیه السلام «أُذُنُ اللَّهِ» بودند، صدای فریاد خواهی او را شنیدند و صفت «غیاثُ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ» بودن خود را به آن جوان چشاندند.

---

۱ - در زیارت آل یس نیز با تعبیر «والغوث و الرحمة الواسعة» به امام زمان علیه السلام

عرض سلام می‌نماییم. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۶.

## درس هفدهم: فراخوان به سوی خدا و فریادرس بینوا

### ۴ - داعی الله

در درس گذشته داستان جوان فلجی را نقل کردیم که امیرالمؤمنین به او دعای مشلول را تعلیم دادند و او شفا یافت. نکته بسیار مهم و شایسته توجه، این است که آن شخص فلج، درخواست شفای جسمی نموده بود. امیرالمؤمنین علیه السلام که «يَدُ اللَّهِ» بودند، می توانستند دستی بر اعضاء فلج او بکشند تا بدنش شفا پیدا کند. ولی از آنجا که ایشان، رحمت واسعة الهی بودند، او را با خدا آشنا کردند و دعائی به او آموختند که مملو از «معارف الهی» است و به وسیله آن، جوان را به سوی خدا هدایت فرمودند.

البته رسالت اصلی پیامبر و ائمه علیهم السلام همین است که به هر مناسبتی مردم را متذکر به خدای متعال کنند و این نعمت فراموش شده را به یاد آنها بیاورند. خداوند در قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله را به همین صفت معرفی کرده است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ»<sup>۱</sup>

ای پیامبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا با اجازه او فرستادیم.

از آنجا که امام علیه السلام، عدل و همتای پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، همه این مقامات برای ایشان هم محفوظ است. در این داستان هم دیدیم که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی وضع آن جوان را دیدند، ابتدا شفایش را به او بشارت دادند و سپس او را به در خانه خدا فرستادند و با این کار مهم ترین رسالت خود را به انجام رساندند.

سراسر دعای مشلول که حضرت به آن جوان آموزش دادند، اسامی خدای عز و جل است و اگر لطف الهی شامل حال انسان شود، با خواندن آن، معارف بسیار نصیب او می گردد که ارزش آن، مهم تر از شفای دردی است که انگیزه خواندن دعا شده است. اگر آن جوان مبتلا نبود، هیچ وقت آن طور استغاثه نمی کرد. پس او برای گرفتن شفای جسمی به در خانه خدا آمده بود و امیرالمؤمنین علیه السلام که دعوت کننده به سوی خدا بودند، به جای این که به سرعت او را شفا دهند، او را با خدای خود آشنا کردند و نعمت بزرگی به او عطا فرمودند که به مراتب از شفای بدنش مهم تر بود. او با خواندن این دعا، هم لذت انس و مناجات با خدا را احساس کرد و هم صفت «داعياً إلى الله» بودن امام علیه السلام را چشید.

در زیارت جامعه، هنگام سلام دادن به ائمه معصومین علیهم السلام

می گوییم:

### السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ<sup>۱</sup>

ما ایشان را به صفت «داعی الله»<sup>۲</sup> می خوانیم. ولی معرفت پیدا کردن نسبت به این صفت امام علیؑ مراتب دارد. با «شنیدن»، «دیدن» و یا «چشیدن»، درجات مختلفی از معرفت این وصف نصیب انسان می شود.

### ۵ - فریادرس بیچارگان

حضرت زین العابدین علیؑ در صلوات «شعباتیّه»، صفات پیامبر و اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام را چنین بیان فرموده اند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ  
غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَ مَلْجَأِ الْهَارِبِينَ وَ مُنْجِي الْخَائِفِينَ  
وَ عِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ<sup>۳</sup>

خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست که ایشان غار محکم و نفوذناپذیر، و فریادرس بیچارگان، و پناهگاه فرار کنندگان، و نجات دهنده افراد ناامن، و حفظ کننده افرادی هستند که به دامان ایشان چنگ می زنند.

طبق معرفی امام سجاد علیؑ حجت حق، کهف حصین یا همان «غار محکم و نفوذناپذیر» است. «غار» جای پناه آوردن از شرّ درندگان و

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۲۸.

۲- در زیارت آل یس به امام زمان علیؑ این طور سلام می دهیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ

یا داعی الله» احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۶.

۳- بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۶۸.



خطرات مختلف است؛ خصوصاً غاری که استحکام کافی داشته باشد و بتواند پناه آورندگان را از خطرات مصون بدارد. امام علیه السلام نیز از هر کسی که به ایشان پناه آورد، محافظت می‌نمایند. در سایه ایشان، افراد می‌توانند از شر خطرات آسوده باشند. بنابراین محل پناه آوردن فرارکنندگان (ملجأ الهاربین) هستند.

امام علیه السلام غاری است محکم که هر کس را که به ایشان رجوع نماید، حفظ می‌کنند، به فریاد هر بیچاره و درمانده‌ای که از ایشان یاری بخواهد، می‌رسند و خود به یاری او می‌شتابند؛ چرا که ایشان «غوث»<sup>۱</sup> می‌باشند.

انسان، غوث بودن امام علیه السلام را وقتی می‌یابد که واقعاً به حال اضطرار افتاده باشد؛ یعنی وجدان کرده باشد که دستش از همه جا کوتاه است. آن‌گاه می‌فهمد که تنها امام علیه السلام است که می‌تواند از او دستگیری کند.

حقیقت «استغاثه» این است که فرد در نهایت سختی، از همه جا قطع امید کرده و در واقع مستأصل و بیچاره و «مضطّر» شده باشد و در این حال فریاد خواهی کند. لازمه اضطرار، انقطاع و بریدن از غیر امام علیه السلام است. دستگیری امام علیه السلام در این حال، منجر به چشیدن صفت «غوث» می‌گردد. از همین جهت است که فرموده‌اند:

«غیاث المضطرّ المستکین» یعنی اگر انسان به حال اضطرار و بیچارگی رسیده باشد، هر زمانی که فریاد خواهی از امام علیه السلام کند، اثر دستگیری ایشان را می‌بیند.<sup>۲</sup>

۱- در زیارت آل یس امام زمان علیه السلام خود را «غوث» معرفی فرموده‌اند...: و الغوث و الرّحمة الواسعة... (احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۱۶).

۲- مرحوم مجلسی نقل فرموده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا به شخصی به

به نمونه روشنی از این دستگیری اشاره می‌کنیم:

شیخ ابراهیم ترک روضه خوان از اتقیاء و ابرار بود و سال‌ها پناهنده ناحیه مقدسه امام زمان (عجل الله) (در شهر سامرا) بود و رابطه خاصی با آن حضرت داشت. دائماً به یاد آن بزرگوار بود و به همین دلیل معروف به شیخ ابراهیم صاحب‌الزمانی شده بود و می‌گفت: من هر روز برای حضرت گریه می‌کنم. در یکی از سفرهای زیارت ثامن الائمه (عجل الله) معجزه‌ای از توسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه دیده بود.

جناب آقا میرزا هادی خراسانی حائری از ایشان حکایت فرمود که در مراجعت از مشهد مقدس، یکی از سادات به همراهی من از رشت به سمت ترکستان حرکت می‌کرد. یک لنگه جوال ابریشم همراه خود داشت و در کنار رود آرس می‌رفتیم. راه حرکت در آن چند فرسخ، در خاک روس است.

آن سید، بسته ابریشم را به من وا گذاشت و خود پیاده از طرف خاک ایران راه پیمود. شیخ گفت: من از ممنوعیت ورود ابریشم به خاک روس و این که احتیاج به گمرک و تذکره دارد، غافل بودم. یک مرتبه چهار نفر از مأمورین روس با سلاح از میان

✎ نام ابوالوفاء فرمودند:

... و أما الحُجَّةُ فاذا بَلَغَ السَّيْفُ مِنْكَ المَذْبِیحَ - وَأَوْمَأَ بِیْدهِ الی حَلْقِهِ - فَاسْتَعِثَ بِهِ فهُوَ یُعِیْثُکَ وَ هُوَ کَهْفٌ وَ غِیَاثٌ لِمَنْ اسْتَعَاثَ بِهِ (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۵ و ۳۶).  
هرگاه شمشیر به گلوی رسید - و با دست مبارک به گلوی خویش اشاره فرمودند - پس به حضرت مهدی (عجل الله) استغاثه کن که او به فریادت می‌رسد. او برای هر کس که به پناه او برود و به او استغاثه کند، پشت و پناه و فریادرس است.

درخت‌ها بیرون آمدند. صیحه زدند: «نگاه دارید». مُکاری<sup>۱</sup> ما مرد ترک مؤمنی بود. گفت این آقا آخوند است، چیز گمرکی ندارد، بگذار برویم. یکی از آن کفار با چوب به پای آن بیچاره زد. او نعره‌ای زد و بر زمین خورد، پایش شکست. پس به سراغ من آمدند، و من تنها در بیابان، همسر جوانی همراه داشتم و طفل کوچکی که از مشاهده آنها می‌ترسید و فریاد می‌زد. من گفتم: چه می‌گویید و چه می‌خواهید؟ گفتند: بارها و اسبابها را باز کن، ببینیم چه داری. بقچه‌ها را باز کردم. تک تک لباس‌ها و خورده ریزها حتی اسباب زنها را یکی‌یکی نظر می‌کردند و می‌گفتند: ابریشم داری؟

من چون دیدم همه قصد اینها ابریشم است، فهمیدم کار سخت است. به کنار رفتم و یقین کردم الآن بر سر لنگه ابریشم سید می‌آیند و مرا خواهند برد. بر خود نترسیدم، ولی بر همسر جوان و بچه خود، در این بیابان در چنگ این کافران، ترسیدم که چه خواهد شد.

اشک از چشمم سرازیر شد، امیدم از همه جا منقطع شد. قرآن مجید را به دست گرفتم. متوسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه شدم و عرضه داشتم: اینجا محلی است که جز شما ملجأ و پناهی نیست. به کنار ایستادم و تسلیم شدم.

آن چهار نفر، خودشان همه اثاثیه را زیر و بالا کردند تا رسیدند به لنگه ابریشم، آن را باز کردند. دیدم ابریشم اعلا و خوش رنگی است. آن کافران، کلاف کلاف آنها را بیرون می‌کشیدند و نظر

---

۱- مُکاری: کسی که چارپایان را کرایه می‌دهد.

می کردند و به یکدیگر نشان می دادند و می گفتند: این چیست؟! و می انداختند. تا آخر نفهمیدند آن همه کلافها ابریشم است، تا آن که از همه گذشتند و کنار رفتند و گفتند: «آخوند بار کن و برو، چیزی نبود».

من اسبابها را بستم. دیدم نمی توانم بار کنم. سراغ مکاری آمدم. دیدم پایش خیلی ورم کرده است. آن قدر ورم کرده که بیچاره نزدیک به مرگ رسیده است. او را صدا کردم: برخیز. گفت: پایم شکسته، الآن می میرم. فریاد زدم: بگو «یا صاحب الزمان» و برخیز؛ و همچنان اشکم جاری و سرازیر بود. گفت: محال است، نمی توانم برخیزم. دست او را گرفتم و گفتم: بگو یا صاحب الزمان! برخاست. مأمورین به ما نظر می کردند که چه می کنیم. آن مکاری بیچاره، خرده خرده پا بر زمین گذاشت و راه افتاد، ولی مثل مشک پُر از هوا بود تا آن که بارها را بار گذاشتیم. چند قدمی راه رفتیم. پای او مثل مشکی بود که آن را باد کرده بودند و هوای آن بیرون رفت. پرسیدم: پایت چگونه است؟ نشان داد که ابدأ نشانه‌ای از شکستگی نداشت. در کمال صحت و سلامت و آسودگی راه را طی کردیم و آن مکاری اعتقاد عجیبی به حقیر پیدا نمود.

بعد از دو ساعتی، از خاک روس بیرون شدیم. ایرانیان ما را دیدند، خیلی تعجب کردند که چگونه ابریشم را از آن راه آورده بودیم. گفتند: اگر شما را می گرفتند، ده سال زندان داشت و فلان مقدار باید جریمه می دادید.<sup>۱</sup>

۱- العبقری الحسان، ج ۱، بساط دوم، ص ۹۸ - با اندکی اصلاح ادبی در عبارات

این داستان، مربوط به فردی است که ارتباط عمیق روحی با امام زمانش داشته و در سختی‌ها به عنوان نقطه امید و پناهگاه و فریادرس، جز ایشان را نمی‌خوانده است. کسی که هر روز به یاد مولای غریب خود می‌گیرد، انقطاع کامل به سوی امامش دارد و در گرفتاری‌ها سراغ کسی جز ایشان نمی‌رود.

اما باید توجه داشت که این انقطاع (قطع تعلق از غیر خدا و اهل بیت علیهم السلام) فقط در حال اضطرار و بیچارگی نیست، بلکه اگر شخص به مقام و منزلت امام عصر ارواحنفاذ در عالم هستی آگاهی داشته باشد، به همان حال «انقطاع» نائل می‌گردد بدون آن که به گرفتاری و سختی محسوس مبتلا شود. زیرا انسان همواره نیازمند به نظر عنایت امام زمان خود علیه السلام است؛ نه تنها در حالت خاصی که خود، احساس اضطرار می‌کند.

### توسل در حال عافیت و بلا

اگر کسی در حال عافیت و سلامت و امنیت به سر می‌برد، جز به عنایت و توجه امام زمان ارواحنفاذ نیست و اسباب عادی و معمولی، به اذن و خواست ایشان اثر می‌گذارند. بنابراین انسان با معرفت، به وجود امکانات مادی و فراهم بودن وسایل عادی زندگی، دل خوش نمی‌کند و امیدی نمی‌بندد. چون خوب می‌داند که اگر لطف و اراده امام علیه السلام نباشد، در یک لحظه تمام آن اسباب و امکانات از بین می‌رود و او به اضطرار و بیچارگی می‌افتد.

از این رو، همه توجه و امید او به دستگیری و عنایت مولا و سرور او عجل الله فرجه است و به هیچ چیز جز آن حضرت اتکاء و اعتماد نمی‌کند.

چنین کسی در حال عافیت، همان حال انقطاعی را دارد که شخص مضطر و بیچاره در مصیبت و گرفتاری دارد و با همان سوز دل به درگاه امامش استغاثه می‌کند. چیزی که این حال را در او به وجود می‌آورد، اعتقاد عمیق و مؤثر او به جایگاه و منزلت امام عصر ارواحنافداه در عالم هستی است. هر چه این عقیده راسخ‌تر و وجدانی‌تر باشد، انقطاع از غیر امام علی(ع) در او قوی‌تر و شدیدتر می‌گردد.

بنابراین توکل به امام عصر ارواحنافداه، اختصاص به حال در ماندگی و از کار افتادن اسباب و وسایل عادی و طبیعی ندارد، بلکه انسان در هر حال باید امیدش به دستگیری امام زمانش باشد و توجه کند که دستگیری ایشان از افراد لازم نیست که همیشه به صورت مشهود یا از طریق تشرف به حضور ایشان باشد، بلکه دوستان و ارادتمندان حضرت، با اندکی توجه می‌توانند دست عنایت امام زمانشان را در حوادث عادی و معمولی زندگی خود مشاهده کنند.

این عنایت - به خصوص در بعد روحی و معنوی - بسیار روشن است. مسیری که بدون خواست انسان جلوی پایش گذاشته می‌شود، مرتباً خوب، کتاب مناسب و مجلس درس یا محیط خانوادگی مساعدی که زمینه تربیت دینی صحیح را برای انسان فراهم می‌کنند، همه اینها از مصادیق دستگیری روحی و فکری امام زمان ارواحنافداه است که دوستان و ارادتمندان را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند و همواره در حال رسیدگی به ایشان است. آن بزرگوار، خود در توفیق مبارک به مرحوم شیخ مفید، فرمودند:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَانَسِينُ لِدِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ

### لَنْزَلِ بِكُمْ اللَّأْوَاءَ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ.<sup>۱</sup>

ما، در توجّه و رسیدگی به شما از چیزی فروگذار نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم، و اگر غیر از این بود، قطعاً در زندگی به سختی می‌افتادید، و دشمنان، شما را از ریشه نابود می‌کردند.

پس باید توجّه و عنایت و دستگیری امام زمان ارواحنا فداه را در همه لحظات زندگی مادی و معنوی خود ببینیم و از این امر غفلت نکنیم و برای حصول یقین به این صفت حضرت منتظر نباشیم که معجزه‌ای از طریق تشرّفی به محضر ایشان مشاهده کنیم. اگر بینا باشیم، معجزات ایشان را در سراسر زندگی می‌بینیم.

چه بسیار بوده‌اند افرادی که بر مبنای علل و عوامل عادی، نمی‌بایست در مسیر معرفت و ارادت به امام عصر ارواحنا فداه قرار می‌گرفتند، ولی بایک پیشامد خاص، مسیر زندگی آنها متحوّل شده است.

نوعاً افراد بدون اینکه خودشان متوجّه شوند، به مسیر صحیح اعتقادی هدایت می‌شوند. اینها همگی به برکت توجّه و دستگیری آن امام غایب از دیدگان ماست که غیبتش مانع لطف و عنایتش نمی‌گردد. چنین عنایاتی همواره وجود دارد، اما گاهی خداوند متعال، به لطف فراوان خود، نمونه‌هایی از دستگیری‌های آشکار امام زمان علیه السلام را به کسانی می‌چشاند تا دیگران هم با شنیدن شرح حال آنها، معرفتشان نسبت به حضرتش فزونی می‌یابد.

شاهد این مطلب، همین داستان شیخ ابراهیم صاحب الزمانی است

که با اعتقادِ راسخِ خود بر سر آن مکاری - در حالی که پایش شکسته بود و قادر بر حرکت نبود - فریاد زد که: بگو یا صاحب الزمان و برخیز. یعنی اطمینان داشت که با نام حضرت و به عنایت ایشان، درد او بر طرف می‌شود و همین طور هم شد.

کسی که یقین دارد امام زمانش، «غیاث المضطرّ المستکین» است، با قاطعیّت به او متوسّل می‌شود و اطمینان به دستگیری او هم دارد. این اطمینان برخاسته از ایمان و اعتقاد به احادیث اهل بیت علیهم السلام در معرفّی اوصاف خودشان است. هر چه این ایمان قوی تر باشد، معرفت شخص نسبت به امامش عمیق تر خواهد بود. همین اعتقاد و یقین سبب می‌شود تا معرفت انسان به امام زمانش از حدّ شنیدن، به دیدن آثار و چشیدن برسد.

### تشرّف مرحوم آیه الله حاج سیّد ابوالحسن اصفهانی

نمونه اعتقاد و یقین والا نسبت به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه داستانی است که مرحوم آقای میرجهانی<sup>۱</sup> از حضرت آیه الله العظمی سیّد ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شیعیان در نجف اشرف نقل کرده‌اند که خود، شاهد قضیه بوده‌اند و بدون واسطه، داستان را نقل کرده‌اند:

روزی ما در منزل مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی نشسته بودیم. بسیاری از آقایان دیگر هم بودند. آسید ابوالقاسم اصفهانی

۱- مرحوم میرجهانی، خود از دانشمندان بزرگ شیعه و از ارادتمندان خاصّ حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند که پس از گذراندن عمری در خدمتگزاری به آستان اهل بیت علیهم السلام، در شهر خود - اصفهان - دیده از دنیا فرو بستند و در کنار مقبره مرحوم علامه مجلسی به خاک سپرده شدند.



مترجم عروة الوثقی، شیخ محمد کاظم شیرازی، دامادهای مرحوم سید ابوالحسن (سید میرباد کوبه‌ای و سید جواد اشکوری) نیز حضور داشتند. در آن هنگام یک پستیچی آمد و یک پاکت نامه به دست مرحوم سید ابوالحسن داد.

ایشان نامه را باز کردند و داخل آن دو ورقه بود. یکی از آنها نامه‌ای بود که نویسنده آن در باره اعتقاد شیعه به حضرت مهدی علیه السلام از مرحوم سید، دلیل و استدلال خواسته بود.

مرحوم سید، نامه را خواندند و خندیدند. سپس آن نامه را با صدای بلند خواندند. نامه از طرف بحرالعلوم<sup>۱</sup> یمنی بود که از سادات حسنی و از علمای شیخیه<sup>۲</sup> بود. در این نامه، بحرالعلوم یمنی دلیلی برای وجود امام زمان علیه السلام درخواست کرده بود. مرحوم سید ابوالحسن همان وقت جواب نامه او را نوشتند و در ضمن نوشتند: «شما به نجف مشرف شوید تا من امام زمان را به شما نشان دهم». نامه را مهر کردند و به دامادشان سید جواد اشکوری دادند و فرمودند: «ببر و در پست بینداز».

دو ماه از این قضیه گذشت. شبی بعد از این که مرحوم سید ابوالحسن در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام نماز مغرب و عشاء را

---

۱- این شخص غیر از مرحوم آیه الله العظمی سید مهدی بحرالعلوم است که از علمای بزرگ شیعه بودند.

۲- علمای شیخیه تابع شیخ احمد احسائی بودند. او اعتقاداتی بر خلاف ضروریات شیعه داشت. تفصیل عقاید شیخیه و انحرافات آنها در رساله «هدیه التملة الی مرجع الملة» نوشته مرحوم میرزا محمد رضا همدانی - از دانشمندان شیعه و شاگرد مرحوم میرزای شیرازی - بیان شده است. نویسنده، این رساله را به امر استادش میرزای شیرازی نوشته است.

خواندند، یکی از شیوخ عرب به نام عبدالصاحب آمد و به ایشان گفت: بحرالعلوم یمنی به نجف آمده است، در محله و شراق، در فلان جا منزل کرده است. مرحوم آسید ابوالحسن فرمودند: باید همین حالا به دیدنش برویم.

ایشان همراه با عده‌ای از علما برای دیدن بحرالعلوم حرکت کردند. دامادهایشان و پسرشان مرحوم آسید علی هم همراهشان بودند. ما هم رفتیم. بالآخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد، بحرالعلوم یمنی شروع به صحبت در آن زمینه کرد. مرحوم آسید ابوالحسن فرمود: الآن وقت صحبت کردن نیست، چون من مستعجل هستم و کار دارم. فردا شب برای شام به منزل ما بیاید تا آنجا با هم صحبت کنیم.

سپس مرحوم سید برخاستند و همه با هم به منزل بازگشتیم. فردا شب بحرالعلوم با پسرش سید ابراهیم به منزل مرحوم آسید ابوالحسن آمدند. پس از صرف شام، مرحوم سید خادمشان را صدا زدند و فرمودند: مشهدی حسین چراغ را روشن کن. می‌خواهیم بیرون برویم. مشهدی حسین چراغ را روشن کرده، آورد. در این هنگام مرحوم آسید ابوالحسن و بحرالعلوم و فرزندش سید ابراهیم و مشهدی حسین آماده بیرون رفتن شدند. ما هم می‌خواستیم همراهشان برویم، اما مرحوم سید فرمودند: نه هیچکدامتان نیاید. هر چهار نفر آنها بیرون رفتند و چون تا برگشتن آنها زمان زیادی گذشت، ما آن شب نفهمیدیم که کجا رفتند.

فردا صبح از سید ابراهیم پسر بحرالعلوم یمنی سؤال کردیم:

دیشب کجا رفتید؟ سید ابراهیم خندید و با خوشحالی گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ اسْتَبْصَرْنَا بِبَرَكَاتِ الْإِمَامِ السَّيِّدِ أَبِي الْحَسَنِ»<sup>۱</sup>.<sup>۱</sup> به برکت امام<sup>۲</sup> سید ابوالحسن شیعه شدیم. گفتم: کجا رفتید؟ گفت: «رُحْنَا بِالْوَادِي مَقَامِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» به وادی السلام به مقام حجت علیه السلام رفتیم. وقتی به حصار مقام رسیدیم، سید ابوالحسن چراغ را از خادمشان گرفتند و گفتند: اینجا بنشین تا ما برگردیم. مشهدی حسین همان جا نشست و ما سه نفر وارد مقام شدیم.

وقتی در فضای مقام داخل شدیم، سید چراغ را زمین گذاشتند و کنار چاه رفتند و وضو گرفتند و داخل مقام شدند و ما در بیرون مقام قدم می‌زدیم. سپس سید ابوالحسن مشغول نماز شدند. پدرم چون معتقد به مذهب شیعه نبود، لیخند می‌زد و می‌خندید. ناگهان صدای صحبت کردن بلند شد. پدرم با تعجب به من گفت: کسی اینجا نبوده است. آقا با چه کسی صحبت می‌کند؟ دو سه دقیقه صدای صحبت‌ها را می‌شنیدیم، اما تشخیص نمی‌دادیم که صحبت در باره چیست. هیچ یک از مطالب مشخص نبود. ناگهان سید صدا زد: بحر العلوم! داخل شو. پدرم داخل شد. من هم خواستم به داخل مقام بروم، اما سید فرمود: نه، تو نیا. باز به قدر چهار پنج دقیقه صدای صحبت می‌شنیدم، اما صحبت‌ها را تشخیص نمی‌دادم.

---

۱- مستبصر شدن به معنای بینا شدن پس از کوری است و به کسی گفته می‌شود

که از گمراهی خارج شده و به مذهب شیعه در آمده است.

۲- عربها به مراجع تقلید، امام می‌گویند.

ناگهان یک نوری که از آفتاب روشن‌تر بود، در مقام «حجّت» تابش کرد و صیحه پدرم به صدای عجیبی بلند شد. یک صیحه زد و صدایش خاموش شد. سید ابوالحسن مرا صدا زد: سید ابراهیم! بیا پدرت حالش به هم خورده است، آب به صورتش بزن و شانه‌هایش را بمال تا به حال بیاید. آب به صورت پدرم زدم و شانه‌هایش را مالیدم.

پدرم چشم‌هایش را باز کرد و بنا کرد با صدای بلند گریه کردن و بی‌اختیار از جا بلند شد و روی قدمهای سید ابوالحسن افتاد و پاهای سید را می‌بوسید و دور سید طواف می‌کرد و می‌گفت: یابن رسول الله، یابن رسول الله، یابن رسول الله! التوبة، التوبة، التوبة! طریقه مذهب را به من تعلیم بده، من توبه کردم. سپس سید ابوالحسن مذهب شیعه را به او تعلیم دادند و او شیعه شد و من هم شیعه شدم.

به هر حال، این قضیه گذشت و بحرالعلوم هم به یمن برگشت. چهار ماه بعد، زوّار یمنی به نجف آمدند و بحرالعلوم نامه‌ای توسط زوّار به حضور سید فرستاده بود و از سید تشکر و قدردانی کرده بود: «از برکت عنایت و هدایت شما تاکنون دو هزار و اندی از مقلدین من، شیعه دوازده امامی شده‌اند.»

(بعد مرحوم میرجهانی فرمود:) مردم باید به این مطلب اهمّیت بدهند که اگر انسان حقیقتاً خلوص پیدا کرد، امام زمان ارواحنافداه به فریاد می‌رسد. ما خالص نیستیم. حبّ دنیا نمی‌گذارد ما کاری بکنیم.<sup>۱</sup>

منظور از نقل این داستان، توجه دادن به اعتقاد شدید مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به امام زمان علیه السلام بود. باید توجه کنیم که اعتقاد، چه اندازه مؤثر است. شیعه باید چنین اعتقادی به امام زمان ارواحنافداه داشته باشد، تا توفیق چشیدن اوصاف امام به او عطا شود.

هر مرتبه‌ای از معرفت که نصیب شخص شد، باید با اعتقاد و تسلیم در برابر آن، آماده رسیدن به مرتبه بالاتری از معرفت گردد. هر قدر اعتقاد در مراحل پایین قوی‌تر شود، شخص می‌تواند امیدوار باشد که مراتب بعدی هم به او عنایت گردد تا بتواند اثر اوصاف امام را در دیگران ببیند و یا حتی مورد فضل بیش‌تری قرار گرفته، وصف امام علیه السلام را بچشد. در قضیه یاد شده دیدیم که اعتقاد مرحوم آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی چگونه باعث شد که امام عصر ارواحنافداه حاجت ایشان را برآورد و به این وسیله حجت را بر مخالفان آشکار سازد.

البته باید توجه داشت که هر کسی نمی‌تواند به خود جرأت چنین کاری را بدهد. یعنی به خودش یا دیگران از طرف امام زمان علیه السلام وعده‌هایی بدهد و آنگاه از ایشان انتظار داشته باشد که حتماً طبق وعده‌های او عمل کنند. این گونه حالات در انسان به طور مصنوعی ایجاد نمی‌شود، بلکه باید شخص با عمل به وظایف دینی خود، آن قدر نزد امام زمانش آبرو کسب کند و آن قدر پیش ایشان عزیز و محترم گردد که اگر در شرایطی قرار گرفت که چنین تقاضایی از حضرتش کرد، دست رد به سینه‌اش نخورد.

اما کسانی که خودشان می‌دانند رابطه صمیمانه و خالصانه‌ای با امام عصر علیه السلام ندارند و آن قدر در اداء تکالیف دینی خود کوتاهی کرده‌اند که

در مقابل حجّت خدا، احساس خجالت می‌کنند، نباید خودشان را با امثال مرحوم آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی قیاس کنند و چنان انتظاراتی از امام زمان علیه السلام داشته باشند. بله؛ اگر کسی بین خود و خدا احساس می‌کند که آنچه شایسته است در ارتباط با امام علیه السلام و دوستان ایشان انجام داده و در پیشگاه خداوند، خود را بی‌آبرو نمی‌بیند، از چنین فردی، آن‌گونه توقعات بعید نیست.

همچنین از این قضیه می‌آموزیم که توّسل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه نباید فقط در گرفتاری‌های مادی و ناراحتی‌های جسمی باشد، بلکه امور معنوی و نیازهای روحی انسان مهم‌تر است. باید در این‌گونه امور هم متوّسل به حضرتش شویم، تا بتوانیم مسیر هدایت را به سلامت طی کنیم و از دامهای شیطان که برای فریب انسانها گسترده است، رهایی یابیم.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۴ تا ۱۷

- ۱- منظور از معرفت به اسم و صفت و همچنین مراتب معرفت به صفت را با ذکر مثال بیان کنید.
- ۲- آیا هر وصفی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا یکی از امامان علیهم السلام بیان شده، می‌توان برای همه امامان از جمله امام عصر علیه السلام ثابت دانست؟ به چه دلیل؟ اختصاصات هر یک از معصومین علیهم السلام در اینجا چه حکمی دارد؟
- ۳- دو معنای محتمل برای عبارت «طیب دوار بطبه» را بیان کنید.
- ۴- در ذیل آیه «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» چه تفسیری در مورد «الطَّرِيقَةُ» و «ماء غدقاً» فرموده‌اند؟
- ۵- چگونه بدون تشرف ظاهری خدمت امام عصر علیه السلام و بدون استفاده حضوری عادی از ایشان می‌توان علم امام علیه السلام را چشید؟
- ۶- در داستان دعای مشلول، صفت «داعی الله» چگونه برای امیرالمؤمنین علیه السلام بروز و ظهور پیدا کرده است؟

۷- توضیح دهید چرا توسل به امام عصر(ع) اختصاص به حال درماندگی و اضطرار ندارد و در حال عافیت نیز باید به ایشان توسل جست.



## درس هجدهم: پناه از شیطان

### ۶- کف حصین

یکی از مهم‌ترین شؤون امام علیه السلام که تأمین‌کننده اساسی‌ترین نیاز ما به ایشان است، ملجأ و پناه بودن امام علیه السلام برای انسان در برابر خطراتی است که او را در مسیر هدایت، تهدید می‌کند.

نگرشگاه‌های مختلف و متعددی برای انسان در طریق بندگی پروردگار وجود دارد که بسیاری از آنها برای او ناشناخته و فریبنده است؛ یعنی به سادگی برای او قابل تشخیص و پرهیز نیستند. انسان بدون آن‌که خودش بفهمد و بخواند، در معرض سقوط و انحراف قرار می‌گیرد. چه بسا در مواردی گمان کند که تقریبی به سوی پروردگارش پیدا می‌کند، ولی در همان حال، گرفتار تسویل و فریب شیطان باشد. اصولاً شناخت شیاطین و راه‌های فریب دادن آنها در مسیر هدایت انسان، لازمه سلوک و طی طریق بندگی خداست.

یکی از کمالاتی که خداوند در امام علی(ع) به عنوان مرتبی بشر در مسیر هدایت قرار داده، شناخت شیطان و راههای فریب دادن او و نیز توانایی نجات انسانها از دام اوست. هر کس به این حقیقت آگاه شود، مطمئن ترین پناهگاه برای حفظ شدن از شر شیاطین را یافته، که باید با التجاء به ائمه علیهم السلام خود را از انواع و اقسام خطرات در این مسیر نجات دهد. این است که استعاذه (پناه آوردن) به امام علی(ع) یکی از مهم ترین وظایف انسان نسبت به ایشان است.

شناخت امام علی(ع) به این وصف (پناه از شیطان) گامی مؤثر در استعاذه به ایشان می باشد.

برای آشنایی با این صفت امام علی(ع) به عباراتی از وصیت امیر مؤمنان علی(ع) به کمیل بن زیاد - که جزء تربیت شدگان خاص حضرت بوده است - مراجعه می کنیم که در این خصوص دستورالعمل های مهمی به او داده اند:

سعید بن زید نقل می کند که کمیل بن زیاد را دیدم و از او در مورد فضیلت امیر المؤمنین علی(ع) پرسیدم. کمیل به من گفت: آیا می خواهی آن وصیت و سفارشی که امیر المؤمنین علی(ع) یک روز به من فرمودند، به تو باز گویم که برای تو، از دنیا و هر آنچه که در آن است، بهتر است؟ گفتم: بلی. او گفت: روزی حضرت، به من وصیت فرمودند که:

يَا كَمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ سَمِّ كُلَّ يَوْمٍ بِاسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَ اذْكُرْنَا وَ سَمِّ بِأَسْمَائِنَا وَ صَلِّ عَلَيْنَا وَ اسْتَعِذْ بِاللَّهِ بِنَا، وَ اذْرَأْ بِذَلِكَ عَن نَفْسِكَ وَ مَا تَحُوْطُهُ حِنَائَتُكَ، تَكْفَ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ای کمیل بن زیاد! هر روز نام خدا و «لا حول ولا قوة الا بالله» را بر زبان جاری ساز، و بر خدا توکل کن، و ما را یاد کن و ما را به اسم نام ببر و بر ما درود بفرست، و به واسطه ما به خدا پناه آور، و به این وسیله (آفات را) از خود و آنچه مورد توجه توست، دفع کن تا ان شاء الله از شر آن روز در امان باشی.

در قدم اول باید دانست که در هر روز، شروری متوجه خود انسان و چیزهایی که به نحوی مورد عنایت اوست، می باشد که باید از آنها به خدای متعال پناه ببرد. سفارش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل این است که به واسطه اهل بیت علیهم السلام به خدا پناهنده شود؛ در واقع با پناه آوردن به ایشان خود را در پناه پروردگار متعال قرار دهد.

پناهنده شدن، کار کسی است که با اتکاء به توان و تدبیر خود، توانایی رویارویی با خطرات را ندارد و لذا باید به قدرتی برتر از خود پناه آورد تا بتواند با بزرگ ترین دشمن خدا و خود - شیطان لعین - به مقابله برخیزد. بر همین اساس راه استعاذه از وساوس شیطانی این است که با پناه آوردن به وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به قدرت خدادادی ایشان خود را از شرور مقدرات حفظ کند.

... يَا كَمِيلُ إِذَا وَسَّسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِكَ فَقُلْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ  
الْقَوِيِّ مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَ أَعُوذُ بِمُحَمَّدِ الرَّضِيِّ مِنْ شَرِّ مَا  
قُدِّرَ وَ قُضِيَ وَ أَعُوذُ بِإِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ  
أَجْمَعِينَ... تُكْفَى مَوْوَنَةَ إِبْلِيسَ وَ الشَّيَاطِينَ مَعَهُ، وَ لَوْ أَنَّهُمْ  
كُلَّهُمْ أَبَالِسَةَ مِثْلِهِ.

ای کمیل! هنگامی که شیطان در دل تو را وسوسه می کند، بگو:

از (شر) شیطان گمراه به خدای توانا پناه می‌برم، و از شر قضا و قدر به حضرت محمد ﷺ که مورد خشنودی (خدا) است پناه می‌برم، و از شر تمام جن و انس به معبود همه مردم (خدا) پناه می‌آورم.... در این صورت از خطر کارهای ابلیس و شیاطینی که با او هستند حفظ می‌شوی، هر چند همه آنها شیطان‌هایی مانند خود او باشند.

در هر روز و هر ساعت ممکن است اموری برای انسان مقدر شده باشد که واقع شدنش به ضرر او باشد؛ چون به دین و سعادت اخروی او لطمه می‌زند. معمولاً خود شخص از شروری که متوجه او می‌باشد، بی‌خبر است و لذا با نیروی عقل و دوراندیشی خود نمی‌تواند از شر آنها در امان بماند؛ پس چاره‌ای جز پناه آوردن به کهف حصین الهی - پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام - ندارد. خداوند ایشان را ملجأ و معاذ بندگان قرار داده است.

يَا كُمَيْلُ إِنَّ لَهُمْ خُدَعًا وَ شَقَاشِقَ وَ زَخَارِفَ وَ وَسَاوِسَ وَ  
خُبَلَاءَ، عَلَى كُلِّ أَحَدٍ قَدَرٌ مَنَزَلَتِهِ فِي الطَّاعَةِ وَ الْمَعْصِيَةِ،  
فَبِحَسَبِ ذَلِكَ يَسْتَوْلُونَ عَلَيْهِ بِالْغَلْبَةِ.

ای کمیل! همانا شیاطین نسبت به هر کس، متناسب منزلتش در انجام طاعات و ارتکاب معاصی، خدعه‌ها و فریب‌ها و ظاهرسازی‌ها و وسوسه‌ها و خودستایی دارند. و بر هر کس متناسب با همان منزلت غلبه می‌کنند.

وسوسه‌های شیاطین برای هر کس متناسب با منزلت ایمانی اوست. اگر به جمع‌آوری مال دنیا علاقه‌مند باشد، با ایجاد علاقه به پول فریبش

می‌دهند. اگر به حفظ موقعیت خود نزد دیگران دل بسته است، با زیبا جلوه دادن آن مقام فریض می‌دهند. اگر اهل معنویت و بندگی خداست، با بزرگ‌نمایانیدن عبادتش او را به عجب و خودستایی گرفتار می‌کنند و اهل هر عبادتی باشد، از همان راه برای زمین زدنش وارد می‌شوند. چه بسا انسان از وجود شیاطین و میزان دشمنی آنها با خود غافل شود، لذا امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل تذکر داده‌اند:

يَا كَمِيلُ لَا عَدُوَّ اَعْدَى مِنْهُمْ وَلَا ضَارًّا اَضْرَبَكَ مِنْهُمْ اَمْنِيَّتُهُمْ  
اَنْ تَكُونَ مَعَهُمْ غَدًا اِذَا اجْتَمَعُوا فِي الْعَذَابِ الْاَلِيمِ.

ای کمیل هیچ دشمنی دشمن‌تر از آنان و هیچ ضرر زننده‌ای، پرضررتر از آنان برای تو نیست. آرزوی آنها این است که تو فردا (قیامت) وقتی که در عذاب دردناک به زانو درآمده‌اند، همراهشان باشی.

چون اینها خطر بزرگی در راه هدایت انسان به شمار می‌آیند، خداوند از سر لطف به بندگانش، پناهگاه‌هایی قرار داده تا آنها را از خطرات شیاطین مصون و محفوظ بدارد. این پناهگاه‌ها چنانند که بندگان خدا باید به نام او و به نام پیامبرش صلی الله علیه و آله به آنها پناهنده شوند تا مورد لطف و عنایت پروردگار خود قرار گیرند و در غیر این صورت مورد خشم او واقع شده، به دام شیاطین گرفتار می‌آیند.

يَا كَمِيلُ سَخَطُ اللهِ تَعَالَى مُحِيطٌ بِمَنْ لَمْ يَحْتَرِزْ مِنْهُمْ بِاسْمِهِ وَ  
بِنَبِيِّهِ وَ جَمِيعِ عَزَائِمِهِ وَ عَوْذِهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ، وَ صَلَّى اللهُ عَلَى نَبِيِّهِ  
وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

ای کمیل! هرکس از شیاطین، به نام خدا و پیامبرش و همه آنچه

(خدا) برای پناه آوردن قرار داده، پرهیز نکند، مشمول ناخشنودی  
خدای متعال می‌باشد.

روشن است که پناه آوردن به امام علی (ع) نیز در حکم پناهنده شدن به  
پیامبر ﷺ می‌باشد و همان آثار و برکات را دربردارد.

### روش‌های شیطان برای گمراه کردن انسان

ائمّه علیهم السلام انواع فریب‌های شیطانی را می‌شناسند و هشدارهایی که  
در این خصوص داده‌اند، یکی از ثمرات ملجأ بودن ایشان برای  
دوستانشان است. مولا امیرالمؤمنین علی (ع) برای کمیل راه‌هایی را که  
شیاطین برای گمراه کردن انسان طی می‌کنند، به این ترتیب توصیف  
فرموده‌اند:

الف - نیرنگ مستقیم و بی‌واسطه: در قدم اول خودشان وارد میدان  
خدعه و نیرنگ می‌شوند و به طور مستقیم و رو در رو سعی در فریب  
دادن انسان دارند. در این روش از خود او برای گمراه کردنش بهره  
نمی‌برند، اما اگر کسی در مقابل ایشان مقاومت کند، راه مؤثرتری را  
پیش می‌گیرند.

ب - فریب دادن انسان به وسیله خودش: شیاطین با توجه به نفوذی  
که در دل انسان‌ها دارند و قدرت فوق بشری که خدا به آنها داده است،  
می‌توانند از خود انسان واسطه‌ای برای فریب دادن خودش به وجود  
آورند و در واقع از او علیه خودش سوءاستفاده کنند. واسطه‌هایی که در  
فرمایش امیرمؤمنان معرفی شده‌اند، از این قرار هستند:

۱) زیبا جلوه دادن امیال و شهوات نفسانی: شهوات و امیال  
نامشروعی که برآوردن آنها انسان را به هلاکت می‌اندازد، بر اثر فریب

کاری های شیطان برای انسان موجه و مقبول جلوه می کند. مثلاً شهوت جنسی حرام با القائنات نادرست و فلسفه بافی های غلط شیطان تحت عنوان، «عشق پاک و عقیق!» مقدس و محبوب شمرده می شود.<sup>۱</sup>

۲) برآوردن خواسته ها و آرزوهای انسان: شیاطین چنان قدرتی دارند که زمینه را برای رسیدن انسان به آرزوهایش فراهم کنند تا از این طریق او را به طئی مسیر معصیت تشویق و دلگرم نمایند. گاهی شرایطی فراهم می شود که زمینه ساز انجام گناہانی می شود و انسان بی خبر از کید و مکر شیطان، جور شدن زمینه ها را به حساب خواست خدا می گذارد، غافل از این که همه آن شرایط را دشمن خدا برایش هموار ساخته است تا او را از مسیر صحیح خارج گرداند.

۳) آسان کردن انجام گناہان: یکی از کارهای زشت شیطان «تسویل» است. یعنی انجام معصیت را برای انسان ساده و آسان می گرداند؛ به طوری که گناه کردن برایش هیچ گونه سختی پیدا نمی کند.

۴) به فراموشی انداختن انسان: یاد خداوند و مرگ و در نظر داشتن موقف حساب در پیشگاه الهی، عوامل مؤثری برای حفظ انسان در مسیر طاعت و بندگی خدا هستند و کسی که از این گونه امور غافل باشد، به راحتی تن به انجام گناه می دهد. از خطرناک ترین حربه های شیطان این است که انسان را نسبت به این مسائل به فراموشی می اندازد و لذا مانعی در راه انحراف شخص وجود نخواهد داشت.

۵) امر به منکر و نهی از معروف: از جمله القائنات شیطان در دل انسان این است که به کار زشت فرمان می دهد و از عمل پسندیده، نهی

---

۱ - به عنوان نمونه رجوع شود به کتاب «ابن عربی»، نوشته کاظم محمدی،

می‌کند. این حقیقت را هر کس می‌تواند وجدان کند که در بعضی شرایط خاص، یک عامل درونی او را به ارتکاب گناه دعوت می‌کند یا از انجام طاعت باز می‌دارد.

۶) ایجاد حُسن ظنّ به خداوند: انسان عاقل با وجود تلاش همه‌جانبه‌ای که در طاعت و بندگی خداوند انجام می‌دهد، هرگز به اعمال خود اتکاء نمی‌کند و پس از همهٔ کوشش‌ها امیدش به حُسن ظنّ خود نسبت به پروردگار است تا با فضل خویش با او رفتار نماید و از نقائص و ناخالصی‌های اعمالش درگذرد. بنابراین بالاترین سرمایهٔ یک مؤمن بعد از اجتهاد و سخت‌کوشی در انجام عبادات، گمان خوب داشتن به خداوند است که این خود برترین عبادتِ قلبی او به شمار می‌آید. شیطان رجیم از سر مکر و حيله همین تنها مایهٔ دلخوشی را هدف قرار می‌دهد تا با تحریف آن از مسیر صحیح، انسان را به خودش مغرور نماید و او را از جدّیت داشتن در انجام طاعات سست کند و کاری کند که امید به خداوند به جای آن که مشوّق انسان به بندگی باشد، جرأت او را در ارتکاب معاصی بیش‌تر گرداند.

این موارد از روش‌های اضلال شیطان، همگی در عبارات ذیل جمع شده است:

يَا كُمَيْلُ إِنَّهُمْ يَخْدَعُونَكَ بِأَنْفُسِهِمْ. فَإِذَا لَمْ تُجِبْهُمْ مَكْرُوا بِكَ  
و بِنَفْسِكَ بِتَحْسِينِهِمْ إِلَيْكَ شَهَوَاتِكَ وَ إِعْطَائِكَ أَمَانِيكَ وَ  
إِرَادَتِكَ، وَ يُسَوِّلُونَ لَكَ وَ يُنْسُونَكَ وَ يَنْهَوْنَكَ وَ يَأْمُرُونَكَ وَ  
يُحَسِّنُونَ ظَنِّكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، حَتَّى تَرْجُوهُ فَتَغْتَرَّ بِذَلِكَ  
فَتَعْصِيَهُ وَ جَزَاءُ الْعَاصِي لَظْفَى.



ای کمیل! شیاطین ابتدا خودشان تو را فریب می‌دهند. و اگر پاسخ مساعد از تو نگیرند، از در مکر و حيله وارد می‌شوند، تا این که از این راهها تو را به وسیله خودت فریب دهند. به این صورت که امیال و خواسته‌های تو را برایت زیبا جلوه می‌دهند و آرزوها و خواسته‌ات را برآورده می‌سازند، و (انجام کارهای زشت را) برای تو آسان می‌کنند و (واقعیات را) از یاد تو می‌برند. و تو را امر (به ارتکاب بدی‌ها) و نهی (از انجام خوبی‌ها) می‌کنند. و آن قدر تو را نسبت به خدای عزوجل خوش گمان می‌کنند، تا این که بیش از اندازه به او امیدوار شوی، و به خاطر امید زیاد، به خود مغرور شده، به گناه بیفتی، در حالی که کیفرگناهکار، آتش است.

(۷) وعده دادن از جانب خداوند: یکی از مرموزترین حيله‌های شیطان، وعده‌هایی است که از طرف خدای متعال به انسان گناهکار می‌دهد. مثلاً برای آن که بدون دغدغه و عذاب وجدان مرتکب گناه بشود، به او چنین وانمود می‌کند که چون خداوند کریم بزرگوار است، به خاطر گناهی از آن قبیل بر او سخت نخواهد گرفت. یا این که چون زائر قبر حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌باشد، هر گناهی که مرتکب شود، به او ضرر نمی‌رساند. یا این که چون در غم مصیبت اهل بیت علیهم السلام اشک ریخته است، دیگر نباید ترسی از انجام گناه داشته باشد. شیطان این گونه وعده‌ها را از جانب خدای متعال می‌دهد تا تریس انسان را از عدل خداوند بریزد. انسان مؤمن با این که هم خداوند را کریم می‌داند و هم معتقد است که زیارت مقبول امام حسین علیه السلام، گناهانش را پاک می‌کند و هم‌گرم بر مصائب اهل بیت علیهم السلام را در صورت فقدان موانع، آمرزنده گناهانش می‌داند، اما به شرایط خود خیلی امیدوار نیست و همواره

نگران است که نکند مشمول کرم الهی واقع نشود یا این که زیارتش پذیرفته نباشد و یا مانعی در راه پاک شدنش از گناهان وجود داشته باشد. پس هیچ‌گاه فریب وعده‌های شیطان را نمی‌خورد و خود را از حيله و مکر او مصون نمی‌داند.

يَا كُمَيْلُ إِنَّ ابْلِيسَ لَا يَعِدُ عَنْ نَفْسِهِ، وَإِنَّمَا يَعِدُ عَنْ رَبِّهِ،  
لِيَحْمِلَهُمْ عَلَى مَعْصِيَتِهِ فَيُورِطَهُمْ.

ای کمیل! همانا ابلیس از جانب خودش وعده نمی‌دهد. بلکه از طرف پروردگارش وعده می‌دهد (وعده خود را از جانب خدا وانمود می‌کند)، تا این که (انسانها را) به گناه کشانده، آنها را به هلاکت برساند.

يَا كُمَيْلُ إِنَّهُ يَأْتِي لَكَ بِالطُّفِ كَيْدِهِ، فَيَأْمُرُكَ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّكَ قَدْ  
الْفِتْنَةَ مِنْ طَاعَةٍ لَا تَدْعُهَا، فَتَحَسِبُ أَنَّ ذَلِكَ مَلَكٌ كَرِيمٌ وَإِنَّمَا  
هُوَ شَيْطَانٌ رَجِيمٌ. فَإِذَا سَكَنْتَ إِلَيْهِ وَاطْمَأْنَنْتَ، حَمَلَكَ عَلَى  
الْعَظَائِمِ الْمُهْلِكَةِ الَّتِي لَا نَجَاةَ مَعَهَا.

ای کمیل! شیطان بسیار ظریف و ماهرانه تو را فریب می‌دهد: تو را به عمل خوبی فرمان می‌دهد که به انجام آن عادت کرده‌ای و از انجام آن فروگذار نمی‌کنی، به طوری که تو می‌پنداری فرشته بزرگواری به سراغ تو آمده، در حالی که او یک شیطان رانده شده است. آن گاه وقتی به او اطمینان کردی و نسبت به او خیالت آسوده شد (دیگرنگران فریب شیطان نبودی!)، در آن زمان تو را به ورطه‌های خطرناک تباهی می‌اندازد که راه نجاتی از آنها پیدا نمی‌کنی.

۸ دعوت به انجام عبادت به عنوان مقدمه ارتکاب معصیت: این روش از همه حیل‌های قبلی ظریف‌تر و مخفیانه‌تر است؛ زیرا شیطان معمولاً به انجام طاعت فرمان نمی‌دهد و همیشه به سوی معصیت دعوت می‌کند. اما گاهی برای فریب دادن یک فرد با ایمان از این حربه خطرناک استفاده می‌کند. چون می‌بیند که او به انجام بعضی عبادات مقید است و با آنها انس گرفته، از طریق تشویق به همان عبادات وارد می‌شود تا اعتماد فرد را به خود جلب نماید. او هم از همه جایی خبر به دلیل عادت و انس که به آن عبادت خاص پیدا کرده و نمی‌تواند آن را ترک کند، به فرمان شیطان مشغول به عبادت می‌شود! اما خودش متوجه نیست که دستور این کار از جانب رانده شده درگاه الهی صادر شده است، بلکه آن را از القائنات فرشتگان مقرب خداوند می‌شمارد!

او نمی‌داند که شیطان انجام این کار خوب را مقدمه‌ای برای سقوط او در وادی یک گناه مهلک قرار داده است و لذا با خوشحالی تمام و طیب خاطر به اداء آن طاعت می‌پردازد. پس از مدتی که به خود می‌آید، متوجه می‌شود که کار از کار گذشته و او مرتکب گناهی شده است که هرگز فکر ارتکاب آن را نمی‌کرد. به عنوان مثال یک مرد مؤمن که علاقه وافری به تبلیغ دین و خدمتگزاری به ساحت مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام دارد، پس از مدتی که به انجام کار تبلیغی و هدایت کردن دیگران انس می‌گیرد، برای نجات دادن یک زن جوان نامحرم و تصحیح عقاید او دست به کار می‌شود و این اقدام خود را یک مأموریت الهی می‌پندارد که فرشته‌ای کریم آن را به دل او انداخته است! غافل از این که خود شیطان این فکر را به او القاء نموده تا از این

طریق، او را به گناهی گرفتار سازد که هرگز از راه دیگر نمی‌توانست او را به آن گناه مبتلا گرداند. او چون علاقه شدیدی به کار دستگیری از افراد سست ایمان داشته است، هیچ‌گاه در محیط‌های فاسد قدم نمی‌گذاشته تا این‌که کاری ضد اخلاقی مرتکب شود. اما شیطان نقشه‌ای می‌ریزد که همین جوان پاک بانیت خیر وارد میدانی می‌شود که در آن، حریف شهوت و نفس‌آماره خود نیست و لذا پس از مدتی خودش را می‌بازد و به گناه مهلک گرفتار می‌گردد.

اشتباه او در این بود که صرفاً به خاطر علاقه و بدون محاسبات عقلی و شرعی لازم، وارد چنین میدان خطرناکی شد. درست است که انسان باید به انجام طاعات علاقه‌مند شود و از آن لذت ببرد و عادت کردن به کارهای خوب هیچ‌گونه قبیحی ندارد، اما این خطر وجود دارد که در مواردی انسان صرفاً به خاطر علاقه‌اش - و نه برای خدا و بانیت خالصانه - به سوی آن عبادت خاص برود. شیطان از همین علاقه فرد سوء استفاده می‌کند و اخلاص در عبادت را از او می‌گیرد. لذا او بدون آن که خودش متوجه شود، در دام شیطان گرفتار می‌گردد.

مثال دیگر: جوانی خوش‌آواز بانیت خالص، کار مداحی و نوحه‌خوانی را در مجالس عزا و مصیبت اهل بیت (علیهم‌السلام) آغاز می‌کند. کم‌کم به این عبادت بزرگ - که اگر خالصانه انجام شود، بسیار ارزشمند است - خو می‌گیرد و به آن عادت می‌کند، به طوری که نخواندن در یک مجلس برایش سخت می‌شود! خطر درست از همین جا شروع می‌شود، چون او به انجام عبادتی چنان انس گرفته که ترک آن برایش مشکل است، لذا شیطان از همین طریق وارد می‌شود. آرام آرام اخلاص در نیت

را از او می‌گیرد و او هم غافل از مکر شیطان به تصور این که گرم کردن مجلس امام حسین علیه السلام به هر قیمتی و از هر راهی صحیح است، به خودنمایی و نشان دادن هنر خویش در مذاحی می‌افتد. دیگران هم با تعریف و تحسین خود، او را بیش‌تر به اشتباه می‌اندازند و او همه این کارها را به خیال عرض ارادت و نوکری در دستگاه سیدالشهدا علیه السلام انجام می‌دهد! ممکن است کار این جوان به جایی برسد که به نیت تأثیرگذاری بیش‌تر در دل‌های مردم به آوازه‌خوانی همراه با موسیقی و ارکستر کشیده شود و این مقدمه‌ای شود برای آن که کم‌کم به وادی خوانندگی و اجرای برنامه‌های مبتذل تحت عنوان خدمت فرهنگی (۱) کشیده شود. بعد از گذشت مدتی مشاهده می‌شود که این جوان با اخلاص که در ابتدا از مذاحی قصدی جز خدمتگزاری به آستان مقدس سیدالشهدا علیه السلام نداشت، به یک خواننده لاابالی تبدیل شده که برای کسب شهرت و پول از انجام هیچ گناهی کوتاهی نمی‌ورزد!

شیطان هرگز نمی‌توانست از غیر مسیر عبادت - همان عبادتی که به انجامش خو گرفته بود - آن مؤمن پاک را به این ابتذال بکشاند. این چیزی است که امیرمؤمنان علیه السلام به «کید لطیف شیطان» از آن نام برده‌اند. هر کس ممکن است مشمول این کید لطیف قرار گیرد و از طریق عبادتی که به آن انس گرفته است، به فریب شیطان مبتلا گردد. این فریب اختصاص به مؤمنانی دارد که اهل عبادت هستند؛ باید مراقب باشند که هیچ عبادتی را صرفاً به دلیل علاقه و میل قلبی انجام ندهند و همیشه اخلاص خود را در اعمال عبادی حفظ نمایند. هر کس در هر رتبه‌ای از ایمان باید خودش را در معرض انواع انحرافات و گناهان

بداند و نسبت به هیچ معصیتی احساس مصوبت و معصومیت نکند. ما هیچ کدام بیش از حضرت یوسف صدیق نمی توانیم از خود مطمئن باشیم. ایشان با همه وجود اقرار کردند که:

«وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»<sup>۱</sup>

و من خود را تبرئه نمی کنم چرا که هر آینه نفس به بدی زیاد فرمان می دهد مگر آن که خدایم به من رحم کند.

### تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان

اگر خدا به انسان رحم نکند، هرگونه لغزشی برای او امکان پذیر است. بنابراین هیچ گاه نباید بر خود تکیه کند و همیشه باید از مکر شیطان و ضعف خود در مقابله با نیرنگ های او بترسد و برای مصون ماندن از کید شیطان (به خصوص کید لطیف او) به ملجأ و پناهی که خدای متعال قرار داده، متشبث شود تا در وقت لازم که خودش متوجه مکر شیطان نیست، با دستگیری و عنایت اهل بیت (علیهم السلام)، خطر را تشخیص دهد و با لطف ایشان از سقوط در مهلکه نجات یابد. البته عمل کردن کامل به احکام شرع، لازمه تشبث به امامان (علیهم السلام) در حفظ شدن از خطر شیطان است.

يَا كَمِيلُ إِنَّ لَهُ فِخَاخًا يَنْصِبُهَا، فَاحْذَرْ أَنْ يُوقِعَكَ فِيهَا.

ای کمیل! همانا شیطان تله هایی دارد که آنها را (بر سر راه افراد) قرار می دهد. پس مواظب باش که تو را در آنها نیندازد.

يَا كُمَّيلُ إِنَّ الْأَرْضَ مَمْلُوءَةٌ مِنْ فِخَاخِهِمْ. فَلَنْ يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا  
مَنْ تَشَبَّهَ بِنَا. وَقَدْ أَعْلَمَكَ اللَّهُ أَنَّهُ لَنْ يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا عِبَادَةُ وَ  
عِبَادَةُ أَوْلِيَانَا.<sup>۱</sup>

ای کمیل! همانا زمین از تله‌های شیاطین پر است. تنها کسانی از  
آنها نجات پیدا می‌کنند که به ما متشبث شوند (بچسبند) و خداوند  
تو را آگاه فرموده که از آن تله‌ها فقط بندگانش نجات پیدا  
می‌کنند. که بندگان او اهل ولایت ما (اهل بیت علیهم السلام) هستند.

همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند، تنها راه محفوظ ماندن  
از خطرات شیطان، تشبث به اهل بیت علیهم السلام است. تشبث یعنی چسبیدن.  
وقتی انسان در همه‌ی امور، خود را به ایشان بچسباند و در هیچ موردی از  
ایشان فاصله نگیرد، آن وقت می‌تواند اطمینان یابد که در دام شیطان  
نمی‌افتد. ولی اگر چنین نکند - هر چند که مقید به انجام طاعات الهی و  
اهل عبادت باشد - مصون ماندنش از شر شیطان تضمین نشده است.  
بلکه همان طاعت‌ها و عبادت‌ها، ممکن است وسیله‌ای در دست  
شیطان شوند که نیرنگ خود را از طریق آنها اعمال کند.

کسی که در دام شیطان افتاده، چه بسا گمان کند که کار خوب انجام  
می‌دهد و به خدا تقرب می‌جوید، اما در واقع اسیر شیطان باشد و  
پیوسته از خدا دور شود. پس انسان روی اعمال خوب و عبادت‌هایش  
هم نمی‌تواند حساب کند و به دلیل انجام آنها خود را مصون از شر  
شیاطین بداند، چون ممکن است این عبادات را هم به دستور شیطان  
انجام دهد در حالی که به خیال خودش گمان کند که از فرشته‌ی الهی

فرمان می برد.

این است که استعاذه به اهل بیت علیهم السلام - که باب استعاذه به خداوند سبحان است - تنها راه تأمین سلامت انسان از آفات و خطراتی است که در اثر اغوای شیطان، تهدیدش می کند.

این که امام علیؑ، چگونه متشبهین به خود را حفظ می نماید، امری است وجدانی که هر کسی آن را بچشد، معرفتش به امام علیؑ - از جهت این وصف خاص - عمیق تر و بیش تر می شود. البته دانستن و اعتقاد به این که امام علیؑ چنین دستگیری هایی از خطر شیاطین می کنند، آن معرفت اولیه را در انسان ایجاد می کند، تا زمینه ساز مراتب بالاتر شود. بنابراین سفارش هایی نظیر آنچه امیر المؤمنین علیؑ به کمیل فرمودند، می تواند تأثیر به سزایی در بالا بردن درجه انسان در معرفت امام علیؑ داشته باشد.

هر قدر اعتقاد انسان به شأن پناه دهندگی امام علیؑ قوی تر باشد، تشبث او به ایشان بیش تر و کامل تر می گردد و در دل و عمل به سفارش های شرع و احکام نورانی دین مقید تر می گردد. در غیر این صورت نسبت به این شأن امام علیؑ، کفران نعمت کرده است.



## درس نوزدهم: گواه بر خلق

### ۷- شاهد خدا بر خلق

خدای متعال در قرآن پیامبرش را این گونه معرفی فرموده است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.»<sup>۱</sup>

(ای پیامبر) ما تو راه گواه (بر خلق) و بشارت دهنده و بیم‌دهنده و دعوت کننده به سوی خدا با اجازه‌اش و چراغی روشنایی بخش فرستادیم.

در این آیه، خدای عزوجل، پیامبرش را به عنوان «شاهد» معرفی کرده است. چون به فرمایش حضرت صادق علیه السلام، امام علیه السلام، عدل پیامبر صلی الله علیه و آله است، باید این وصف را برای ایشان هم قائل شویم و بدانیم

که امام علیه السلام هم شاهد بر امت هستند. این وصف برای ائمه علیهم السلام در آیات دیگر قرآن ذکر شده است:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ  
يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.»<sup>۱</sup>

و این چنین شما را امت وسط قرار دادیم، تا شما بر مردم شاهد باشید و پیامبر صلی الله علیه و آله بر شما شاهد باشد.

در این آیه، چند نکته باید روشن شود:

اول این که منظور از «امت» چه کسانی می‌باشند؟ آیا همه مسلمانان، مخاطب این آیه هستند؟ با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام می‌بینیم که مراد از امت، مردم و یا همه مسلمانان نیست، بلکه منظور، گروه خاصی هستند که همان ائمه علیهم السلام می‌باشند. خداوند در آیه دیگری از قرآن، این امت را معرفی فرموده است:<sup>۲</sup>

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ  
عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ.»<sup>۳</sup>

شما بهترین امتی بوده‌اید که برای مردم آشکار شده‌اید، در حالی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید. امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عمومی است، ولی در این آیه، سخن از عده خاصی است که خدای تعالی آنها را به طور مطلق برای

۱- بقره / ۱۴۳.

۲- البته باید توجه داشت که تعریف معنای «امت» به وسیله آیه دیگری از قرآن، باید با توجه به کلام معصوم علیه السلام - نه صرفاً مبتنی بر برداشت شخصی - صورت پذیرد.

۳- آل عمران / ۱۱۰.

تصدی این منصب معرفی کرده است. اهل بیت علیهم السلام این عده خاص را معرفی فرموده اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ...»  
يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي وَجِبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام هُمْ الْأُمَّةُ  
الْوَسْطَى...<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از امت در این آیه، امتی هستند که دعای ابراهیم علیه السلام (که از خدا درخواست امامت کرد) در حق ایشان مستجاب شده... و ایشان امت وسط هستند.

نکته دوم این است که منظور از «وسط» بودن این امت چیست؟ خود آیه نشان می دهد که ائمه علیهم السلام بر مردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله بر ائمه علیهم السلام گواه هستند. بنابراین ائمه علیهم السلام، امت وسط بین مردم و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند.

عَنْ عَلِيِّ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِثْنَا عَشْرَ قَوْلِهِ: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً» فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَاهِدٌ عَلَيْنَا، وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ، وَ نَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً».<sup>۲</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدای متعال با گفتار خود (لتکونوا...) تنها ما را قصد فرمود. پس پیامبر خدای صلی الله علیه و آله گواه بر ما است، و ما

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲- تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۱۷۹.

گواهان خدا بر آفریدگانش و حجت او در زمینش هستیم. و ما هستیم آنان که خدای تعالی در باره آنها فرمود: «و کذلک جعلناکم امةً وسطاً».

نکته سوم این که وصف شاهد که به امام علیؑ نسبت داده شده، به چه معناست؟ و چه اثری در اعتقادات ایجاد می نماید؟ وقتی کسی را شاهد بر امری می دانیم، در حقیقت عقیده داریم که او بر آن امر، ناظر و از آن آگاه است. بنابراین پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام از احوال مردم آگاهی دارند و اعمال آنها را می بینند:

«و قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرُ اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ.»<sup>۱</sup>

و (ای پیامبر) بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را می بینند.

در این آیه، وصف شاهد و شهید بودن پیامبر و اهل بیت علیهم السلام با تعبیر «دیدن اعمال» بیان شده است. برای روشن شدن مطلب، به تفسیر اهل بیت علیهم السلام ذیل این آیه شریفه مراجعه می نماییم:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْأَعْمَالِ هَلْ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: مَا فِيهِ شَكٌّ. أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «و قُلِ اعْمَلُوا...». قَالَ: اللَّهُ شَهِدَاءُ فِي أَرْضِهِ.<sup>۲</sup>

محمد بن مسلم گفت: از امام باقر یا امام صادق علیهم السلام سؤال شد:

۱- توبه / ۱۰۵.

۲- تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص ۵۳۴، ح ۱.

آیا اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود؟ فرمودند: در آن شکی نیست. آیا این قول خدای عزوجل را ندیده‌ای که: عمل کنید... (تا آخر آیه) حضرت فرمودند: خدا روی زمین خود شاهدانی دارد. خداوند، برای خود شاهدانی بر روی زمین قرار داده است. آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و «مؤمنون» هستند. منظور خداوند از «مؤمنون» چیست؟ راوی می‌گوید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ». قَالَ: إِيَّانَا عَنِ<sup>۱</sup>

نزد امام صادق علیه السلام بودم، پس نظر ایشان را در باره آیه «وقل اعملوا...» پرسیدم. امام علیه السلام فرمودند: (خداوند) فقط ما را قصد کرده است.<sup>۲</sup>

بنابر این در این آیه شریفه، منظور از مؤمنون، ائمه علیهم السلام هستند. در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام در پاسخ به همین سؤال فرموده‌اند:

هُمُ الْاِئِمَّةُ عليهم السلام.<sup>۳</sup>

ایشان ائمه علیهم السلام هستند.

پس همان طور که خدای عزوجل اعمال بندگان را می‌بیند، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز ناظر بر آنها هستند. اثر اخلاقی این باور و

۱- بصائر الدرجات، جزء ۹، باب ۵، ح ۱.

۲- «عنی» به معنی «فَصَدَّ» است. و مقدم شدن «إِيَّانَا» بر آن، دلالت بر حصر می‌کند.

۳- بصائر الدرجات، جزء ۹، باب ۵، ح ۱۱.

اعتقاد قلبی، توجه انسان به نظارت پیامبر ﷺ و امامش بر اعمال او است. مسلماً در پیشگاه ایشان، بسیاری از اعمال انسان، احتیاج به تجدید نظر خواهد داشت.

در کتاب گرانسنگ وسائل الشیعه، روایاتی در این باب نقل شده است که توجه به عنوان باب نیز مفید است:

بَابُ وَجُوبِ الْحَذَرِ مِنْ عَرْضِ الْعَمَلِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ  
الْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ<sup>۱</sup>

باب لزوم ترس و نگرانی از عرضه شدن اعمال به پیشگاه خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام.

نظارت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بر اعمال بندگان، از طرفی آنها را مراقب و نگران رفتارشان می‌سازد و از طرف دیگر، سبب می‌شود که ایشان پیروان خود را در انجام کارهای نیک و استغفار از گناهان یاری فرمایند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ:

إِنَّ مَقَامِي بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ، وَإِنْ مَفَارَقَتِي إِيَّاكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا مَقَامُكَ بَيْنَ أَظْهَرِنَا فَهُوَ خَيْرٌ لَنَا، فَكَيْفَ يَكُونُ مَفَارَقَتُكَ إِيَّانَا خَيْراً لَنَا؟ فَقَالَ: أَمَا مَقَامِي بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ اللَّهَ

عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ<sup>۱</sup> ... فَأَمَّا  
مُفَارَقَتِي إِيَّاكُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ  
اِثْنَيْنِ وَخَمِيسٍ، فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنٍ، حَمِدْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ، وَمَا  
كَانَ مِنْ سَيِّئٍ اسْتَغْفَرْتُ لَكُمْ<sup>۲</sup>.

حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از  
اصحاب خود فرمودند: بودن من در میان شما، برای شما خیر  
است، و جدایی من از شما هم برایتان خیر است. جابر بن عبدالله  
انصاری از ایشان پرسید: ای رسول خدا، بودن شما در میان ما که  
البته برای ما خیر است، ولی چگونه جدایی شما از ما، برای ما  
خیر می‌شود؟ حضرت فرمودند: اما بودن من در میان شما برای  
شما خیر است، چون خدای عز و جل فرمود: «تا وقتی تو در میان  
آنها هستی خدا ایشان را عذاب نمی‌کند»... و اما جدایی من از شما  
برایتان خیر است، چون در هر دوشنبه و پنجشنبه اعمال شما بر  
من عرضه می‌شود. آن گاه برای کارهای خوب شما خدا را سپاس  
می‌گویم و برای کارهای بد شما (از خدا) طلب مغفرت می‌کنم.

عذاب‌های عمومی - آن گونه که بر امت‌های پیشین نازل می‌شد -  
هیچ کدام بر امت اسلام نازل نشد؛ چرا که خدای متعال به پیامبر  
خود صلی الله علیه و آله وعده داده بود که تا وقتی ایشان میان امت هستند، آنها را  
عذاب نکند.

نکته دیگر این روایت، تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله است بر این که دو روز از

۱- انفال / ۳۳.

۲- تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص ۳۳۴.

هفته، اعمال بندگان را رسیدگی می‌فرمایند و از آن جایی که ائمه (ع) عدل پیامبر (ص) هستند، این خصوصیت در باره ایشان هم صادق است. در سیره و گفتار ائمه (ع) نیز، به طور مکرر، آگاهی ایشان از اعمال بندگان دیده می‌شود.

### عرضه اعمال بندگان بر پیامبر (ص) و ائمه (ع)

یکی از یاران امام صادق (ع) به نام «داود بن کثیر رقی» نقل می‌کند که: نزد امام صادق (ع) نشسته بودم، ایشان بدون آن که من سخنی بگویم، به من فرمودند:

يا داود لقد عرضت علي أعمالكم يوم الخميس، فرأيت فيما  
عرض علي من عملك صلتك لابن عمك، فلان، فسرتني  
ذلك. اني علمت ان صلتك له أسرع لفناء عمره و قطع  
اجله.<sup>۱</sup>

ای داود! روز پنج‌شنبه اعمال شما بر من عرضه شد. پس در آنچه به من عرضه شده بود، دیدم که تو به پسر عمویت - فلانی - رسیدگی کرده‌ای. این کار، مرا خوشحال کرد. من اطمینان دارم که رسیدگی تو، به او، سبب می‌شود که عمر او با سرعت بیش‌تری به پایان برسد و مهلتش ناتمام بماند. (عمر طبیعی نکند)

داود گفت: من پسر عمویی داشتم که ناصبی خبیث و دشمن اهل بیت (ع) بود. شنیدم که خود و خانواده‌اش در سختی زندگی



می‌کنند. پس قبل از این که به مکه بروم، برایش پولی فرستادم. وقتی به مدینه برگشتم، امام صادق علیه السلام این خبر را به من دادند.

امام صادق علیه السلام این گونه از اعمال شیعیان خود آگاه بودند. بدین ترتیب، داود بن کثیر رقی، شاهد بودن امام زمانش را نسبت به اعمال خود چشید و به بیان دیگر امام علیه السلام را به وصف «شاهد» شناخت.

مسئلاً عمق معرفت او با کسی که این داستان را می‌شنود، بسیار تفاوت دارد. قطعاً این اختلاف در عمق معرفت، در اعتقاد او هم مؤثر است. احتمالاً داود تا آخر عمر، در کوچکترین عمل خویش، همواره امام صادق علیه السلام را شاهد و گواه می‌دید و سعی می‌کرد که همه اعمالش مورد رضای ایشان باشد.

کسانی که توفیق چشیدن این وصف امامشان را نیافته‌اند، با مطالعه سیره ائمه پیشین علیهم السلام و روایات ایشان، می‌توانند از راه شنیدن، معرفت غیابی نسبت به شاهد بودن امام زمان خویش پیدا کنند، و همواره خود را در حضور او بدانند و معتقد باشند که امام علیه السلام نه تنها روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه، بلکه همیشه و در هر شب و روز، شاهد بر اعمال او هستند.

در این زمینه، به داستانی در باره امام رضا علیه السلام توجه می‌کنیم:

عبدالله بن ابان، روغن فروشی بود که مدتی خدمت امام رضا علیه السلام مجاور شده بود. او یک بار که به محضر ایشان شرفیاب شد، عرض کرد: برای خود و خانواده‌ام از شما التماس دعا دارم.

فقال: أَوْلَسْتُ أَفْعَلُ؟ إِنْ أَعْمَالَكُمْ لَتَعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ  
وَلَيْلَةٍ.

حضرت علیؑ فرمودند: آیا من این کار را نمی‌کنم؟ (فکر می‌کنی من شما را دعا نمی‌کنم؟! همانا اعمال شما در هر روز و شب بر من عرضه می‌شود.

عبدالله گفت: پذیرفتن این مطلب برای من سنگین آمد.

فقال لی: أما تقرأ کتاب الله عزّ و جلّ: «و قُلِ اعْمَلُوا فَسیری الله عمَلکم و رسوله و المؤمنون» قال: هو و الله علی بن ابيطالبؑ.

حضرت فرمودند: آیا در کتاب خدای عزّ و جلّ نمی‌خوانی: «و بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان عمل شما را می‌بینند». فرمودند: قسم به خدا منظور از «مؤمنان»، علی بن ابیطالبؑ است.

عبدالله بن ابان، با وجود این که مدّتی مجاور امام علیؑ بود، ولی هنوز ایشان را به این وصفشان نشناخته بود. از این رو، وقتی حضرت برای او توضیح می‌دهند که من هر روز و شب اعمال شما را دیده، برایتان دعا می‌کنم، تعجب کرد و پذیرش مطلب برایش سنگین آمد. امام علیؑ ناچار برای او از قرآن دلیل آوردند و سپس یکی از مصادیق «مؤمنون» را که «امیر مؤمنان» علیؑ است، معرفی فرمودند.

ناگفته نماند که احادیث مربوط به عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام که بعضی دو روز در هفته و بعضی هر صبح و شام را معین کرده‌اند، بایکدیگر تعارضی ندارند؛ چون هر دو صورت آن امکان‌پذیر است و پذیرفتن یک گروه از روایات، مانع از قبول دسته دیگر نیست.

احتمال دارد که نحوه عرضة اعمال در این دو صورت، بایکدیگر متفاوت باشد.

علاوه بر این، طبق صریح احادیث، اعمال بندگان بر همه اهل بیت علیهم السلام عرضه می شود. عمل «عبدالله بن ابان»، نه فقط به امام رضا علیه السلام که امام زمان او بودند، بلکه بر همه امامان علیهم السلام عرضه می شد. امام باقر علیه السلام در مورد آیه «اعملوا فسیری الله... و المؤمنون» فرمودند:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ وَلَا كَافِرٍ قَبِرَ فِي قَبْرِهِ، حَتَّى تُعْرَضَ عَمَلُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَلُمَّ جَرًّا، إِلَى آخِرِ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَى الْعِبَادِ<sup>۱</sup>

هیچ مؤمن و کافری نمی میرد که در قبرش گذاشته شود، مگر این که کارهایش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام - تا آخرین کسی که خدا اطاعتش را بر بندگان واجب کرده است - عرضه می شود.

امام شناس کسی است که معتقد باشد امام علیه السلام شاهد و ناظر بر اوست. وقتی کسی این وصف امام علیه السلام را شنید، نباید مانند وقتی باشد که نشنیده است. او باید با اعتقاد به این صفت، امام علیه السلام را بشناسد و نحوه عملکرد او هم متأثر از معرفتش باشد.

کسی که خدای عز و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امامان خود علیهم السلام را شاهد بر اعمال خویش می داند و به این معرفت خود اعتقاد دارد، چگونه می تواند در اعمالش بی دقتی و سهل انگاری کند؟!

با نقل داستان دیگری از امام رضا (ع)، از خدای عز و جل درخواست می‌کنیم که معرفت ما را نسبت به امام علی (ع) عمیق‌تر فرماید.

موسی بن سیار می‌گوید: من همراه حضرت رضا (ع) بودم که به دیوارهای شهر طوس رسیدیم. صدای شیون و ناله‌ای را شنیدم. دنبال صدا رفتم تا به جنازه‌ای برخورد کردم. در همین حال دیدم مولایم علی بن موسی الرضا (ع) از اسب خویش پیاده شد، به سوی جنازه رفت، آن را بلند کرد. و چنانکه برّه به مادر خود می‌چسبد، خود را به آن جنازه چسبانید و به من فرمود:

يَا مُوسَى بْنَ سَيَّارٍ! مَنْ شَيَّعَ جِنَازَةَ وَلِيِّ مِنْ أَوْلِيَانِنَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ.

ای موسی بن سیار! هر که در تشییع جنازه یکی از دوستان ما شرکت کند، از گناهان خود پاکیزه می‌شود، همانند روزی که از مادر متولد شده است.

همین که جنازه را نزدیک قبر بر زمین نهادند، دیدم که امام علی (ع) به طرف آن رفتند. مردم را کنار زدند، تا خود را به جنازه رساندند. آن گاه دست مبارک خود را بر سینه او نهادند و فرمودند:

يَا فُلَانُ بَنَ فُلَانٍ أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ فَلَا خَوْفَ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذِهِ السَّاعَةِ.

ای فلانی پسر فلانی! تو را به بهشت مژده باد. بعد از این لحظه دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست!

عرض کردم: فدایت شوم، آیا شما این شخص را می‌شناسید، در حالی که قسم به خدا تا کنون قدم به این سرزمین نگذاشته

بودید؟! امام علیه السلام فرمودند:

يا مُوسَى بْنِ سَيَّارٍ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَا مَعَاشِرَ الْأَئِمَّةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا  
أَعْمَالُ شِيعَتِنَا صَبَاحاً وَ مَسَاءً؟ فَمَا كَانَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي  
أَعْمَالِهِمْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى الصَّفْحَ لِصَاحِبِهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ  
سَأَلْنَا اللَّهَ الشُّكْرَ لِصَاحِبِهِ.<sup>۱</sup>

ای موسی بن سیار! آیا نمی‌دانی که اعمال و رفتار شیعیان ما، در هر صبح و شام، بر همگی ما امامان عرضه می‌شود؟ آنگاه اگر تقصیری در رفتار آنها باشد، از خداوند می‌خواهیم که از سر تقصیرشان درگذرد. و اگر کار خوبی داشته باشند، از خداوند می‌خواهیم که از آنها قدردانی فرماید.

از این حدیث می‌توان فهمید که عرضه اعمال بر امامان علیهم السلام چه بشارت بزرگی به دوستان و شیعیان ایشان است. اگر امام علیه السلام برای آمرزش گناهان کسی طلب مغفرت کنند، امید است که خداوند به آبروی ایشان از سر تقصیر آن فرد بگذرد.

بنابراین شاهد بودن ائمه علیهم السلام بر اعمال و رفتار انسان، از طرفی ممکن است باعث خجالت و بی‌آبرویی او گردد (در صورتی که گناهی مرتکب شده باشد). ولی از طرف دیگر سبب امیدواری است؛ چون رحمت و اسعه الهی برای او دست به دعا بلند می‌کند و برای گناهانش از خداوند طلب عفو می‌نماید.

بدین ترتیب باید بدانیم که گناهان ما تا چه اندازه ممکن است

دل‌های پاک پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام را به درد آورد. به همین سبب، تا جایی که می‌توانیم، باید از معاصی پرهیز کنیم.

### حضور امام علی در تشییع جنازه شیعیان

بشارت دیگری که نمونه‌ای از آن در این حدیث بیان شد، حاضر شدن امام علی بر سر جنازه دوستانشان است. این وعده زیبا در داستان یک امام شناس واقعی که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام می‌زیست، ذکر شده است. ایشان یک خانم با تقوی به نام «شطیطه» بود که در شهر نیشابور زندگی می‌کرد و تا هنگام مرگ، توفیق دیدار امام زمانش را نداشت.<sup>۱</sup>

مردم نیشابور یکی از شیعیان مورد اعتماد خود را که «محمد بن علی نیشابوری» نام داشت، انتخاب کردند تا وجوهات آنها را نزد امام علی ببرد. مجموع این اموال سی هزار دینار (طلا) و پنجاه هزار درهم (نقره) و یک مقدار لباس بود. شطیطه هم یک درهم صحیح و سالم بایک تکه لباس دست‌دوز نو به ارزش چهار درهم آورد و هنگام پرداخت آنها گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ»<sup>۲</sup> همانا خداوند از حق حیا نمی‌کند (خجالت نمی‌کشد).

محمد بن علی می‌گوید: من (برای این که پول شطیطه با آن همه پول اشتباه نشود) درهم او را قدری خم کردم. وقتی در بغداد خدمت امام

۱- مزار این بانوی با ایمان و متقی اکنون در شهر نیشابور محل زیارت دوستان و ارادتمندان به اهل بیت علیهم السلام است.

۲- اشاره است به آیه شریفه: «وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» (احزاب / ۵۳).

هفتم علیه السلام رسیدم، حضرت به من - بدون آن که سخنی بگویم - فرمودند: درهم شطیطه و پول‌های فلان کس و لباس‌های آن دو برادر اهل بلخ را بیاور! بقیهٔ اموال را نپذیرفتند. آنگاه که درهم شطیطه و لباس او را گرفتند، فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ!»

سپس به ابو جعفر محمد بن علی نیشابوری فرمودند: به شطیطه سلام مرا برسان و این کیسه را به او بده - چهل درهم پول در آن بود - سپس اضافه کردند: من یک تکه از کفن‌های خود را که پنبهٔ آن از منطقهٔ صیدا - متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام - است و خواهرم حلیمه دختر حضرت امام صادق علیه السلام آنرا بافته است، برای شطیطه هدیه فرستادم. بعد فرمودند: به او بگو: از وقتی که این پارچه (کفن) و آن پولها به دستش می‌رسد (روز بازگشت محمد بن علی به شهر نیشابور)، نوزده روز زنده می‌مانی! پس شانزده درهم از آن پول‌ها را خرج خودت کن و بیست و چهار درهم بقیه را از طرف خودت و آنچه بر عهده‌داری، صدقه بده و من خودم بر (جنازه) تو نماز می‌خوانم. پس ای ابو جعفر، هر وقت که (در نیشابور) مرا دیدی، به روی من بیاور، این کار برای حفظ خودت بهتر است.

وقتی محمد بن علی به نیشابور برگشت، مشاهده کرد همهٔ کسانی که امام علیه السلام اموالشان را بازگردانده بودند، از اعتقاد صحیح به امامت، برگشته‌اند ولی شطیطه انحرافی پیدا نکرده است. سلام امام علیه السلام را به او رساند و کیسهٔ پول‌ها و لباس هدیه شده را به او داد. شطیطه درست همان مدت زمانی که امام علیه السلام فرموده بودند (نوزده روز) زنده بود و آنگاه که وفات کرد، محمد بن علی، امام هفتم علیه السلام را سوار بر شتر

خودشان (در نیشابور) دید.

حضرت وقتی از کار تدفین و نماز بر جنازه شیطیه فارغ شدند، سوار شترشان شدند و محل را ترک فرمودند. در همان حال به او فرمودند: به دوستان خود سلام مرا برسان و به ایشان بگو:

إِنِّي وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَائِي مِنَ الْأَئِمَّةِ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ حُضُورِ  
جَنَائِزِكُمْ فِي أَيِّ بَلَدٍ كُنْتُمْ، فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي أَنْفُسِكُمْ.<sup>۱</sup>

ما امامان، برخورد لازم می‌دانیم که بر جنازه‌های شما - در هر سرزمینی که باشید حاضر شویم. پس در مورد خودتان تقوی الهی را پیشه نمایید.

ویژگی شیطیه که اینچنین مورد لطف و عنایت امام زمانش قرار گرفت، این بود که به وظیفه دینی و شرعی خود پای‌بند بود و در مسیر امام‌شناسی هم ذره‌ای انحراف نداشت. کسانی که در زمان غیبت امام زمان (ع) از توفیق دیدار ایشان محروم هستند، با معرفت صحیح امام (ع) و عمل به تکالیف شرعی خویش (خصوصاً رعایت حرام و حلال در امور مالی) می‌توانند امیدوار به عنایت خاص ایشان در حق خود باشند.

جمله آخر حدیث، هشدار است به همه شیعیان ائمه (ع)، که با داشتن پیشوایانی چنین دلسوز و مهربان، کاری نکنند تا ایشان را از خود رنجیده خاطر و ناراحت کنند. ضمناً توجه داشته باشند این مژده شامل حال کسانی می‌شود که با ولایت و محبت اهل بیت (ع) از دنیا بروند و اگر کسی چنین حالی دارد، باید مراقب باشد که به خاطر انجام گناهان



از این نعمت بزرگ محروم نگردد. هیچ کس از دوستداران ایشان نمی تواند مطمئن باشد که تا لحظه مرگ در اعتقاد خویش ثابت قدم خواهد ماند.

بدین ترتیب اگر ما واقعاً شاهد بودن امام علیه السلام را باور کنیم، در اعمالمان اثر بسزایی دارد. اهمیت و ارزش این معرفت و باور قلبی و درک نعمت بودن آن، وقتی بر انسان آشکار می شود که دیگر فرصت عمل به پایان رسیده است و این شاهدان روی زمین، برای آخرین بار، هنگام مرگ، و در قبر، پرونده انسان را مرور می فرمایند. پس خوب است که تا فرصتی باقی است، قدر این نعمت دانسته شود.

اکنون که عصر امامت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه می باشد، ایشان بر اعمال و رفتار همه شیعیان و دوستانشان شاهد و ناظر هستند. اکنون بیش از ۱۱۷۰ سال است که اعمال امت بر ایشان عرضه می شود.

با توجه به اینکه مدت امامت ایشان تا کنون، بیش از چهار برابر<sup>۱</sup> دوره امامت سایر ائمه علیهم السلام بوده، تعداد مأمومین ایشان از امامان قبلی علیهم السلام بیشتر است. خوب است کمی تأمل کنیم که ایشان در این مدت طولانی، شاهد و ناظر بر چه اعمالی از امت خود بوده اند؟!

برای این که شاهد بودن امام علیه السلام بیش تر روشن شود، باید متذکر شویم که ایشان نه تنها از اعمال بیرونی (جوارحی) افراد، بلکه از تیت های قلبی (جوانحی) آنها نیز آگاه می باشند. اگر کسی یک بار از غربت امام زمان علیه السلام غمگین شود، این حال قلبی او به امام علیه السلام عرضه

---

۱- از ابتدای امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تا سال ۲۶۰ هجری قمری که امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسیدند؛ ۲۵۰ سال مدت امامت یازده معصوم علیهم السلام بوده است.

می شود. از طرفی اگر - خدای نکرده - دل‌های شیعیان لحظه‌ای از ایشان فاصله بگیرد و به فکر گناه آلوده شود، از آن هم مطلع می‌شوند. خلاصه، هیچ فکرِ ذهنی و خطور قلبی نیست، مگر این که ایشان نسبت به آن آگاه هستند.

اگر ما امام زمان علیه السلام را این گونه شاهد اعمال خود بدانیم، از کارهای زشت خود شرم می‌کنیم و متوجه می‌شویم که با این همه لطف و عنایت حضرت، چقدر در ادایِ حقِّ ایشان کوتاهی کرده‌ایم.

## درس بیستم: آب گوارا و مهربانترین

### ۸- ساقی تشنگان

امام رضا علیه السلام در توصیف امام علیه السلام فرموده‌اند:

الإمامُ الماءُ العذبُ عَلَى الظَّماءِ وَ الدُّالُّ عَلَى الهُدَى وَ  
المُنْجِي مِنَ الرَّدى.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام آب گوارا در حال تشنگی و دلالت کننده بر هدایت و نجات دهنده از سختی‌های هولناک است.

این صفات امام علیه السلام - همچون بقیه اوصاف - چشیدنی است. تا انسان تشنه نباشد، شیرینی و گوارایی آب را نمی‌تواند بچشد. خوشا به حال کسی که تشنه هدایت امام علیه السلام باشد؛ در آن صورت می‌تواند از دست مبارک امام علیه السلام سیراب شود.

اهلبیت علیهم السلام نجات‌دهنده از سختی‌ها هستند (المُنْجِي مِنَ الرَّدى)

---

۱- اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام، ح ۱.

و انسان را از سختی‌های هولناک که با سقوط در آن هلاک می‌شود، نجات می‌دهند. از این رو، به حکم عقل، انسان باید در سختی‌ها، به دامان ایشان متمسک شود و از آنها کمک بخواهد.

کسی که امام علیؑ را به این صفت بشناسد، اگر در مشکلات، به کسی غیر از ایشان امید ببندد، کفران نعمت کرده است و اگر در این صورت به هلاکت افتد، خود مقصر است. اما هر کس که به در خانهٔ ایشان رفته و طلب یاری کند، نجات می‌یابد:

### من آتاکم نجی<sup>۱</sup>

هر کس نزد شما آید، نجات می‌یابد.

برای این که روشن شود امام علیؑ تشنگان هدایت را چگونه سیراب می‌کنند و به چه صورت راه هدایت را به ایشان می‌نمایانند، نمونه‌ای از دستگیری امام صادق علیؑ از یک تشنهٔ هدایت را از قول ابوبصیر صحابی وفادار حضرت صادق علیؑ نقل می‌کنیم:

جناب ابوبصیر می‌فرماید: همسایه‌ای داشتم که از مأموران دولت و اهل حرامخواری بود (جزو ایادی سلطانِ ظالم بود)، شراب می‌خورد و مرا اذیت می‌کرد. چند بار از او خواستم که دست از اذیت من بردارد، ولی فایده نکرد. یک بار که به او اصرار کردم گفت: فلانی! من آدم دردمند و گرفتاری هستم، ولی تو سالم و (از لحاظ روحی) تندرست هستی. اگر مرا به مولایت معرفی کنی، امید دارم که خدا به وسیلهٔ تو، مرا نجات دهد!

ابوبصیر می‌گوید: این سخن او به دلم نشست. وقتی خدمت امام

۱- از عبارات زیارت جامعه، بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۲۹.

صادق علیه السلام رسیدم، حال او را بیان کردم. حضرت فرمودند: وقتی به کوفه رفتی، او به دیدنت می‌آید. به او بگو: جعفر بن محمد برایت پیغامی فرستاده است: «روالی که در زندگی پیش گرفته‌ای رها کن، من برای تو نزد خدا بهشت را ضمانت می‌کنم»

(أَضْمِنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ).

ابوبصیر می‌گوید: وقتی به کوفه برگشتم، همان شخص به دیدنم آمد، در حالی که عده دیگری هم آمده بودند. وقتی منزل من خلوت شد، به او گفتم: وضع شما را به عرض امام رساندم. حضرت فرمودند: به او سلام برسان و بگو آن روالی که تا کنون داشته رها کند، من برای او نزد خدا بهشت را ضمانت می‌کنم. او گریه‌اش گرفت و پرسید: تو را به خدا! خود حضرت چنین چیزی به تو فرمودند؟ قسم خوردم که این کلام را حضرت به من فرمودند. پس گفتم: کافی است، و رفت.

پس از چند روز کسی را سراغ من فرستاد و مرا به خانه‌اش دعوت کرد. وقتی به در خانه‌اش رسیدم، دیدم بدون لباس پشت در ایستاده است و می‌گوید: ابا بصیر! از هر چه در خانه داشتم (که حرام بود) بیرون آمدم و الآن لباس ندارم که بپوشم.

ابوبصیر می‌گوید: رفتم و از دوستان و آشنایان برایش لباس تهیه کردم. چند روز پیش نگذشت، تا این که کسی را سراغ من فرستاد که: من مریض شده‌ام. رفتم. دیدم مریض است و این مرض موجب فوتش شد. من در این ایام، مرتب به او سر می‌زدم و رسیدگی می‌کردم. یک بار که به دیدنش رفته بودم، در آخرین روزهای حیات و در حال احتضار بود. دیدم از حال رفت و بی‌هوش شد. بعد به هوش آمد و به من گفت:

يا ابا بصيرٍ قد وفى صاحبك لنا.

ای ابا بصیر! مولای تو، به عهدش وفا کرد.  
و بعد از دنیا رفت.

ابوبصیر می‌گوید: من به حج رفتم. در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و اجازه ورود خواستم. همین که داخل شدم، هنوز یک پایم بیرون و پای دیگرم داخل خانه بود که حضرت فرمودند:

يا ابا بصيرٍ قد وفينا لصاحبك<sup>۱</sup>.

ای ابو بصیر! ما به وعده خود در حق دوستت وفا کردیم.  
در این قضیه، می‌بینیم فرد گناهکاری که اهل شرابخواری و آزار و اذیت و غرق در حرام بود و بر لبه پرتگاه هلاکت قرار گرفته بود، چگونه با لطف خدا، بر بیچارگی خودش واقف گشته، فهمید که از چه کسی باید کمک بخواهد. آنگاه با توسل به امام زمانش، به دست ساقی تشنگان هدایت، به مسیر صحیح راه یافته، این اوصاف امام علیه السلام را چشید.

## ۹- رفیق مونس

امام رضا علیه السلام در معرفی امام علیه السلام فرموده‌اند:

الإمام الأنيس الرفيق<sup>۲</sup>.

امام رفیق مونس است.

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۴۵.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع في فضل الامام و صفاته، ح ۱.

اگر کسی با امام علیه السلام دوستی کند، ایشان رفیق خوبی برای او خواهند بود. اگر انسان این رفاقت را بچشد، شیرینی و گوارایی آن را می‌یابد. در سیره ائمه علیهم السلام می‌خوانیم کسانی که با امام زمانشان رفاقت کرده‌اند، به خیر دنیا و آخرت دست یافته‌اند. به عنوان نمونه در سیره امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

هشام بن حکم می‌گوید: یکی از اشراف اهل کوهستان، وضع مالی خوبی داشت و هر سال حج به جا می‌آورد. هر وقت که می‌خواست به حج برود، در مدینه مهمان امام صادق علیه السلام می‌شد. با حضرت رفیق شده بود. حضرت هم با لطف خود، یکی از خانه‌هایی را که در اختیارشان بود، به او واگذار می‌کردند و او در مدینه مهمان حضرت بود. یک سال مراسم حج او طولانی شد. چون می‌خواست مزاحمت زیادی برای امام علیه السلام ایجاد نکند، ده هزار درهم به ایشان داد و از حضرت خواست که برایش خانه‌ای تهیه کنند و خودش عازم حج شد.

در برگشت، خدمت حضرت رسید و عرض کرد: فدایتان شوم، برای من خانه خریدید؟ حضرت فرمودند: بلی، و برگه‌ای را به دست او دادند. در آن نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا اشْتَرَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ  
لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْجَبَلِيِّ، اشْتَرَى لَهُ دَارًا فِي الْفِرْدَوْسِ: حَدُّهَا  
الْأَوَّلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالْحَدُّ الثَّانِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام وَالْحَدُّ  
الثَّالِثُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ الْحُسَيْنُ بْنُ  
عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام.

به نام خداوند بخشاینده مهربان. این است آنچه جعفر بن محمد برای فلانی پسر فلانی اهل کوهستان خریده است: «برای او خانه‌ای در بهشت خریده که یک همسایه‌اش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یک طرفش امیرالمؤمنین علیه السلام و سوی دیگرش امام حسن علیه السلام و طرف چهارم آن امام حسین علیه السلام است».

سند را دست او دادند. مرد آن را خواند و گفت: خدا مرا فدای شما گرداند. راضی شدم.

حضرت فرمودند: من پول تو را بین فرزندان امام حسن و حسین علیهما السلام تقسیم کردم، امیدوارم که خدا این را بپذیرد و ثواب تو را بابت این کار، بهشت قرار دهد.

مرد کوهستانی به سوی شهر خویش رفت. سند را با خودش برد، تا هنگام مرگش فرا رسید و به بیماری مرگ افتاد. نزدیکان خود را جمع کرد و آنها را قسم داد که سند را با او دفن کنند. آنها هم به توصیه او عمل کردند و سند را با او دفن کردند. فردا صبح که سر قبرش آمدند، دیدند سند روی قبر است و روی آن نوشته شده:

وَفِي لِي وَاللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام بِمَا قَالَ.<sup>۱</sup>

قسم به خدا جعفر بن محمد علیه السلام به آنچه که فرموده بود، وفا کرد. آگاهی از این حقایق، این اعتقاد را به ما می‌دهد که اگر کسی زندگی و نعمت‌های آن را با امام زمانش معامله کند، چیزی نصیب او می‌شود که انتظار آن را هم نداشته است. هر کس طعم دوستی با امام علیه السلام را بچشد،



می‌فهمد که این مونس رفیق، بهترین نعمت‌ها را برای دوستش فراهم می‌سازد. مسلماً بی‌اعتقادی به این صفت و از دست دادن این مونس مهربان، انسان را از سعادت بزرگی محروم می‌سازد.

### ۱۰ - پدر دلسوز، برادر وفادار و مادر مهربان

امام رضا علیه السلام در ادامه فرمایش خود در معرفی امام فرموده‌اند:

الإمام... الوالد الشفیق و الأخ الشقیق و الأم البرة بالولد  
الصغیر.<sup>۱</sup>

امام... پدر دلسوز و برادر دوقلو و مادر دلسوز نسبت به بچه کوچک است.

با توضیح هر یک از این صفات، معرفت انسان نسبت به امام علیه السلام ابعاد وسیعتری پیدا می‌کند.

یک پدر دلسوز در مقابل فرزند خود احساس مسؤولیت می‌کند و نگران اوست. پدر، بیش از آن که به فکر راحتی خود باشد، به آسایش فرزندش می‌اندیشد. می‌کوشد تا بهترین امکانات را برای او فراهم کند و در مقابل زحمتی که می‌کشد، هیچ توقعی ندارد.

در واقع پدر و مادر به فرزندشان «احسان» و لطف می‌کنند؛ یعنی بدون هیچ چشم‌داشتی برای او زحمت کشیده، انتظار تلافی و جبران از او ندارند و از احسان و محبت به فرزند خود لذت می‌برند. پدر و مادر، با دیدن آسایش فرزندشان خوشحال می‌شوند. چه بسا لذتی که آنها از خوشی فرزندشان می‌برند، بیش‌تر از خود فرزند باشد. اگر شاهد

۱- اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.

موفقیت او در هر موردی مثل درس، اخلاق، تقوی، امام‌شناسی و... باشند، واقعاً شادمان می‌شوند. از این که فرزندشان پیشرفت کند و به منزلتی دست یابد، احساس سعادت می‌کنند و حاضر هستند برای پیشرفت او هر زحمتی را متحمل شوند.

در مقابل، اگر خدای ناکرده یک نقیصه یا عیب و مشکلی برای فرزند پیدا شود، حقیقتاً آن را مشکل خودشان می‌دانند. هیچ‌گاه پدر و مادری بیماری فرزندشان را با خود بی‌ارتباط نمی‌دانند، بلکه بیمار شدن فرزند، به اندازه بیماری خودشان و یا حتی بیش‌تر از آن باعث ناراحتی‌شان می‌شود. به خصوص اگر فرزندشان کوچک و ضعیف باشد، در مقابل ناراحتی چه بسا بی‌تاب شوند.

جالب اینجاست که حتی وقتی فرزندشان بزرگ می‌شود و به مرحله تشکیل خانواده و فرزند داشتن می‌رسد، باز هم پدر و مادر با نگرانی، نسبت به او احساس مسؤولیت می‌کنند.

این حالت پدر و مادر، برخاسته از محبت قلبی آنهاست. منطق محبت، منطق خاصی است که تا کسی اهل آن نباشد، آن را نمی‌فهمد. اگر کسی پدر یا مادر نباشد، نمی‌تواند احساس آنها را نسبت به فرزندشان درک کند.

از طرفی خطای فرزند، موجب ناراحتی پدر و مادر می‌شود. آنها در مقابل دیگران، خود را مسؤول رفتار فرزندشان می‌دانند؛ حتی ممکن است مجبور به تنبیه او گردند.

به عنوان مثال، اگر بچه در مدرسه کار خلافی انجام دهد و به شکلی خبر آن به پدر و مادر برسد، آنها بسیار ناراحت و از رفتار فرزندشان

خجالت زده می‌شوند. قطعاً هیچ پدر و مادری در اولین برخورد با اولیای مدرسه، نمی‌گویند که رفتار او به ما ارتباطی ندارد و هر کاری می‌خواهید با او بکنید. بلکه معمولاً با شرمندگی مقابل مسؤولین مدرسه ایستاده، سرشان را پایین می‌اندازند و عذرخواهی می‌نمایند. توجه داریم که فرزند، خطا کرده، ولی پدر عذر می‌خواهد؛ چون فرزند منسوب به پدر است!

پس یکی از خصوصیات پدر دلسوز یا مادر مهربان، این است که نسبت به کارهای خوب و یا ناشایست فرزند خود، احساس مسؤولیت می‌کند و گناهان او را به گردن می‌گیرد. امام علیه السلام هم حقیقتاً پدر دلسوز امت خود هستند، از گناهان شیعیان بسیار آزرده می‌شوند و خطاهای آنها را منسوب به خود می‌دانند.

یکی از ادله استغفار و توبه معصومین علیهم السلام که خود را نزد خداوند، گناهکار و مقصر می‌دانند، گناهان شیعیان آنهاست<sup>۱</sup>. در قرآن و سنت نمونه‌هایی از این مطلب یافت می‌شود.

به عنوان مثال، در ابتدای سوره فتح می‌خوانیم:

---

۱- شاید وجه دیگر استغفار معصومین علیهم السلام این باشد که ایشان، خود را به جهت عجز از شکر نعمت پروردگار، گناهکار می‌دانند و از خدا طلب بخشایش می‌نمایند. مسأله شکر نعمت، از نظر ایشان آن قدر با اهمیت است که محور عبادت‌های آنهاست؛ چون عبادت ایشان از نوع عبادات تجار به طمع ثواب و بهشت و یا عبادت بردگان از ترس آتش و عقاب نیست، بلکه خدا را عبادت می‌کنند تا بتوانند شکر او را به جای آورند. با وجود آن همه عبادات، باز در انجام شکر الهی خود را مقصر می‌دانند. و چه بسا که این تقصیر خود را گناه بدانند و از آن استغفار کنند. برای آگاهی از وجوه محتمل دیگر مراجعه کنید به بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۹ تا ۲۱۱.

«إِنَّا فَتَحْنَاكَ فَتْحًا مُبِينًا. لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ.»

(ای پیامبر) ما برای تو، فتح آشکار قرار دادیم، تا خدا گناهان گذشته دور و نزدیک تو را ببخشد.

پیامبر ﷺ که معصوم بودند، نه تنها از گناه بلکه از ترک اولی هم مصون بودند. پس منظور از بخشوده شدن ایشان چیست؟  
امام هادی (ع) به این سؤال پاسخ روشنی داده‌اند:

عن أبي الحسن الثالث (ع) : أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ. فَقَالَ (ع) : وَ أَيُّ ذَنْبٍ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ مُتَقَدِّمًا أَوْ مُتَأَخِّرًا؟ وَ إِنَّمَا حَمَلَهُ اللَّهُ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ (ع) مِمَّنْ مَضَى مِنْهُمْ وَ مَنْ بَقِيَ، ثُمَّ غَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ.<sup>۱</sup>

در باره سخن پروردگار که به پیامبر ﷺ فرمود: «برای این که خداوند گناهان گذشته دور و نزدیک تو را ببخشد». از امام هادی (ع) سؤال شد. حضرت فرمودند: پیامبر ﷺ چه گناهی در گذشته دور و نزدیک داشته است؟ (یعنی ایشان گناهی نداشته‌اند). جز این نیست که خداوند گناهان شیعیان امیرالمؤمنین (ع) را - چه آنهایی که گذشتند و چه آنها که ماندند - بر پیامبر ﷺ بار کرد. و سپس آنها را برای حضرتش بخشود.

مگر پیامبر ﷺ گناهی داشته‌اند که مربوط به گذشته‌های دور یا نزدیک باشد؟!

آنچه بر پشت ایشان سنگینی می‌کرده، چیزی جز گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام<sup>۱</sup> نبوده است. حضرت این سنگینی را احساس می‌کرده‌اند، که از خدای غفار، درخواست عفو و بخشایش نموده‌اند. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. بنابراین همان طور که پدر از خطای فرزندش ناراحت شده، طلب بخشایش می‌کند، آن حضرت نیز از گناهان شیعه استغفار می‌کرده‌اند. از طرفی پدر و مادر با دیدن خطای فرزندشان بسیار ناراحت می‌شوند، تا آنجا که ممکن است فرزند را تنبیه کنند و او را از خود برانند و یا با او حرف نزنند. ولی بعد از مدتی خودشان - زودتر از فرزند - مایل می‌شوند که با او ارتباط برقرار کرده، آشتی کنند و حتی منتظر بهانه‌ای می‌شوند که او را ببخشایند.

ائمه علیهم السلام نیز نسبت به شیعیان گناهکار همین وضعیت را دارند. اگر گاهی یکی از آنها را از خود برانند، از فاصله گرفتن او با خودشان ناراحت هستند و از خدا برای او طلب مغفرت می‌کنند. این حالت، مقتضای «الوالد الشفیق» بودن آن امام همام است. در زیارت آل یس به امام عصر علیه السلام این گونه سلام می‌کنیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ.<sup>۲</sup>

سلام بر تو هنگامی که (خداوند را) سپاس می‌گویی و (از او) طلب مغفرت می‌نمایی.

---

۱- در روایات، فقط شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام ذکر شده است، چرا که تنها آنها رابطه فرزند و پدری را با پیامبر صلی الله علیه و آله برقرار نگه داشته‌اند. گناه کسانی که زیر چتر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نرفته‌اند، به پیامبر صلی الله علیه و آله ربطی ندارد.

وقتی که امام زمان علیه السلام دست به دعا بلند نموده‌اند و برای ما شیعیان گناهکار از خدا طلب مغفرت می‌نمایند، به ایشان سلام می‌کنیم. اگر ما توجه کنیم که در حالی که امام زمان سلام می‌کنیم که حضرتش به خاطر گناهان ما، در پیشگاه خدای مهربان - در حال شرمساری و سر به زیر افکنده - طلب عفو می‌نمایند، حال دیگری پیدا می‌کنیم. اگر ما دوستدار این پدر مهربان و برادر وفادار باشیم، نمی‌توانیم خجالت ایشان را به جهت کارهای زشت خود، تحمل کنیم.

راستی امام عصر علیه السلام تا چه اندازه باید به خاطر کارهای بد شیعیانشان در پیشگاه الهی احساس شرمندگی کنند؟! به همین جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام از شیعیان خود خواسته‌اند که:

كُونُوا دُعَاةَ إِلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ، وَ كُونُوا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا شِينًا.<sup>۱</sup>

(مردم را) با غیر زبانهایتان به سوی (مذهب) خود دعوت کنید. و (برای ما) زینت (مایهٔ آبرومندی) باشید و مایهٔ ننگ نباشید.

کارهای خوب فرزند، باعث افتخار و سربلندی پدر و مادر، و خطاهای او باعث سرافکنندگی و ننگ آنها می‌شود.

لطف پدرانۀ امام علیه السلام بر سر شیعیان سایه افکنده است، ولی متأسفانه اغلب ایشان از این فضل الهی غافل هستند. امام عصر ارواحنافداه محبت پدرانۀ خود را در هر زمان دارند، ولی آیا فرزندان در مقابل این پدر دلسوز به وظیفهٔ خود عمل می‌کنند؟!

آن حضرت، نه تنها «پدر دلسوز» امت، بلکه پدری هستند که از

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۹.

عواطف و احساسات مادرانه هم برخوردار هستند. امام رضا علیه السلام امام را مادر نیکوکار به بیچّه کوچک (بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ) معرفی فرموده‌اند. علاقه و محبت مادر به بیچّه کوچک، بسیار روشن است و بالاترین مظهر محبت به شمار می‌آید. هر کس بخواهد بهترین نمونه محبت و عاطفه شدید در دنیا را نشان دهد، به محبت مادر نسبت به فرزند کوچکش اشاره می‌کند. امام علیه السلام برای پیروان خود مانند مادری نیکوکار است؛ آن هم مادری که بیچّه کوچک دارد. بیچّه کوچک بیش‌تر نیازمند رسیدگی و توجه است. مادری که بیچّه کوچک دارد، پیوسته، بدون لحظه‌ای غفلت، نگران حال فرزند است و در صورت رسیدن کم‌ترین آسیب به او واقعاً بی‌تاب می‌شود. مشکلات بیچّه کوچک برایش غیر قابل تحمل است. عاطفه مادر، حقیقتی روشن است که تا کسی مادر نباشد، نمی‌تواند عمق محبت و عاطفه او را بفهمد.

ما شیعیان باید باور کنیم محبت امام عصر ارواحنا فداه به ما، مجموع محبتی است که یک پدر دلسوز و یک مادر مهربان نسبت به فرزند کوچک خود دارند.

علاوه بر اینها، ایشان «الاخ الشقیق» هم هستند. لغت «شقیق» از شقه می‌آید و به معنای نصف هر چیز است. «الاخ الشقیق» به برادر دو قلو گفته می‌شود، به این اعتبار که گویی هر کدام نیمه دیگری هستند. دو برادر که چنین رابطه‌ای با هم دارند، طبیعتاً میان آنها رابطه عاطفی گرمی برقرار خواهد بود.

برادر وفادار خصوصیتی دارد که حتی پدر و مادر هم جای او را نمی‌گیرند. دو برادر معمولاً برای هم مایه قوت قلب و پشتگرمی و

تکیه گاه یکدیگر هستند.

هر زمان که سخن از چنین برادری می‌رود، ناخودآگاه یاد سردار شهید کربلا حضرت ابوالفضل علیؑ در ذهن انسان تداعی می‌شود. ایشان برادری وفادار برای امام حسین علیؑ بودند و هریک از این دو بزرگوار، وفای برادر را در وجود دیگری احساس می‌کردند. این بود که وقتی سیدالشهدا علیؑ در روز عاشورا بر پیکر پاک برادر حاضر شدند، فرمودند:

الآن أنكسر ظهري و قلت حيلتي.<sup>۱</sup>

اکنون پشتم شکست و دیگر چاره‌ای ندارم.

کسی که برادر وفاداری ندارد، نمی‌فهمد که چرا امام حسین علیؑ فرمودند: «کمرم شکست!». کسی که کمرش می‌شکند، دیگر قدرت انجام هیچ کاری را ندارد و لذا فرمودند دیگر چاره‌ای ندارم. اینجایک برادر، حجة الله و شخصیت دیگر، برادری فداکار همچون ابوالفضل العباس علیؑ است و دلگرمی حجت خدا به این برادر وفادار بود. «الاخ الشقيق» برادری است که حق برادری را به طور کامل ادا کند.

امام علیؑ برای امت خود چنین هستند؛ برادری همراه با احساس مسؤلیت پدران و دارای عاطفه مادری. اگر این سه نوع محبت را با هم جمع کنیم، می‌فهمیم که محبت امام علیؑ به دوستانش چگونه است. این سه وصف امام علیؑ همه یک پیام دارند و آن، محبت شدید حضرت نسبت به شیعیانش می‌باشد. نعمتی که باید قدرش را بشناسیم و حقش را ادا کنیم.



## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۸ تا ۲۰

- ۱- مطابق فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام بید لطیف شیطان در مورد مؤمنان چیست؟
- ۲- در آیه شریفه: «و كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» منظور از «امت» چه کسانی هستند؟ «وسط» بودن آنها به چه معناست؟ معنای شاهد بودن آنها بر مردم چیست؟
- ۳- معنای این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «بودن من در میان شما برای شما خیر است و جدایی من از شما هم برایتان خیر است.» چیست؟
- ۴- احادیث مربوط به عرضه اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام - که بعضی دو روز هفته و بعضی هر صبح و شام را معین کرده‌اند - چگونه با هم قابل جمع هستند؟
- ۵- یکی از ادله استغفار معصومین علیهم السلام به درگاه خداوند را بیان کنید.

## فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- الاحتجاج، احمد بن علي بن ابي طالب الطبرسي، دار النعمان، نجف، ۱۳۸۶ هـ.ق.
- ۳- اصول کافی، محمد بن يعقوب كليني، دار الكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۴۸.
- ۴- بحار الانوار، محمد باقر مجلسي، المكتبة الاسلاميه، تهران، ۱۳۹۷ هـ.ق.
- ۵- بركات حضرت ولي عصر (خلاصة العبقري الحسن)، سيد جواد معلم، انتشارات عروج انديشه، مشهد، ۱۳۸۰.
- ۶- بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، مؤسسه النعمان، بيروت، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۷- تفسير برهان، سيد هاشم بحراني، دار الكتب العلميه، قم، ۱۳۴۴.
- ۸- تفسير عياشي، محمد بن مسعود عياشي، المكتبة العلميه الاسلاميه، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.

۹ - تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.ق.

۱۰ - تفسیر کنز الدقائق، محمد بن محمدرضا قمی مشهدی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.

۱۱ - تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی، حویزی، المطبعة العلمیة، قم، ۱۳۸۲ هـ.ق.

۱۲ - تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۲.

۱۳ - جمال الاسبوع، سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، نشر آفاق، تهران، ۱۳۷۱.

۱۴ - روضة کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۴۸.

۱۵ - زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، مرتضی انصاری، تهران، ۱۳۶۱.

۱۶ - سردار کربلا، ناصر پاکپور، ترجمه کتاب «العباس»: سید عبدالرزاق موسوی مقرم، نشر مولود کعبه، قم، ۱۴۲۱ هـ.ق.

۱۷ - سزدلبران، شیخ مرتضی حائری یزدی، دفتر نشر برگزیده، قم، ۱۳۷۷.

۱۸ - العبقري الحسان، علی اکبر نهاوندی، کتابفروشی دبستانی، تهران، ۱۳۶۵ هـ.ق.

۱۹ - الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، مكتبة الصدوق، تهران.

۲۰ - فروع کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۴۸.

- ۲۱- کرامات المهدي، واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران، انتشارات مسجد جمکران، قم، ۱۳۷۷.
- ۲۲- کمال الذین، محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۵ هـ.ق.
- ۲۳- مجالس حضرت مهدي علیه السلام، محمّد رضا باقی اصفهانی، انتشارات نصایح، قم، ۱۳۷۸.
- ۲۴- مردگان با ما سخن می‌گویند، سید محمّد رضی رضوی، انتشارات منیر، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲۵- معادشناسی، سید محمّد حسین حسینی طهرانی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۴۰۲ هـ.ق.
- ۲۶- معانی الاخبار، محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، دار المعرفه، بیروت، ۱۳۹۹ هـ.ق.
- ۲۷- من لا یحضره الفقیه، محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، جامعه مدرّسین حوزه علمیه، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۲۸- مهج الدعوات، سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، کتابخانه سنایی، تهران (افست از چاپ سنگی ۱۳۲۳ هـ.ق)
- ۲۹- نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، ۱۳۵۱.
- ۳۰- وسائل الشیعة، محمّد بن حسن حرّ عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۸۹ هـ.ق.